1362/09

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

الحمدللہ کہ ملفوظ پیران عظام مولفۂ قدوة السالکین وزبدة العارفین

خاصۂ واصلین حضرت سید شاہ علی اکبر قدس سرہ

الاطهر ساکن آستانۂ دامگڈھ ضلع

مسمے بہ



بحسب ارشاد

حضرت مولانا الحاج فخر و المجد القبس سید شاہ محمد اسمٰعیل دام فیضہ الجلیل سیرہٗ و صاحب سجادہ

سلطان العرفا حضرت شاہ مجتبیٰ عرف شاہ مجا قلندر و قطب جہان حضرت شاہ عبدالرحمن جانباز قلندر و حضرت شاہ

علاء الدین جعفر منیہ پوش سہروردی قدست اسرارہم ساکن آستانۂ الاطہر کہ بصرف زر کثیر باہتمام حقیر نور احمد

در مطبع منبع دبدبۂ احمدی واقع لکھنؤ طبع [illegible]

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بعد حمد و صلوٰۃ میگوید فقیر علی اکبر خلف اصغر حضرت مولانا سید شاہ مسعود علی قلندر خلف و خلیفہ و جانشین قدوہ ارباب خیر حضرت شاہ باسط علی قلندر قدس اسرارہ۔ کہ برخی حالات پیران عظام و شیوخ کرام حضرات قلندر علیہم رضوان اللہ الاکبر از کتاب مستطاب مناقب الاصفیا مصنفۂ مولوی معنوی علامۃ العصر وحید الدہر شیخ فضل علی بن شیخ محمد علی رضا از فرزندان مخدوم قطب الغرباشاہ فرید الدین اسکندر قریشی الحسنی کہ قریشی النسب قادری الطریقہ متوطن آستانہ فروہ پرگنہ نظام آباد سرکار جونپور مرید و خلیفۂ رشید جدی سیدنا و مولانا حضرت سید شاہ باسط علی قلندر قدس اسرارہ اند بموجب ارشاد پیر و مرشد خود یعنی حضرت سیدنا و مولانا موصوف از کتاب تحفۂ نیشاپوریہ کہ تصنیف حضرت موصوف ست اقتباس فرمودہ اند تالیف نمودم و بہ **صحیح البیان** موسوم کردم و آن اینست

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدانکہ حضرت امیر سید شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی قدس اللہ سرہ مرید و خلیفہ حضرت شاہ الہدیہ احمد
قلندر لاہرپوری قدس سرہ اند و پدر آنحضرت حضرت امیر سید شاہ محمد ماہ قلندر قدس اللہ سرہ الہ آبادی حسینی
رضوی نیشاپوری مرید و خلیفہ حضرت شاہ مجا قلندر لاہرپوری قدس اللہ سرہ بودند و وطن آنحضرت آستانہ
بدگانوان آستانہ حضرت قطب الاولیا میران سید فخر الاسلام بن امیر سید مسعود نیشاپوری از فرزندان حضرت
امام علی نقی ہادی رضی اللہ عنہ است و موضع بدگانوں از پتہ تفاریق عملہ پرگنہ سنگر در مضاف صوبہ الہ آباد
است و سکونت آنحضرت در آستانہ موضع دیگر از پرگنہ پنڈاکیا از تعلقہ شیوخ موضع اترانوان است و از پتہ
اترانوان مذکور مضاف و صوبہ سرکار الہ آباد واقع شدہ پس لقب آنحضرت پیر و مرشد برحق از جناب امامین
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی اللہ عنہما اسرار اللہ و از جناب حضرت امیر سید علی قوام شاہ
عاشقان قدس اللہ سرہ لقب کلید عرفان و ہم از جناب حضرات پنجتن پاک حضرات محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم و حضرت امیر المومنین علی مرتضی شیر خدا کرم اللہ وجہہ و حضرت سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء رضی اللہ
عنہا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی اللہ عنہما لقب اسرار اللہ و لقب قلندر
و لقب قطب العارفین و غوث العالمین مرحمت شدہ

بیان نسب

آنحضرت پیر و مرشد کہ از کتاب تحفہ نیشاپوریہ فرمودہ اند سید عبد الباسط عرف باسط علی قلندر ابن
حضرت امیر سید ماہر و عرف امیر سید محمد ماہ قلندر ابن امیر سید فیروز بن امیر سید سالم بن امیر سید قاسم بن
امیر سید ناصر عرف میران سید نصیر ابن امیر سید بہاؤ الدین بن امیر سید خان میر بن امیر سید تاج الدین احمد
ابن امیر سید بہاؤ الدین شہید ابن میران سید فخر الاسلام قطب الاولیا کہ در بدگانوان
استقامت فرمودند ابن امیر سید مسعود حسینی نیشاپوری ابن امیر سید عبد الواحد

ابن امیر سید عبدالرشید بن امیر سید حسین بن امام دہم حضرت امام علی نقی ہادی
ابن امام نہم حضرت امام محمد تقی جواد ابن امام ہشتم حضرت امام علی رضا ابن امام ہفتم
حضرت امام موسی کاظم ابن امام ششم حضرت امام جعفر صادق ابن امام پنجم
حضرت امام محمد باقر ابن امام چہارم حضرت امام علی زین العابدین سجاد ابن امام سوم
حضرت امام ابو عبداللہ حسین شہید دشت کربلا ابن امام اول حضرت امیر المومنین
اسد اللہ الغالب ابوالحسن علی مرتضی شیر خدا ابن عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ابی طالب عمران ابن عبدالمطلب القرشی الہاشمی جد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و نیز در فصل دوم کتاب مذکورہ فرمودہ اند کہ معصوم دہم امام ہشتم حضرت امام علی رضا
رضی اللہ عنہ را بروایتے شش اولاد است پنج پسر و یک دختر امام محمد تقی جواد و سید حسین
و سید جعفر و سید حسین و سید علی و سیدہ عائشہ و بروایتے دیگر پنج پسر بودند امام محمد تقی جواد
و سید حسن و سید جعفر و سید ابراہیم و سید حسین و بروایتے دیگر آنحضرت را بجز امام محمد تقی
رضی اللہ عنہ فرزندی دیگر نبود و نسل آنحضرت از امام محمد تقی رضی اللہ عنہ جاری ماند
لہذا اولاد حضرت امام محمد تقی و آنحضرت برضوی مشہور شدند و بعد حضرت امام علی رضا
رضی اللہ عنہ فرزندان آنحضرت را ابن الرضا میگفتند و معصوم یازدہم امام نہم حضرت
امام تقی جواد رضی اللہ عنہ را بروایتے دو پسر و سہ دختر حضرت امام علی نقی
ہادی و سید موسی شرفع و سیدہ فاطمہ و سیدہ امامہ و سیدہ آمنہ و بروایتے
دیگر ہمین دو پسر مذکور است و منقول است کہ اولاد ایشان بیشتر بسمت
سبزوار و مشہد مقدس و قم و نیشاپور اند و سادات رضوی در مغرب و
مشرق بسیار اند و معصوم دوازدہم امام دہم حضرت امام علی نقی ہادی
رضی اللہ عنہ را اولاد چہار پسر و یک دختر اند حضرت امام حسن عسکری و سید حسین
و سید محمد و سید جعفر کہ معروف بجعفر کذاب است بجہت آنکہ دعوے

امامت کرده بود نام دختر آنحضرت سیده عائشه و اولاد حضرت امام علی نقی
رضی الله عنه که رضوی میگویانند بسیار اند اگر شرح و بسط هر یکی کرده شود
بطویل انجامد بدانکه سید جعفر که مشهور بجعفر کذاب است و جعفر ثانی میگویند او را
صد و بست فرزند بودند نوزده پسر و یکی دختر اما اولاد او از شش پسر جاری ماند
سید اسماعیل غریق و سید طاهر و سید یحیی صوفی و سید هارون و سید علی اشقر و سید
ادریس و معصوم سیزدهم امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه مشهور
است که آنحضرت را یک فرزند بوده حضرت سید محمد نام که شیعه امامیه اثنا عشریه
و جماعتی اهل سنت و جماعت مانند شیخ محمد یوسف گنجی و مصنف فصول المهمه و غیره
میگویند که مهدی موعود اوست و غائب است ظهور نموده عالم را پر از عدل
خواهد ساخت و بعضی اهل سنت و جماعت گفته اند که او وفات یافت معصوم چهار
امام دوازدهم حضرت امام مهدی موعود رضی الله عنه که جماعتی گفته اند که او هنوز
پیدا نشده است و جماعتی دیگر گفته اند که او پسر حضرت امام حسن عسکری رضی الله
عنه است و در سن طفولیت غائب شده و حی و غائب است و ملا عبد الرحمن جامی
در شواهد النبوت گفته که امامیه او را دو غیبت ثابت میکنند یکی غیبت قصری که
آنرا غیبت صغری گویند و در ان زمان معتمد عباسی خلیفه بود و او را درین غیبت
سفیران و وکیلان ثابت میکنند و این غیبت بوفات محمد بن علی سمری که او را
سفیر و وکیل میگویند منتهی نامند و این در نصف شعبان سنه سه صد و بست
و هشت هجری نقل میکنند و این در زمان راضی بالله عباسی بن مقتدر بالله عباسی
بود و ازان وقت تا وقت ظهور غیبت طولی که غیبت کبری میگویند ثابت میکنند
و این زیاده از هشتصد سال تا حال شده مدعیان میگویند که او در جزیره خضرا
که در بحر ابیض است می باشد نقل این امور در کتب اهل سنت و جماعت

و در کتب شیعه مسطور است

بیان استقامت نمودن سید فخر الاسلام در موضع بدگانون

مسند کتاب مذکوره منسوبیست به آنکه سید السادات صاحب کشف و کرامات
برهان الاصفیا قطب الاولیا زبدة الکرام خلاصة العظام حضرت میران سید
فخر الاسلام ابن سید مسعود نیشاپوری که از اجله روزگار و مشایخ کبار نیشاپور
ساکن محله تلاجور از محلات نیشاپور بودند چون بسیار شرفا و اکابر ولایت مغرب
از خوف ہلاکو خونخوار ملعونه قهر جبار که ابن تولے خان بن چنگیز خان بود و در سنه
ششصد و پنجاه هجری پیدا گشت جهان را باتش ظلم بسوخت مواطن خود ها گذاشتند و بملک
هندوستان که از کفر پر بود آمدند و جابجا از تصرفات و کرامات کفر را شکسته
استقامت گرفته اسلام آباد کردند و آن قطب الاولیا از نیشاپور مع عیال و اطفال
و جمله برادران مجیدی هم نسبتی در صوبه اوده آمدند و سید علاء الدین و امیر سید علی بزرگ
نیشاپوری هر دو برادر حقیقی جناب ممدوح و فرزندان این هر دو برادران در قصبه
جرول و موضع آدم پور و قصبه گونڈا و موضع مظفر آباد و موضع شکروه پرگنه حسام پور
سرکار بهرایچ صوبه اوده استقامت گرفتند این همه مواضع و غیرها اینها جاهای سادات
چشتی رضوی نیشاپوری است و آن قطب الاولیا در موضع کنتور را استقامت نمود بعد
چندمدت آن قطب الاولیا را از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ارشاد شده که در
موضع بدگانون از مته تقاربوق عمله پرگنه ستنگر در مضاف سرکار صوبه اله آباد هر دو
استقامت کن اسلام را رواج ده چه اکه آن دهیه مع نواحی از کافران آباد بود پس
بموجب ارشاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در موضع مذکور تشریف شریف
آورده عصا را اقامت خود نصب فرمودند و دین اسلام را رواج دادند و اذان و نماز

و دیگر امور شرعیه بعمل آوردند ازین معنی کفرهٔ فجره مستعد بجنگ و جدال شدند اکثر فرزندان
آن قطب الاولیا که جمله چهارده پسر بودند فی سبیل الله شهید شدند مگر حمله کافران بامداد خدا
و رسول خدا به تیغ تصرفات آن سید السادات نیست و نابود گشتند و اکثر کافران
گروهی بدست آن قطب الاولیا مسلمان شدند واقعات اسلام علم بالا کشید
و اکثر جنیان و دیوان هم مسخر شدند چنانچه مشهور است بفضل الهی آن موضع مع مزارع که موسوم
دو هزار و دو صد بیگه پخته مزروعه بوده در چند روز مقبوضه و مملوکهٔ آن قطب الاولیا شده و نسبت و قرابت
اولاد ایشان چند روز با همون برادران بوده که در موضع جرول و کنتور متوطن و مقیم شده بودند
و بعد به تحقیق تمام معلوم شده که برادران هم نسبتی که در ولایت مغرب بودند مثل سادات
سبزواری و مشهدی وغیرهم درین اطراف در قریات و مواضع چنانچه نگرسن و کوندره
دیوره و کهراو فتوحه وغیره استقامت کرده اند پس هم نسبت و هم قرابت با ایشان شدند
و نیز در کتاب مذکور ذکر بیان سادات نیشاپوری است که سید علاء الدین کنتوری که قبر او
در کنتور است ایشان سادات نیشاپوری اند مگر رضوی نیستند باینوجه که حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام را پسرے بود سید حمزه نام او را پسری بود سید محمد محروق
و کنیت ایشان میر سید محمد مهدی است و محروق باینوجه گویند که پیراهن ایشان
از حرارت قلبی میسوخت پس باینوجه محمد محروق خطاب شده قبر ایشان معلوم نیست
او را پسرے بود میر سید شرف الدین نام و میر سید شرف الدین با برادران خود
در حادثهٔ هلاکو از ملک خراسان در دیار هندوستان رسیده در قصبهٔ کنتور
متوطن شد و برادران ایشان بطرف سلهٹ رفتند و الی الان فرزندان
اوشان در سلهٹ هستند و میر سید شرف الدین را پسری بود میر سید عزیز الدین
و میر سید عزیز الدین را پسری بود میر سید علاء الدین و میر سید علاء الدین دو پسر داشت
میر سید جلال الدین و میر سید جمال الدین الی الان فرزندان ایشان در قصبهٔ کنتور

و در شهر بهرایچ بسیار اند و در نواح ایشان سادات نیشاپوری بسیار نجیب و شریف تر اند

برخی حال قطب الاقطاب حضرت سید شاه محمد ماه قلندر والد بزرگوار سیدنا و مولانا حضرت سید شاه باسط علی قلندر قدس الله سرهما

که حضرت سیدنا و مولانا در تحفهٔ نیشاپوریه فرموده اند و مولوی معنوی شاه فضل علی بموجب آن
در کتاب تصنیف خود ثبت نموده اند در حیز تحریر می آرد بدانکه از وقت طالب علمی پیر و مرشد
حضرت قبله گاه سید شاه محمد ماه قلندر بتوجه جناب عالی حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه کیفیت
بدین نمط ظهور یافت که چون عمر شریف حضرت قدس سره ... سال یا زیاده رسید وطن خود گذاشته
بقصد طالب علمی بغرض تحصیل علوم کما ینبغی نمودند و سبب گذاشتن وطن این بود که جاگاه امیر سید
فیض الله برادر کلان حضرت موصوف دو تهان پارچه بود یکی باریک و بیش قیمت و دیگر
گنده و کم قیمت خیاط برای قطع جامه هر دو برادر آمد و از وقت الهیه برادر کلان گفت که
از تهان گنده جامه برادر خورد باید ساخت این حرف بگوش حضرت رسید سخن نوعی دیگر
فهمیدند و چون غیرت دامنگیر شد همون وقت بی اطلاع غربت اختیار نموده شروع علم عربی
نمودند شبانروز بمحنت و مشقت خود را افگندند و سبق بسبق با جمیع نمودند بعد از چند روز
در قصبه آرا نوان رفتند و از مولوی میر محمد صادق که در قصبه مذکور معروف بودند بسبق
رجوع کردند وقت صبح سبق میخواندند بعد از چند روز چنان اتفاق افتاد که وقت
سبق خواندن بوی شراب از دهن مولوی صاحب برآمد حضرت
موصوف بسیار ناخوش شدند و کتاب بر داشته از بالا بر زمین انداختند
و ملامت کردند و گفتند که ای مولوی وقت مرا چرا ضایع کردی که
کار تقوی و پرهیزگاری است و کار تو شراب خواری مولوی
صاحب ازین سخن پشیمان شده همه برادران را

مع منو دو طعام تیار کردہ خورانید و گفت کہ من از امروز تا زندگی بوسیلہ این سید از شر انجاری تو بر
روم شما شاہد باشند بربین جملہ برادران فاتحہ خیر خواندند بعد ازان حضرت قبلہ گاہ قدس سرہ
بندمدت از مولوی صاحب خواندند در قصبہ مذکور جاگیر حضرت قدس سرہ جائی بودہ لیکن ہمہ شرفا سادات
واہ اغنیا خواہ غربا ہر یک از کہ تا بہ طعام روزمرہ از خانہ خود آوردندے و بر طاق ایون حجرہ مسکن
بحضرت نہادندی و غایت محبت و خلوص اعتقاد داشتندے چون قبلہ گاہ از مطالعہ سبق
فراغت کردے برخاستہ از یک طاق طعام برداشتہ نصیبہ خود دانستہ میخوردے خواہ
طعام بہتر بودی خواہ نہ و باقی را قسمت نمودے و درین قصبہ مجذوبے مسافر نزدیک
حضرت موصوف آمد نق نق و بق بق کرد حضرت قبلہ گاہ گفت شور و شغب مکن کہ در مطالعہ
ماخلل مے شود ہر چہ باید بخور و خاموش باش پس مسافر از ہمون روز سکوت اختیار کرد
ہر چہ در کار بودے میخوردی و یک جزء کتاب حضرت قبلہ گاہ در شب نوشتے تا کہ آن کتاب
تمام شد و چون میخواست کہ بخسپید حضرت قبلہ گاہ او را یک بالاپوش دادہ بود زیرد
بالا کردہ میخوابید و بآرام تمام خواب میکرد و بروز بسیر رفتے و شب باز آمدی باین طریق
قریب یک ماہ بود و چون کتاب نوشتہ تمام کرد و ارادہ رفتن نمود گفت اے سید خدمت
ماخوب کردی ترا چیزے باید داد پس ورق کاغذ سفید گرفتہ یک نقش درو بر کردہ زیر بوریا
نہاد و گفت بوریہ بردار و ہر چہ زیر آن یابی بگیر و بشمار و در تصرف خود آر چون حضرت قبلہ
گاہ قدس سرہ برداشت دید کہ زیر بوریہ چند روپیہ نہادہ است و چون شمار کرد دید کہ ہر قدر
کہ اعداد نقش بود روپیہ ہمون قدر موجود است بعدہ ہمون نقش بر ورق زر بر کردہ و
ہمون مقدار اشرفی بر آمد پس ہمین عمل را القبلہ گاہ قدس سرہ بخشید و حضرت قبلہ گاہ
سہ روز ہمون کارخانہ دید پس مجذوب ازین قصبہ برفت و گاہی در نظر نیامد و حضرت
قبلہ گاہ قدس سرہ بعد مدت از قصبہ ارانوان بقصد طالب علمی بسمت قصبات دیگر
و تحصیل علوم باین طور بود کہ ہر عالمی کہ بعلمی فائق و طاق بودے ہمون علم را ازو تحصیل نمودی

وطریق حضرت قدس سرہ این ہم بود کہ دو چہار سطر کتاب دیدہ و کتاب بند نمودہ در غور سخن آمدی تا کہ ہمہ الفاظ بعینہ و بمعنی یاد گشتے و بعد تحصیل جمیع علوم خواست از جملہ قصبات از قصبہ انوبجیہ مسمی مفتی لیسین کہ در علم فقہ و اصول از جملہ مشاہیر بے نظیر بود قیام میداشت پس حضرت قدس سرہ از مفتی موصوف سبق ہدایہ رجوع نمودہ چند روز سبق بخدمت مفتی صاحب بخواند و این در زمان سلطان شہاب الدین بادشاہ شاہ جہان بود ہمدرین اثنا عشق الٰہی بفیض نامتناہی روی داد لہذا اکثر کتب تصوف مثل فصوص وغیرہ را مطالع می نمودی و مجاہدات و ریاضات شاقہ بطور خاندان خود کہ از زبان قطب الاولیا امیر سید فخر الاسلام قدس اللہ سرہ منقول بود میکردی و برامورے کہ از وقت حضرات آئمہ اہل سنت و جماعت رضی اللہ عنہم کہ اجداد ما ہستند منقول بود ثابت و مستقیم بودی در ینولا روزے در خاطر شریف این سخن آمد کہ خاتم الولایت حضرت شاہ مرتضی علی کرم اللہ وجہہ اند حالات ولایت ختم شد پس ورائے حضرت شاہ مرتضی علی کرم اللہ وجہہ ولی کیست و بیعت بدست غیر چیست پس حضرت موصوف قدس سرہ برای تحقیق این معنی بعد بعض اشغال حضوری کردہ بجناب عالی مشرف گردید آنوقت جناب حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ از زبان مبارک فرمودند یا ولدی خاتم الولایت باین معنی ہستم کہ انتہای مراتب ولایت کہ بالای آن مراتب دیگر نباشد بر من ختم شد و نیابت ما تا بقیامت باقی ست پس در ہر زمان ولی موجود است و بیعت بایشان محمود و نصیبہ بیعت تو از محی الدین ثانی ست و اشارت بطرف محی الدین نمودہ فرمود کہ ہمین کلمۃ الحق از زبان او بشنو حضرت موصوف بموجب حکم عالی کلمۃ الحق از ان نخ شنید پس حضرت شاہ مرتضی علی باز فرمودند کہ پیر و مرشد تو ہمین محی الدین ثانی ست بر و و زود تر نصیبہ خود از و بگیر چون سہ شب پے در پے بمجلس جناب علی کرم اللہ وجہہ مشرف گردید و ہمین حکم ناطق شنید حالت جذبی چنان طاری شد کہ بجاے جلد ہدایہ جلد فصوص بخدمت مفتی صاحب آوردہ مفتی صاحب گفتند کہ این چہ کتاب ست حضرت موصوف قدس سرہ گفت کہ ہدایہ است مفتی صاحب

سہ بار تکرار نمود حضرت موصوف ہر بار چنین جواب فرمود پس مفتی گفت کہ بخوان سبق خود را حضرت قبلہ گاہ قدس سرہ بفضل الٰہی قریب دو ورق ہدایہ یاد بخواند چون مفتی صاحب دید کہ سبق درست میخواند و تفاوت یک حرف نیست و حال آنکہ پیش او کتاب فصوص است ازین معنی متحیر گشتہ و برہم شدہ گفت کہ خاک است برچنین خواندن کہ جلد فصوص پیش تو نہادہ است و الفاظ ہدایہ میخوانی و باز گفت کہ کتاب بسوز بلکہ از غایت برہمی و خشم از مدرسہ برخاستہ بسوے خانہ رفت و آنجا آتش حاضر بود حضرت موصوف قدس سرہ از غایت جذب و شوق الٰہی ہمہ کتب را کاغذ و سیاہی فہمیدہ بسوخت و دیدہ خود را از اشغال علم بردوخت و بران چنین نقشے دست غیب کہ درویش مجذوب بخشیدہ بود ہمراہ کتابہا سوختہ شد

بیان ارادت آوردن حضرت شاہ محمد باہ قلندر قدس اللہ سرہ بخدمت حضرت شاہ محبا قلندر لاہوری قدس اللہ سرہ بحکم حضرت شیر خدا کرم اللہ وجہہ

بدانکہ حضرت قبلہ گاہ قدس اللہ سرہٗ طلب ہمون مرشد کہ از جناب علی شیر خدا کرم اللہ وجہہ ارشاد شدہ بود عاشق وار بے اختیار از انجا روانہ شدند و با ہر یک فقیران زمانہ از کہنہ ملازمت نمودہ تا بلاہور رسیدند و انجا درویشے مشہور بشاہ میر لاہوری قدس سرہ از جملہ مشاہیر روزگار و مشائخ کبار بود ملازمت نمودند اندرین اثنا نیز از اہل اللہ چنانچہ حضرت شاہ عبد الجلیل لکھنوی و حضرت شاہ پیر محمد لکھنوی قدس سرھم ملاقات شدہ و ہمہ را از کمالات مالامال دید لیکن بمحبوب مرغوب خود نرسید فی الفور از لاہور باز گردیدہ شہر بشہر قصبہ بقصبہ و دیہہ بدیہہ تلاش ہمون مرشد می نمودی آخر الامر بفضل الٰہی و از کشش پیر و مرشد بحقیقت کماہی در قصبہ بہلول آمد و از حضرت شاہ حمید الدین بہلولی کہ بر یک دیوار سوار می شد و تن سیاہ شبا روز میخوردند و لعاب از دہن جاری میبود ملازمت نمود فی الفور تصرف و کرامات شاہ مذکور دید کہ چندی مردمان در حضور نشستہ بودند طعام ہر قسم و نیز شیر برنج پختہ نہادہ بود ناگاہ چند طفلان ہمون ساعت رسیدند آن

شیر برنج بہ طفلان خورانید پس بدل ہمون مردمان کہ نشستہ بودند خطر آمدہ کہ ازین شیر برنج
کہ از خانہ ظالمی آمدہ لایق شمایان نبود حالا حق سبحانہ تعالی برای شمایان طعام قسم لقسم چنانچہ
پوری کچوری وسہالی وبرا وآچار وغیرہ میفرسید درین اثنا چند بھنگی طعام ہمون اقسام
از خانہ ہندوی نذر بشاہ مذکور رسید لیکن کہاران از غلطی ونا دانستگی لفہمیدہ کہ این طعام
نذر شاہ فرستادہ است بلکہ دانستند کہ بخانہ خسر خود ارسال داشتہ بنا بر آن از مکان
شاہ بیشتر بردند چون شاہ سر از مراقبہ عالیہ برداشت دید کہ طعام نذر ما بجای دیگر از
غلطی میبرند بسرعت وبعجلت تمام برخاستہ رفتہ بھنگی کہاران را گرفتہ فرمود کہ این طعام برای
ما فرستادہ است نہ برای دیگری کجا میبرند بمکان ما باز گردانید از شنیدن کہاران شور
و غوغا بسیار کردند و گفتند کہ این طعام بخانہ خسر خود فرستادہ است نہ برای شما شاہ
بزبردستی تمام باز آورد ہمہ کسان از شنیدن در حیرت آمدند شاہ بمردمان گفتہ کہ این طعام
در قسمت شمایان ست یکدم توقف کنید کہ حضرات سجادہ ہم می آید بعد یک ساعت ایشان آمدند
ہندو یک خم حضرات آوردہ پیش شاہ نہاد و گفت کہ این طعام نذر شاہ والدمن فرستادہ
است و قدمبوسی رسانید پس کہاران شرمندہ گشتہ و عذر و معذرت نمودند و ہمہ کسان
کہ نشستہ بودند تصرف و کرامات شاہ دیدند و طعام خوردند دیگر کرامت شاہ قدس سرہ
این دید کہ چون از مکان شاہ تبلاش ہمون مرشد بیشتر روانہ شدند چند قدم برفتند
ناگاہ نگاہ شاہ بر حضرت موصوف افتاد گفت اے سید پیش من بیا حضرت قبلہ گاہ قدس سرہ
بموجب امر نزدیک آمدند شاہ قدس سرہ اندک قند سیاہ بلعاب دہن آلودہ از
دندان گزیدہ مرحمت فرمود قبلہ گاہ از کراہت بدست گرفتہ بیشتر راہی شدند چون
قدم چند رفتند در دل خطر آمد کہ این قند سیاہ از دست افگندہ دست باید شست
ناگاہ بتصرف آن شاہ آن دست کہ در آن قند سیاہ بود بلب حضرت موصوف رسید
چنانچہ مزہ آن معلوم گردید فوراً چنان عالم محویت طاری گردید کہ خود بیخبر گشت

همون ساعت از قصبهٔ بهلول بلاهرپور که مسافت سه منزل است به آستانهٔ حضرت شاه محبا قلندر قدس الله سره رسیدند و بمطلوب خود فایز گردیدند حضرت سلطان العارفین شاه محبا قلندر قدس الله سره پیش از رسیدن حضرت موصوف از مجلس برخاسته و جای از اغیار خالی ساخته داخل حجره گردید یک پٹ کینواڑہ بند کرده و دیگر پٹ وا داشته منتظر استاده بودند چون حضرت موصوف قدس سره را دیدند از غایت فرخندگی فرمودند که مرحبا مرحبا ای سید بحکم جناب مرتضی علی کرم الله وجهه خود بگیر از من که ملقب بمحی الدین ثانی از جناب عالی ام بعده کلمة الحق ادا نموده و گفت سه صد کتاب و صد ورق در نار کن سینه را در عشق حق گلزار کن هم گل و هم رنگ و هم بوی توئی رخت بیرون کن ازین ملک دوئی حضرت موصوف بمجرد دیدن آن ذات خجسته صفات و شنیدن این رموز عالیات غایت فریفته و بنهایت شیفته گردیده ارادت بجا آورده بمنصب عالیه قلندریه که بهشت واسطه از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بآن قبله گاه قدس سره رسید باین طریق که حضرت موصوف قدس سره را از خدمت برهان العارفین قدوة المحققین حضرت شاه مجتبی معروف بشاه محبا قلندر لاهرپوری و آن حضرت را از خدمت قدوة العارفین شیخ الاسلام حضرت شاه عبد القدوس علن پوری جونپوری و آن حضرت را از والد خود قدوة العارفین شیخ الاسلام حضرت شاه عبد السلام معروف بشاه علن جونپوری و آنحضرت را از والد خود قدوة العارفین حضرت شاه محمد قطب و آنحضرت را از والد خود قدوة المحققین حضرت شاه قطب الدین بنیادل سرانداز غوثی و آنحضرت را از خدمت قطب الاقطاب میر سید نجم الدین قلندر غوث الدهر ابن امیر سید نظام الدین ابن امیر سید نور الدین مبارک الحسینی الغزنوی و آنحضرت را از خدمت قدوة العارفین امیر سید خضر رومی قلندر کهپرادهاری قدس سرهم و آنحضرت را از خدمت سلطان العارفین حضرت شاه عبد الله عرف عبد العزیز مکی اصحاب پیغمبر علم بردار

پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آن حضرت را از خدمت حضرت سید المرسلین خاتم الانبیا ابوالقاسم
جناب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم نعمت اسرار قلندریہ رسیدہ و اجازت گشتہ و بحضور حضرت
پیر و مرشد خود حضرت موصوف قدس سرہ در اذکار قلندریہ مشغول شد چنانچہ ثلاثی گنبدی وغیرہ
شبانروز بسیار بسیار محنت و مشقت نمودی و در ایام چلہ شغل اذکار با وجود غذا گوشت یک حلوان
ہر عشرہ روز ہمرہ بدن حضرت موصوف بکثرت حرارت ذکر مثل تار طنبور بودی و ہیچ آثار غذا در اندرون
شکم باقی نماندی زین جہت احتیاج بول و براز در میان چلہ آمدی بعد چہل روز فراغت از چلہ
ہر دو ام براز احتیاج شدی یک مینگنی خورد ہمچون مینگنی گوسپند و سخت چون آہن از
شکم بیرون آمدی پس حضرت شاہ محبا قلندر فرمودی کہ ہمین مینگنی را بر سندان نہادہ و از
چکش باید کوفت چون مینگنی شکستہ می شد چراغ افتادی و در سندان پیوستہ شدی فرمودی
کہ ہنوز این ذکر کامل نہ شد خود رسید باز چلہ باید کرد و چند روز در شغل این ذکر باشد و چون
مینگنی پیوستہ شدی در برو چراغ نہ افتادی ذکر دیگر فرمودی ہمہ برین طریق جمیع اذکار و اوراد و طر
دم کشی و مراقبات مشرب عالیہ قلندریہ در موزات الیہ التعلیم و تلقین فرمودہ بودند کہ تعلیم
و تربیت حضرت شاہ محبا قلندر قدس اللہ سرہ برین طریق بود و چون از دولت ابدی و
نعمت سرمدی معمور دید حضرت شاہ محمد ماہ قلندر را خلافت داد و رخصت فرمودند وقت
رخصت نمودن از زبان مبارک فرمودند کہ فرزندی در صلب شما حق پرست می بینم پس
شما را کتخدا شدن ضرور است این سخن را یاد باید داشت اکنون حال ریاضت شاقہ و
مجاہدات و کشف و کرامات و سیر و سفر وغیرہ حضرت والد بزرگوار سید شاہ باسط علی قلندر
حضرت شاہ محمد ماہ قلندر قدس سرہ کہ در کتاب مندرج است و اندراج یافتہ تا کجا نویسد اگر
نوشتہ آید یک کتاب جلد دراز گردد لہذا قلم را بسبب تساہل و وقت طبیعت و عدیم الفرصتی باز
داشت ضرورت بر بعضی بزرگان کل خاندان عالیہ قلندریہ در تحریر می آید بیان پیران
سلسلہ عالیہ قلندریہ علویہ بدانکہ در جملہ سلاسل سبعہ پیر اول حضرت افضل النبیین

والمرسلین سید البشر وافضل کل مخلوق ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اند ر
سفینة الاولیا مسطور است که جمهور اهل سیر و تواریخ معتقد بران اند که حضرت اسماعیل و ابراهیم و
نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند و اسمای گرامی آنحضرت بسیار است از آنجمله نود و نه ۹۹
نام مشهور است و نام نامی آنحضرت در تورات احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد و بروایتی
فارقلیطا و در آسمان محمود است ولادت با سعادت آنحضرت باتفاق علمای اهل سیر بعد از
طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بود لیکن در تعین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است
عامهٔ اهل سیر و تواریخ بر آنند که آنسرور در سال فیل متولد شده بعد از پنجاه و پنج و تا چهل روز
و قولی آنکه هر دو قصه در یک روز واقع شد و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از
واقع فیل و بگمان بعضی بعد از چهل سال رو داده و قول اول صحیح است و عقیدهٔ جمله علمای اهل سنت
که تولد آنحضرت در ماه ربیع الاول بوده و بزعم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده مشهور آنست
که دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده و در دوم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول دوشنبه از
ماه مذکور بوده و گویند آنسرور در عهد نوشیروان تولد نموده اند بعد از آن که چهل سال از
حکومت گذشته بود و صاحب جامع الاصول وغیره آورده که هشتصد و هشتاد و دو سال از وفات
سکندر رومی گذشته بود و بروایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی علیه السلام تا ولادت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم ششصد سال بود و ابتدای نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوة والسلام بقول اکثر
اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه سیوم یا هشتم ماه ربیع الاول بسال چهل و یک از ولادت
آنسرور صلی الله علیه وسلم بوده و نزد جمعی کثیر از ائمهٔ سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان
بوده و بعضی از متاخران علمای حدیث گفته اند که ابتدای وحی بآنسرور در خواب در ماه
ربیع الاول و در بیداری در ماه رمضان بوده و معجزاتی که از آنسرور صلی الله علیه وسلم
بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز
متولد شده و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزه ها

در دست مبارک آنحضرتؐ و آمدن از جنبت شاخ خرما پیش آن سرور روان شدن سنگ کہ روئے
آب بطلب آنحضرت و اثر نکردن آتش بر ردائے کہ دست مبارک بآن رسیدہ بود و روان
شدن آب از انگشتان مبارک و حنین درخت خرما از کوہان شتر و بارور شدن و سخن کردن بزغالہ
بریان زہر آلودہ و سوائے این بسیار است و جمعی نقل کردہ اند کہ از آن سرور سہ ہزار معجزہ
بظہور آمدہ و آنقدر معجزاتے کہ از آنحضرتؐ ظاہر شدہ اند کہ از ہیچ پیغمبرے روئی نمودہ
و معراج آنحضرتؐ بقول اکثر در ماہ ربیع الاول سال دوازدہم از نبوت و گویند در شوال
سال یازدہم و بقولے شب بست و ہفتم ماہ رجب و این قول مشہور است و بقولے در بست
و ہشتم شہر ربیع الاخر و نزد بعضے در ہفتدہم ماہ رمضان سال دوازدہم از بعثت واقع شدہ و جماعتے
برآنند کہ بعد از بعثت بہ پنج سال آنصورت روی نمودہ و گویند در شب دوشنبہ بودہ و ہجرت
آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام با صدیق اکبر رضی اللہ عنہ در شب بست و ہفتم صفر یا غرہ
ربیع الاول سال سیزدہم یا چہاردہم از بعثت واقع شدہ و اکثر اہل سیر برآنند کہ بیرون
رفتن الشان از مکہ روز دوشنبہ بود و بعضے برآنند کہ پنجشنبہ بود و وجہ جمع آن ست کہ گویند
خروج از خانہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پنجشنبہ و خروج از غار و توجہ نمودن بمدینہ دوشنبہ
یا عکس بودہ باشد واللہ اعلم و بالاتفاق اہل سیر آن روز کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم داخل
مدینہ منورہ شدند روز دوشنبہ بودہ از ماہ ربیع الاول و در آنکہ چہارم ماہ بود اختلاف ست
بعضے برآنند کہ اول ماہ بقولے دوم و بقولے دوازدہم و بقولے سیزدہم بودہ و واقعہ
ہائلہ وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد جمہور ارباب سیر ہنگام چاشت روز دوشنبہ
دوازدہم ربیع الاول سال یازدہم از ہجرت و بقولے دوئم ماہ مذکور واقع شدہ و شب چہارشنبہ
ہم تا سحر و بقول بعضے روز سہ شنبہ در مدینہ منورہ در حجرہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا
دران مکان کہ قبض روح واقع شدہ آنحضرت را دفن کردند سن شریف آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم شصت و سہ سال بقولے شصت و پنج سال و بقولی شصت و دو و نیم سال

بوده و بقولے شصت سال بوده و بعضے علما در وجہ جمع میان اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و وفات را شمرده اند قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس که شصت گفته ما فوق عشرات را شمرده و قول چهارم مبنی بران حدیث است که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از و بوده عمر عیسی علیه السلام و یکصد و بست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفے نیست واللہ اعلم بالصواب

بیان افضل الاولیا والعارفین امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہه

در سفینة الاولیا مسطور است که کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی اسد اللہ ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد المناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن ہاشم بن عبد المناف ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در درون خانه مبارک و زجمعه سیزدہم ماہ رجب المرجب بعد از واقع فیل سی سال و بعضے گفته اند که ولادت حضرت ایشان در خانه کعبه شریف بود در سال اول بعثت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیه وسلم یازده ساله بودند و بعضے سیزده ساله گفته اند و اول کسے که از صبیان ایمان آورده ایشان بوده اند و در سی و پنج و یا سی و ششم از ہجرت بر مسند خلافت نشستند مدت خلافت ایشان پنج سال وسه ماه و بقولے چہار سال و نه ماه بوده وفات ایشان بشب دوشنبه بست و یکم ماه رمضان سال چہلم ہجری و بقولے روز جمعه ہفتدہم ماه مذکور رو نموده و بعضے بست و سوم گفته اند مدت عمر شریف ایشان شصت وسه سال و یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت امیر کرم اللہ وجہه الملک گویند حق سبحانه تعالی برائے حضرت امیر کرم اللہ وجہه دو بار در شمس کرده آفتاب را از مغرب باز گردانیده یکے در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و یک بار بعد از وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواہد النبوت مسطور است که امیر المومنین علی امام حسن و امام حسین رضی اللہ عنہما را وصیت کرده بود که چون بمیرم مرا در سریرے بنهید و بیرون ببرید و بغرین که الحال بنجف شهرت دارد برسانید آنجا سنگے سفید خواہید یافت که از آن

نور درخشان ست آنرا گنبدی در آنجاکت دگی خواهند یافت مراد را آنجا دفن کنید و ملا عبد الغفور لاہوری آوردہ اند کہ قبر حضرت امیر المومنین کرم اللہ وجہہ در بلخ ست در موضعیکہ باستانہ امیر مشہور است و درین باب جہتہا آوردہ اند واللہ اعلم بالصواب قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انت منی بمنزلۃ ھارون من موسی الا انہ نبی بعدی متفق علیہ مشکوۃ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی کرم اللہ وجہہ را کہ نسبت تو بمن ہمچو نسبت ہارون ست بموسی غیر اینکہ بعد از من پیغمبری نیست وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کنت مولاہ فعلیؓ مولاہ اللھم وال من والاہ وعاد من عاداہ صواعق محرقہ یعنی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم روز غدیر خم کہ ہر کس ہستم من مولاے او پس علی مولا او ست خدایا دوست دارد کسے را کہ دوست دارد علی را و دشمن دارد کسے را کہ دشمن دارد علی را و حضرت امیر المومنین کرم اللہ وجہہ امام اول اند از ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم و سلسلہ ہای جمیع اولیا بایشان منتہی می شود و در مناقب الاولیا مسطور ست کہ امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ امام العارفین و جامع العلوم بود و مجموعہ کمالات و کرامات و خاتم الاولیا بودہ کہ حق سبحانہ تعالی قسمے از چہار اقسام ولایت بر وختم نمود و نیز در مناقب الاولیا مسطور است کہ ولایت چہار قسم است قسم اول ولایت باطن نبوت مطلقہ و خاتم آنحضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ است و دوم ولایت مقیدہ محمدی خاتم آن شیخ محی الدین عربی ست قدس سرہ سیوم ولایت مطلقہ محمدی کہ بحضرت امام محمد مہدی مختوم خواہد گشت چہارم ولایت مطلقہ عامہ کہ بحضرت عیسے علیہ السلام خواہد ختم یافت چنانچہ حضرت امیر سید اشرف جہانگیر قدس سرہ در لطائف اشرفی تصریح نمودہ و جملہ انبیا از مشکوۃ نبوت مطلقہ حضرت خاتم الانبیا اقتباس کردہ اند از راہ باطن مقدس او و ہمہ اولیا از ولایت مطلقہ آن سرور اقتباس نمودہ اند و می نمایند روح او منشاء جمیع ارواح است و ہمہ ارواح فروع و اجزاء او آیند و حقیقت او اعلی جمیع حقائق ست و نیز در مناقب الاولیا مسطور ست کہ ولایت

قولہ من کنت مولاہ فعلی مولاہ ای ایضاً درین حدیث معنی مولا بجز دوست دیگر را نیست بیان ۱۳۲۲ فی علم ۱۲

عام است از نبی و رسول و ولی چہ ایصال است بجناب حق سبحانہ تعالیٰ و نبوت رجوع بخلق است
بجہت تبلیغ احکام بعد ایصال مذکور بنا بران انبیا را اول درجہ ولایت حاصل میشود بعد ازان
نبوت و ہر نبی را دو قسم ولایت میشود یکے ولایت مطلقہ دوم ولایت مقیدہ و انبیا را پیش
از نبوت و بعد از انقطاع نبوت کار بولایت است چنانچہ عیسیٰ علیہ السلام در آخر زمان
بر ولایت عمل خواہد شود و ولی ہر کمالے کہ می یابد بطفیل نبی مے یابد نورہا القمر
مستفاد من ضیاء الشمس اگر متابعت نبی نبود نفس ایمان رو نمی شود راہ
بدرجات علیا از کجا می کشود ولے ہر چند کامل است ولی تابع نبی کہ اکمل است بایزید بسطامی
قدس سرہ گفت مدتے در وحدانیت پریدم و بہ نہایت رسیدم چون نگہ کردم خود را
در بدایت درجہ انبیا دیدم نہایت الاولیا بدایۃ الانبیا و این قول در طریقت است و قول
تلمیذ محمد حکیم ترمذی قدس سرہ بدایۃ الاولیا نہایۃ الانبیا در شریعت و نیز در مناقب الاولیا
مسطور است کہ امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ امام حسن و امام حسین رضی اللہ عنہما را و
خواجہ حسن بصری را و کمیل بن زیاد را و خواجہ اویس قرنی و قاضی شرع رضی اللہ عنہم را
خلافت داد ہر دو فرزند معروف بہ امامین شدند و چہار خلیفہ دیگر مشتہر بچہار پیر گشتند
و چہاردہ خانوادہ بواسطہ حسن بصری قدس سرہ صورت ظہور پذیرفتند و نیز در مناقب الاولیا
مسطور است ہرگاہ حصول معرفت نزدیک صوفیہ بتصفیہ باطن ست بالاتفاق و آن
منوط ریاضت است و جہاد شاق وآن تکلیف ما لا یطاق بنا بران قطب ارشاد حضرت خاتم الانبیا
صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب خود را طریق ریاضت و تصفیہ ارشاد فرمود چون بعضے اصحاب را
کمالات رو نمود آنحضرت ایشان را خلافت باطنی داد و عطا فرمودہ از ایشان سلسلہ ہا
و خانوادہ ہا پدید آمد بواسطہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ را کہ سوای امامین رضی اللہ عنہما
چہار خلیفہ کہ در اصطلاح صوفیہ چہار پیر میگویند ایشان را اول اویس قرنی دوم قاضی شرع
بن حابس سوم کمیل بن زیاد چہارم خواجہ حسن بصری قدس اسرارہم بودند منجملہ از ایشان

مرتضی را شربتے کردند راست	مرتضی گفتا که خون ریزم کجاست
شربت او را ده نخست انگه مرا	زانکه او خواهد شدن همره مرا
مرتضی را چون بکشت آن مرد زشت	مرتضی بے او نشد در بهشت

چون روز لبست یکم رمضان بسر آمد شب یعنی بگذشت که ان بحر ابد بازل عین دریا بازل گشت و تاریخ بازل پذیرفت همان شب در سواد کوفه دفن کردند و نشان نگذاشتند تا خوارج بے ادبی نکنند و شهرت داوند که بر شتر گذاشتند بیت

خواجه حق پیشواے مومنین	کوه حلم و بحر علم و قطب دین
ساقی کوثر امام رهنما	ابن عم مصطفی شیر خدا
مرتضی خیبر شکن زوج بتول	خواجه معصوم و داماد رسول
دریابان رهنما لی آمده	صاحب اسرار سلونی آمده
مقتداے حق باستحقاق اوست	مفتی مطلق علی الاطلاق اوست
گشت اندر کعبه آن حب خدا قبول	بت شکن پا بر سر دوش رسول

عمر حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه شصت و سه سال و قبل شصت و هشت سال و قبل شصت و پنج بود و شانزده دختر و یازده پسر داشت حسن و حسین و محسن و محمد بن حنفیه و عبدالله و ابوبکر و عمر و یحیی و جعفر و عباس و عبید تا اینجا ست عبارت مناقب الاولیا پیر سوم حضرت شاه عبدالله علم بردار عرف عبدالعزیز مکی اصحاب و علمدار جناب رسالت پناه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بدانکه در ترجمهٔ غوثیه حضرت غوث میفرمایند که هرگاه پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اصحاب صفه را در خلوت تعلیم اسرار میکردند صحابه دیگر از روزنهاے حجره نظر میکردند که چه تعلیم میفرمایند پس حضرت شاه عبدالعزیز مکی اصحاب صفه اند که طریقه مشائخ و اسرار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمشافه دیده اند و گرفته اند و ایشان خواص اولیاء خدا اند جل و علا و مخدعان اند و مخدعان

قومی از اولیا اند پس هر که باصحاب صفه میرسد از کمل وخواص اولیاست وانکه بدیگر صحابه که از روز بها نظر میکردند میرسد نیز اولیا است مگر ایشان معرفت اسرار الهی بیک چشم حاصل کرده اند ولبیار فرق ست درمیان آنکه بیک چشم لبشناسند ومیان آنکه بهردو چشم بمشافه ببینند معرفت باید راوی گوید شیخ المشایخ حضرت عبد العزیز مکی در سفری با یاران پر از معرفت بمکانی رسید گفت ما احسن هذا المکان پس وضو کرد وبرای رکعتین تحیت وتحریمه فرمود تا در رکعت اولی چهل سال گذشت جمله یاران رفتند ومتفرق شدند تا یکی از یاران بعد چهل سال مراجعت کرد وبر قدمانش سر افتاد وبوسه داده گفت ایها الشیخ کم تقوم قد مضی اربعون سنة پس بافاقت آمد ورکعت ثانیه ادا کرد وسلام داد وچشم بکشاد وپرسید چند گذشت آن شخص گفت چهل سال بگذشت پس از انجا روان شد چهل سال از وقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نصب بر زمین کرده در مراقبه بلند تا وقت خلافت شیر خدا کرم الله وجهه چهل سال در مراقبه گذشته بود بیدار شد ــــه

خواجه عبدالعزیز عبدالله
در دکانی گرفتش استغراق
شغب لشکرش بگوش رسید
من فدای غلام وچاکر او
این وصی ولیست شیر خدا
بیعتش کرد وخدمتش بگزید

آن علمدار مصطفی ز سپاه
تا ندانیکه حیدر صفدر
بافاقت در آمد وبدید
قوم گفتند رفت از دنیا
علی مرتضی اسد الله
هر که فهمید سر مرتضوی

با تیغی بود در سفر بوفاق
سوی صفین بر آمد با لشکر
گفت کو مصطفی ولشکر او
وز پس او ۳ مرد از خلفا
تا بدولت بدآنجناب رسید
خواند اورا قلندر علوی

پس باید داشت که در خلافت حضرت علی کرم الله وجهه حضرت شاه عبد العزیز از حضرت علی کرم الله وجهه دوباره بیعت نمود ودر طریقه مشایخ وفقر جایز است که از خلیفه پیر ومرشد خود دوباره بیعت کند واز دیگری جایز نیست جهت سلسله قلندریه بر دو نوع گردید قلندریه مخصوص وقلندریه علویه قلندریه مخصوص آنکه حضرت شاه عبد العزیز را

بلاواسطۂ پیر دیگر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لغت بیعت حاصل گردید و قلندریہ علویہ کہ
بواسطہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ برسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میرسد و لقب قلندری
لشیخ المشایخ موصوف رضی اللہ عنہ از زبان مبارک جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم امداد
شدہ و این لقب بخاندان دیگر حاصل نیست و سبب مرحمت لقب قلندریہ بحضرت شاہ
عبد العزیز رضی اللہ عنہ در کتاب تواریخ مندرج ست درین جا اختصار یافت راوی گوید کہ عمر
شیخ المشایخ حضرت شاہ عبد العزیز مکی رضی اللہ عنہ ششصد سال بود و چہار قبر داشت
و در ہر قبرے چہل سال ماندے و مردم دانستے کہ از دنیا رفتہ است داد نرفتی و از قبر کہ شد
بروی زمین گشتے ہمچنین سہ بار از سہ قبر بعد چہل چہل سال برآمدہ و قبر رابع انیست کہ
نزدیک قبر حضرت فرید الدین گنجشکر است در پاک پٹن کہ مابین شہر ملتان و لاہور واقع
است و ازین قبر برنہ آمدہ راوی گوید کہ حضرت شاہ عبد العزیز رضی اللہ عنہ چہل چہل سال در
مراقبہ خواہ زیر زمین خواہ بالاے زمین بودے و چہل چہل سال در سفر ہفت اقلیم دنیا
از مشرق تا مغرب و از مغرب تا مشرق بنا بر ہدایت و ارشاد عادیان بودہ عمر بسر بردہ چنانچہ در ہر ملک
مرید و خلفاء ایشان لا تعد و لا تحصی شدند و وفات حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر قدس اللہ سرہ
در سال ششصد و شصت و چہار ۶۶۴ ہجری و عمر نود و ہشت سال مے نویسد۔

بیان حال سید شاہ خضر رومی قلندر قدس اللہ سرہ

کہ پیر چہارم مجمع کشف و کمالات و صاحب کرامات اند در رسالہ مسعودیہ تصنیف والد شریف
حضرت سید شاہ مسعود علی قلندر می نویسد کہ سید السادات حضرت سید شاہ خضر رومی
قلندر کہ مراد ہاری قدس اللہ سرہ بر منہوئی طالع و بخت ہمایون بخدمت فیضدرجت حضرت
شاہ عبد العزیز مکی اصحاب و علمدار جناب پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رسیدہ پروانہ وار گرد شمع جمال حق نما بجان خود نثار گردید و بیعت نمود و تلقین اذکار
و اوکار و اسرار یافتہ در رموزات اسرار انا احمد بلا میم دریافتہ محو گشت و حالت فنا فی اللہ

وباقی باللہ پیدا شد سالہا سال در حضر و سفر بخدمت پیر و مرشد خود حضرت شاہ عبدالعزیز
قدس سرہ بود شرف و سعادت و مرتبت حاصل نمود باجازت و خلافت سلسلہ عالیہ قلندریہ
علویہ مشرف گردیدہ و رخصت شدہ سیر و سفر اختیار کردہ بہدایت خلق اللہ مشغول شد
کشف و کرامات و خوارق عادات و حالت سکر و محو و استغراق و جذبات و ریاضات و مجاہدات
و مراقبات بسیار بود و چند در چند کمالات و کرامات اجرا یافت از آنجملہ یک اینست کہ یک
کھیر برای گذران محتاجان نہادہ بود کہ ہر کہ را طعام احتیاج میشد یا ہر چہ حاجتے کہ میداشت
از ان کھیر میگرفت تا آنکہ اگر کسے برائے اسپ خود دانہ و کاہ میخواست از ان کھیر مییافت
مدتے چندان کھیر بود و از او اقسام مطلب برار خلق میشد روزے آنحضرت روبروی خود
شکستہ زیر زمین دفن کنانیدند وجہ لقب کھیرا داری آنحضرت ہمین است کہ مشہور
بسید شاہ خضر رومی قلندر کھیرا داری شدند و وضع آنحضرت آزادانہ بود واضح باد کہ
نعمت سلسلہ قلندریہ علویہ و طیفوریہ حاصل بود مگر بنا بر حصول نعمت چشتیہ روزی از
جناب عالی حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم حکم شد کہ در ہندوستان برو و نعمت چشتیہ از
قطب الدین بختیار بگیر پس بموجب حکم اقدس اعلی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
حضرت شاہ خضر رومی قلندر قدس اللہ سرہ سیر کنان بجانب دہلی روان شدند و خواجہ
قطب الدین بختیار کاکی را نیز از حضور حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد شد کہ سید
خضر رومی از بلدۂ روم می آید او را نعمت چشتیہ کہ نزد تو امانت است بوے بدہ ہرگاہ حضرت
سید شاہ خضر رومی قلندر قریب دہلی رسیدند خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس اللہ سرہ
برائے استقبال رفتہ بہ دہلی بمکان خود آوردند و گفتند کہ مرا ہم از جناب رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم حکم شد کہ امانت چشتیہ شما بشما سپارم پس چند روز بخدمت خود داشتہ تربیت
طرق چشتیہ بوجہ احسن کردہ اجازت و خلافت دادہ و خود نعمت سلسلہ قلندریہ علویہ بموجب
حکم حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سید شاہ خضر رومی قلندر قدس اللہ سرہ

گرفتہ واز جمیع ارکان واسرار طریق قلندریہ معمور شدہ حضرت سید موصوف را حضرت موجہ
سید شاہ خضر رومی قلندر قدس سرہ باز بسیر وسفر مشغول شدند چنانچہ در دہلی و شہرے
کہ تشریف شریف می بردی مردمان آنجا بہ بیعت وہدایت در آمدی مرید و خلفا صاحب کمال و
صاحب تصرف آنحضرت از مشرق تا مغرب لاتعد ولا تحصے اند ومنقول است واز کتاب تواریخ
بصحت رسیدہ کہ بعد حصول نعمت خاندان قلندریہ علویہ نعمت سلسلہ طیفوریہ وجعفریہ
بواسطہ حضرت شاہ طیفور شامی بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ وایشان را از حضرت امام جعفر صادق وایشان
حضرت را از والد خود حضرت امام محمد باقر وایں حضرت را از والد خود حضرت امام زین العابدین وایں حضرت
را از والد خود حضرت امام حسین شہید دشت کربلا وایں حضرت را از والد خود حضرت علی کرم اللہ وجہہ
وایں حضرت را از جناب رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم حاصل گردیدہ ازیں باعث سلسلہ
قلندریہ علویہ را طیفوریہ جعفریہ میگویند مدت عمر سید السادات حضرت سید شاہ خضر رومی قلندر
رضی اللہ عنہ یکصد و نود سال بود و بقولے سہ صد و شش سال و بقولے
پانصد سال کسے کم بود و روضہ آنحضرت در شہرے کہ اقامت کردہ بود واقع است و در آن
شہر روضہ غاتچی شہید خواہر زادۂ سلطان شہاب الدین ہم واقع است بلکہ مفہوم میشود
آنحضرت در روضہ غاتچی شہید است

بیان حال سیر نجم حضرت امیر سید شاہ نجم الدین قلندر غوث دہر قدس اللہ سرہ

کہ اجازت وخلافت سلسلۂ قادریہ امیر سید شاہ نجم الدین قلندر غوث الدہر از جناب
پدر خود حضرت امیر سید نظام الدین معنوی ابن امیر سید مبارک غزنوی قدس اللہ
سرہ حاصل کردہ اند ونعمت واسرار قلندریہ از جناب حضرت بابا امیر سید شاہ خضر رومی قلندر
کھپرا دہاری قدس اللہ سرہ مرید وخلیفہ رشید حضرت شاہ عبدالعزیز مکی علمدار وصحابی
حضرت خاتم الانبیا محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم گرفتہ اند از رسالہ سلسلۃ الاولیا
روایت است کہ حضرت امیر سید شاہ نجم الدین قلندر را در سن صغر یہ آنحضرت

نقید امور باطنی نمے فرمودند شخصے عدم تقید امور باطنی از سید نظام الدین استفسار نمود
سید نظام الدین پدر آنحضرت فرمودند که من تربیت ظاهری ایشان اشغال سکے نمایم اما
نصیبہ کشود و وصول ایشان نزد بابو امیر سید شاه خضر رومی قلندر کهپر اداری قدس سره
است و این موقوف بر وقت است منقول است که سید شاه نجم الدین قلندر
در اوائل حال بحفظ قرآن و تحقیق ادای قرأت اشتغال می داشتند روزے یکے
ابدال از عالم غیب آمده آنحضرت را همراه خود بجائی برده و دو قبر را شگافته یکے قبر صوفی
دویم قبر حافظ قاری و آنحضرت را گفت که به بینید که جسم صوفی در چنین راحت است
و جسم حافظ قاری که از اسرار حق وقوف نداشته چنین در عذاب مانده گرفتار است
طالب را باید که اوقات خود در چیزے صرف کنند که در آنجا او را راحت روح و ریحان باشد
شما طلب موصل الی الله نمائید پس آنحضرت بخدمت امیر سید شاه خضر رومی قلندر قدس
سره رسیده بمرتبه علیه فایز شدند و از جمیع مقامات اسرار و ارکان قلندریه به فیضیاب و بالا مال
گردیدند چنانچه مشهور آفاق ست و آنحضرت چرم پوش بودند و در ممالک عالم بسیار
سیر و سفر نمودند منقول است که آنحضرت را از جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حکم
شد که در ملک جنوبی دیار هندوستان راجا ایست آنجا رفته گاو بیجان را که آن راجه
می پرستد شما گاو را باجان نموده ذبح کنید و خود بخورید و قلندران را بخورانید و راجه را
مسلمان کنید پس حضرت شاه نجم الدین قلندر بموجب حکم جناب عالی حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم دران ملک رفتند اتفاقاً دران وقت از آسمان قطرات باران می چکید یک مکان
پرستش گاه هنود که دیوهره میگویند بنظر حضرت در آمد آنحضرت قدس سره در دیوهره که
آنجا گاو سنگین مرصع باز راستاده بود کافران آنرا می پرستیدند در آمدند و از چهڑی آهنی
که در دست مبارک داشتند سوی آن گاو اشارت کرده فرمودند که بیرون رو و از گاه و گیاه
علف بخور اسے گاو سنگین بازرین که بیجان بود بکرامت آنحضرت باجان شده و از دیوهره

برآمده بیرون ایستاد آنحضرت قلندران را که همراه بودند حکم کردند که ذبح کرده کباب این را در سیخها تیار کنید پس آن گاو را کباب کرده آنحضرت و دیگر قلندران همراهی بخوردند این خبر براجه ورانی که مالک آن ملک پرستندگان آن گاو سنگین زرین علے اختلاف الدین بودند رسید راجه بازوجه خود بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف شد در آن ملک از ذات بابرکات آنحضرت بحکم جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسلام رواج یافت و منقول است که قبر شریف آنحضرت در همان ملک در جنوبی هندوستان واقع است و وفات آنحضرت بتاریخ بست و پنجم ذی الحجه وقوع یافته و عمر شریف آنحضرت سه صد سال می نویسند و مقرر است که فاتحهٔ آنحضرت برائے حل مشکلات و برآمدن هر یک حاجات کباب گاو جوان و سالم از عیب و ناز آینده بچه باشد میکنند و گوشت آن گاو را بجز کباب صرف نمی نمایند و بعضے مردمان قدرے گوشت گاو را در سیخها کباب کرده برائے آنحضرت فاتحه میکنند

بیان حال حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر سلسلہ از غوثی جونپوری قدس اللہ سرہ

در رساله سلسلة الاولیا مسطور است که حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر بادا ایل در موضع کمال پور سونگر تشریف میداشتند و مسکن همانجا بود از قریات متعلقه سرکار جونپور است لعد سکش بجونپور استقامت فرمودند آنحضرت بحسب ظاهر نقصان سر دو چشم بود و انچه مردمان بچشم ظاهر میدیدند آنحضرت زیاده از آن بدو چشم باطن میدیدند لهذا ملقب بینا دل شدند و آنحضرت را این حالت از طفلی بوده که وقتیکه آنحضرت متولد شدند دایه آنحضرت که (قاعدهٔ امیران است) در کنار گرفت همون روز یک هار طلائی بیش قیمت دایه مذکور گم شد هر چند جستجو نمود دستیاب نگردید بے ساخته گفت که عجب کمبخت این فرزند است که بمجرد گرفتن او را در کنار نقصان عظیم شد چون آنحضرت بعادت معنی طفلان گویا شدند اول سخن همین فرمودند که اے دایه مرا کمبخت چرا گفتی هار تو موشے در سوراخ برد من دران سوراخ آن موش را بند کرده ام و آن سوراخ موش را اشاره نمودند از همان سوراخ دایه

ین خود یافت مردمان ازان حضرت عرض کردند که هرگاه شما را این قدرت بوده بها نوفت چرا
فرمودند گفت اگر همان روز میگفتم مردمان میگفتی که دیوانست دیوانسته مرا می کشتند و منقول
ست که چون حضرت بابو امیر سید نجم الدین قلندر غوث الدهر قدس الله سره برای تلقین
یشان از دیار مغرب بموجب حکم حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بجوار جونپور متوجه شدند
حضرت را از کشف معلوم شد که پیر من می آید لهذا از چند روز بیشتر بریاضت و خلوت
شتغال نمودند تا آنکه حضرت بابو صاحب تشریف آورده ایشان را تلقین نمود اسرار و
منتهای بجمیع امور مالامال کردند باجازت و خلافت سلسله های قادریه و قلندریه و چشتیه
طیفوریه سرفراز فرمودند و اجازت خلافت سلسله سهروردیه و طریق از خدمت
ضرت شمس الدین بڈہن قدس الله سره یافتند و اجازت خلافت سلسله قدوسیه از حضرت شیخ
عز شمس البلخی قدس الله سره حاصل نمودند و اجازت خلافت سلسله مداریه از حضرت
شاه حاجی الحرمین حاجی بڈہن قدس الله سره یافتند غرضکه ذات بابرکات حضرت قدوت
شاه قطب الدین بینا دل قلندر قدس الله سره از نعمتهای سلاسل سبعه معمور بود و انواع
انواع کشف و کمالات ازان حضرت بوقوع آمده که باعث طوالت تحریر کردن نمی توانم
یک ادنی تصرف از تصرفات آنحضرت است که می نویسید که شخصی از اولاد حضرت شاه
شرف الدین یحیی منیری قدس الله سره بخدمت حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر
قدس سره آمده استفسار توحید نمود آنحضرت فرمودند که توحید را عیان ببین پس آنشخص
بدید که یک قطب الدین هزارها قطب الدین ظاهر شده اند باز همان یک قطب الدین ماند که بود
بعدش حضرت فرمودند که توحید را دیدی که در مرتبه تنزیه معنی ذات بحت همین یک است بی
ملاحظه تشبیه و ظهور بعدش چون نشسته و ظهور را دیدی که همه همین یک بود که بچندین
کثرت نموده و غیر آن یک نیست و عین اوست ظهور الغیرش دیدی همین یک ماند که بود
الحق که حق سبحانه تعالی بفضل خویش اولیا را مرتبه عظیم بخشیده است و طرح طرح قدرت

وطاقت عطا کرده ایشان خواص مقرب درگاه الٰهی اند آنچه خواهند بفضل الٰهی بکنند چنانچه
در مکتوبات حضرت شاه مجتبیٰ عرف حضرت شاه محا قلندر لاهوری قدس الله سره منقول
است که خداوند سبحانه تعالیٰ امروز برهان نبوت را باقی گردانیده است و اولیاء را سبب
اظهار این کرده تا پیوسته آیات و معجزات صدق محمد صلعم ظاهر باشد و هر ایشان را والیان عالم
گردانیده تا آسمان باران ببرکات اقدام ایشان آید و از زمین نباتات بصفاء احوال ایشان
روید و بر کافران مسلمان بالنصرت بجهت ایشان باشد و ایشان چهار هزار اند که مکتوم اند
که یکدیگر را شناسد و جمال حال خود را ندانند و آنها از کل احوال از خود و خلق مستور
باشند و اخبار برین وارد است و سخن اولیاء برین ناطق است و مرا خود اندرین معنی بحمد الله
عیان گشته است اولیاء الله که بجهت خدمت متعین اند هر یکدیگر را می شناسند و جمال حال خود را
میدانند در کار با اذن محتاج یکدیگر اند سیصد تن اند که دلهای ایشان همچو دل آدم علیه السلام
است و هفتاد تن اند که دلهای ایشان همچو دل نوح علیه السلام است و چهل تن اند که دلهای
ایشان همچو دل موسی علیه السلام است و هفت تن اند که دلهای ایشان همچو دل ابراهیم
علیه السلام است و پنج تن اند که دلهای ایشان همچو دل جبرئیل علیه السلام است و سه تن اند
که دلهای ایشان همچو دل میکائیل علیه السلام است و یک تن اند که دل او همچو دل اسرافیل
علیه السلام است و در اصطلاح این طائفه سیصد را نقبا خوانند ایشان نقیبان است حضرت
محمد صلعم اند و آن هفتاد را نجبا خوانند که ایشان برگزیده خلق اند و آن چهل را ابدال خوانند
که ایشان بدل انبیا علیه السلام اند و آن هفت تن را اخیار خوانند که ایشان بهترین مخلوقات
اند و آن پنج را عماد خوانند که ایشان ستون عالم اند و آن سه تن را اوتاد خوانند که ایشان بجای
میخ اند در دار دنیا و آن یکی را غوث خوانند چه که به فریاد عالم میرسد و قطب الاقطاب
نیز خوانند چون در عالم حادثه میشود هر یکی ازین گروه بجهت دفع حادثه دعا میکند چون دعای
هر یکی مستجاب نمیشود غوث دعا میکند دعای غوث مستجاب میشود و هیچ وقت رد نمیگردد

بدین صفت قطب در عالم یکے میباشد وجز آن در شهر و قصبه و دیه قطب میباشد آن شهر و قصبه و دیه
از برکت آن قطب از حوادث و آفات مصئون و مامون میباشد و در صحبت ایشان اثرها است
و در خلوت نیست آنچه از صحبت یک ساعت اولیا حاصل شود از خلوت هشتاد سال حاصل نشود
د قول آن کرد من کان یرید ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف یعنی هرکه همنشینی با
خدا خواهد گو که بنشیند مع اهل تصوف رحمت بر جانش باد که گفت ؎ هرکه خواهد همنشینی با
خدا او گو نشین اندر حضور اولیا * نیز از آنحضرت مسطور است که شیخ عبد الله انصاری
میفرماید که خداوندا اولیا دوستان خود را چه نقل کرده هرکه ایشان را شناخت ترا یافت هرکه
ترا یافت ایشان را شناخت بعضے از جهل گمان برند و برند که اولیا گذشتند هیچ یکے
درین زمانه نماند است ؎ گر نخورشید بوم بی نور است * از پے ضعف خود نبی اوست
سبحان الله درین ملک مختصر هر روز هفتاد هزار اولیاء الله موجود میشوند و هر روز هفتاد هزار
معدوم میگردند اگر ایشان موجود نباشند و در یک ساعت این عالم از ظلم ظالمان و از فساد مفسدان
زیر و زبر شود وقتیکه بغداد را آراسته نمودند و فسق و فساد بسیار میرفت شبلے گفت حالا بغداد
لائق سوختن است مردمان شبلے را جواب گفتند اگر تو نه بودی آن بودی که تو میگوئی
الله تعالی همه بغداد را بسوختی شبلے را از برکت نام خویش از سوختن نگاه داشت و بغداد و
بغدادیان را از برکت شبلے قدس الله سره لولا الصالحون لیهلک الطالحون صاحب کشف المحجوب
و در سلسلة الاولیا نیز از مکتوب حضرت شاه محی قلندر قدس الله سره می نویسد که بهوت پیوسته شده
نیست محض بفضل حق است و بمقدار درجه هرکس را معراج شده است معراج موسی علیه السلام
طور بود و معراج خلیل الله علیه السلام آتش بود بعضے آورده اند که چون حضرت ابراهیم علیه السلام
را نمرود بر آتش کرده همان وقت جبرئیل علیه السلام بحکم پروردگار یک پیراهن آورده
حضرت ابراهیم علیه السلام را پوشانید که از برکت آن پیراهن آتش لاله گردید و آن پیراهن
نزد مشائخان است معراج یوسف علیه السلام چاه بود و معراج یونس علیه السلام شکم ماهی بود

و معراج ادریس علیہ السلام بہشت بود و معراج عیسے علیہ السلام چہارم آسمان بود و معراج
محمد رسول اللہ علیہ السلام تا قاب قوسین او ادنیٰ بود و ہمچنین بقدر درجہ اولیا را ہم معراج
شدہ است و میشود و خواہد شد لیکن انبیا را باجساد واشخاص و اولیا را بہمت و اسرار و انبیا را
در بیداری و اولیا را در خواب و مراقبہ کہ بہ از بیداری ست یعنے از بیداری عوام نہ بیداری انبیا
علیہ السلام بدانکہ معراج اولیا را در خور مرتبہ ولیت ہر کسے را بمقدار مرتبت و منزلت معراج
شدہ و میشود و خواہد شد کہ معراج عبارت از قرب است و دوستان حق لا محالہ مقرب اند
اگرچہ در نبوت مسدود است اما در ولایت مفتوح تا قیامت است ہر کہ ولی مقرب است
صاحب معراج است ای برادر اگر معراج اولیا را بتفصیل نشنیدہ از من بشنو کہ سلطان عارفان
زمان مقرب سبحان عاشق نامی خواجہ بایزید بسطامی در معراج خود میفرماید کہ سر مارا بر آسمان
بردند و بہشت و دوزخ و چیزہا نمودند ہیچ نگہ نکردم واز مکنونات برگذشتم فضہاء طیوامرغی
گشتم و در دریاے ہویت می پریدم تا برمیدان احدیت مشرف شدم و درجہ ازلیت را اندران
بدیدم چون نگاہ کردم آنہمہ من بودم و گفتم یا بار خدایا با منے من تو را دنیست واز خودی خود
مرا گذر نہ چہ باید کرد فرمان آمد کہ یا بایزید خلاصی تو از تو ئی تو و البتہ متابعت دوست ماست درہ را
کہ آنجا قدم اوست اکتفا کن و بر متابعت او مداومت کن و معراج قطب ربانی محبوب سبحانی
شیخ الثقلین میر سید محی الدین جیلانی قدس سرہ آن بود کہ بر منبر بر آمد و گفت قدمی ہٰذہ
علیٰ رقبۃ کل ولی اللہ و معراج شیخ منصور حلاج آن بود کہ بر دار کردہ و معراج شیخ
نجم الدین کبریٰ آن بود کہ از سر حال برخاست و بر در خانقاہ ایستاد و نظر مبارکش بہ سگ افتاد
در حال جنبش یافت و معراج سلطان المشائخ شیخ نظام الدین دہلوی آن بود کہ وقت
نقل ازین عالم ہر بار می پرسید کہ نماز کردم حاضران میگفتند کہ کردہ و ہر بار نماز میخواند
و دران وقت ہر نماز ے معراج بود الصلوٰۃ معراج المومنین غرضکہ چندے ولی اند کہ
ایشان را معراج شدہ و معراج شیخ قطب الدین سرانداز غوثی جونپوری قدس سرہ

دران وقت بود که شیخ قطب الدین و شیخ عبدالله شطار قدس سره بایکدگر ملاقات کرده هر دو نشستند
و در مراقبه شدند بعد از یکساعت شیخ قطب الدین برخاستند و بخانه متوجه شدند یکی از مریدان
شیخ عبدالله شطار نیز همراه شیخ برخاست و عرض داشت که ما مردم منتظر کلام فیض بخش شما بودیم و هیچ
سخن درمیان نشد اما در عالم باطن چه گذشت شیخ قطب الدین قدس الله سره فرمودند که پیشاه خود
بپرس هرچه دیده است خواهد گفت آن مرید از سر شوق بخدمت پیر خود شیخ عبدالله شطار
پرسید که درمیان بزرگان چه گذشت و شیخ قطب الدین چه احوال دارند فرمود که شیخ قطب الدین
پهلوان درگاه الٰهی است ازین عالم روح من و شیخ قطب الدین پهلوان عروج کردند در فلک
اول در آمدند و از فلک اول نیز برگذشتند در فلک دویم در آمدند و از فلک ثانی نیز در گذشتند
در فلک ثالث در آمدند و از فلک ثالث نیز برگذشتند و در فلک رابع در آمدند و از فلک رابع
نیز برگذشتند در فلک خامس در آمدند و از فلک خامس برگذشتند و در فلک سادس در آمدند
شیخ قطب الدین از الف الف شد و هزار قطب الدین نیک لباس ظاهر گشت همدرین حیرت
بافاقت آمدیم نمی دانیم که قطب الدین چه شد بدانکه وجه لقب آنحضرت سرانداز غوثی آن است
که آنحضرت سرانداز غوثی ذکر غوثیه بوجه احسن دایم میکردند چنانچه حضرت شاه مجا قلندر قدس
الله سره لاهوری در رساله انیس العاشقین فرموده در بیان اذکار سلسله قلندریه الذکر المسمی
بالغوثیه و آن ذکریست که در کسب آن وجود سالک ریزه ریزه می شود و هر ریزه ذکر الله میگوید
و مطلق معدوم می شود بعد ازان وجود میگردد و این حالت در عین کسب می رسید هم ازین کسب
قطب العارفین غوث الواصلین شاه قطب الدین سرانداز غوثی جونپوری قدس سره را سیر السموات
و طی الارض حاصل بود و هم این فقر را از خاندان ایشان رسیده است و طریق کسب این تجربه نمی
آید و اسم این ذکر از روی تبرک ذکر کرده الله تعالی همه طالبان خویش را بکسب این ذکر موفق
گرداند همه ذکر تا اینجا است عبارت حضرت شاه مجا قلندر قدس الله سره و در سلسلة الاولیا
منقول است که روزی حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر قدس سره نزد بادشاه شرقی

که در جونپور بود نشسته بودند آن بادشاه گفت که فقیر را باید که مرتاض باشد و شما فربه هستند
آنحضرت فرمودند که فربهی من با غفلت نیست در جسم من آب و هوا است که فربه می نماید پس آن
بادشاه گفت که جای از عضو شما چاک باید کرد آنحضرت فرمود که یک انگشت مرا بشگافید شگافتند
بجز آب و هوا چیزے دگر برنیامد و در روایتے آنست که هر چهار عنصر آب و هوا و خاک و آتش
از انگشت آنحضرت جدا جدا بر آمد بعد ازان آنحضرت را صفت جلالی طاری گردید فرمودند که چشم
قطب الدین را بشگافید مباد که این چیست باز خود فرمودند که مبادا این سر بادشاه و سر وزیر و صدر
و قاضی و دیگر متعلقان بادشاه ست همان وقت قاضی شهاب الدین ملک العلما عرض نمود که این
بنده تفسیر بحر مواج می نویسد آنحضرت فرموده اند که موت تو در وقت اتمام تفسیر خواهد بود
پس برائے مزید عمر خود قاضی مذکور تفسیر مذکوره را تا به دوازده سال تصنیف نمود چون تفسیر
به اتمام رسید بمرد و دیگران عنقریب آن بمردند چنانکه کشف و کرامات مشهوره آنحضرت
بسیار است تا کجا نویسد مختصر نمود و از صراط المستقیم مفهوم گردید که آنحضرت در سنه هشتصد
و هشتاد هجری بقید حیات بودند بعد ازان وفات آنحضرت بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان و قوع
یافته و از کتاب مذکوره دریافت شد که آنحضرت در فاتحه خود گوشت منع فرموده اند و برنج و
شکر آمیخته به برنج فاتحه مقرر است و پسند آنحضرت است

بیان حال شیخ الاسلام و المسلمین وارث علوم الانبیاء و المرسلین حضرت شاه محمد قطب قلندر قدس الله

آگاه باشید که قطب العارفین حضرت شاه قطب قلندر مرید و خلیفه و جانشین پدر بزرگوار
خود حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر سرانداز غوثی جونپوری اند چنانچه صاحب تصنیف
رساله مسعودیه آورده است که حضرت ایشان از ایام طفلی کشود ظاهری و باطنی و سعادت ازلی و
ابدی از خدمت فیضدرجت والد بزرگوار خود میداشت و همیشه بریاضات و مجاهدات مشاغل
می بود چنانچه صائم الدهر قائم اللیل بودی چون باذکار و افکار و مراقبات و اسرار از خدمت والد
خود حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر بخوب وجه تربیت و تلقین پذیرفت والد بزرگوار

آنحضرت بسعادت بیعت داخل نموده برموز انا احمد بلامیم آگاه گردانیده برتبهٔ فنا فی الله و
بقا بالله مشرف ساخت و چون در کسب و اکتساب طرق سلاسل و در سر رموز فقر مماثل خود یافته
اجازت و خلافت کبری سلسلهٔ قلندریه علویه و طیفوریه و چشتیه و قادریه و سهروردیه و فردوسیه
و مداریه معه سر یک انواع و نهج بخشیده لباس فقر پوشانید و عنوان ظاهری و باطنی محمدی و
مرتضوی ارشاد کرده بلقب خود قطب الاقطاب سرفراز نمود بجای خود نشاندند پس آنحضرت
اینچه که از والد بزرگوار خود دیده و شنیده و بعمل آورده بران استقامت فرمود چنانچه همه اوقات
بریاضات و مجاهدات و مراقبات خود را مصروف میداشت و بهدایت خلق الله مشغول
می بود و حالت سکر و جذب بر آنحضرت هر وقت غالب می بود و لباس حضرت قطب
ربانی محبوب سبحانی میداشت و اکثر اوقات سر بر زانوی مراقبه می نهادند چنانکه دأب حضرت
سید شاه خضر رومی قلندر قدس سره می بود و قدرت احیا و امانت میداشت اما از نظر خلق
خود را مخفی میداشت بیشتر اوقات منزوی می بودند و بخلق کم التفات میفرمودند عمر شریف
ایشان نود سال شده بود و وفات بتاریخ نهم ماه ذیقعده وقوع یافته و قبر شریف حضرت
قدس الله سره در وطن پور ملحق جونپور متصل دریای گومتی که آباد کرده پسرش حضرت
شاه عبد السلام عرف شاه علن قلندر که بنام ایشان مشهور گردید واقع است خلفا
و مرید حضرت شاه محمد قطب قلندر قدس الله سره بسیار اند اختصار یافت و بدانکه حضرت
شاه محمد قطب قلندر فرزند صغیر حضرت شاه قطب الدین بینادل قلندر اند و نعمت بیعت
و خلافت و غیره امورات فقر از والد بزرگوار خود حضرت شاه قطب الدین بینادل قلندر
قدس سره یافته اند و حضرت شاه فتح قلندر قدس سره از اولاد حضرت شاه محمد قطب
قلندر اند شاه فتح قلندر قدس سره بن شیخ حسین بن شیخ مظفر بن شاه ملک بن حضرت
شاه محمود قطب بن حضرت شاه قطب الدین بینادل قلندر قدس الله سره چنانکه
مولوی معنوی شاه عبد القادر سوگهرپوری خلیفه حضرت سید شاه باسط علی قلندر قدس الله سره

قطعہ — شیخ ما فتح قلندر ولد شیخ حسین ، ولد شیخ منظم ولد شاہ ملک ؛ ولد محمود قلندر
خلف بنیا دل پچھی من جی یا دیہلک ہم من یہلک

بیان حال حضرت شاہ عبد السلام قلندر عرف حضرت شاہ علن قلندر قدس اللہ

آنحضرت مرید و خلیفہ پدر بزرگوار خود حضرت شاہ محمود قطب قلندر قدس سرہ اند کہ علن پور بنام
ایشان آباد شد کشف و کرامات حضرت شاہ عبد السلام قلندر قدس اللہ سرہ بسیار از بسیار
اند از انجملہ این ست کہ حضرت شیخ الاسلام حضرت شاہ عبد الرحمان جانباز قلندر لاہر پوری
قدس اللہ سرہ را از عالم غیبی معلوم شد کہ پیر من حضرت شاہ عبد السلام قلندر
جونپوری اند پس از وطن خود بہ جونپور تشریف آوردند چون بکنارہ دریای گومتی رسیدند
دران زمان پل گومتی نبود و کشتی دران ہم حاضر نشدہ و آنحضرت کہ بر رتھہ سوار بودند از
رتھہ بان فرمودند کہ رتھہ را در دریای گومتی انداز ان رتھہ بان حیرت زدہ توقف نمود آنحضرت
باز فرمودند کہ رتھہ بانداز اگر پیر من برحق است ہمین طور عبور کنم آخرش رتھہ را در دریا مذکور
انداخت و چنانکہ رتھہ را بخشکی میراند ہمچنان بدریا راندہ عبور کردہ بکنارہ رسیدہ
ہرگاہ آنحضرت بجونپور یعنی علن پور بخدمت پیر و مرشد خود حضرت شاہ عبد السلام قلندر
رسیدند و لقب جانباز یافتند و تربیت و تلقین درگاہے جمیع مقامات فقر نعمت بیعت
حاصل کردہ بمرتبہ علیا فائز شدند در رسالہ مسعودیہ می نویسند کہ حضرت شاہ عبد الرحمان
جانباز از حضرت شاہ عبد السلام قلندر رخصت شدند و قت رخصت از مرشد خود عرض کردند کہ ما بے پل و کشتی
عبور دریا کردیم اکنون چگونہ روم حضرت عبد السلام قلندر فرمودند چنانکہ آمدہ بودید این راہ
خلق اللہ خواہد شد چندی نگذشتہ بود کہ نواب خانخانان آمدہ پل گومتی تیار ساخت در رسالہ
سلسلہ اولیا مرقوم است کہ شیخ محمد غوث گوالیاری قدس سرہ بخدمت حضرت شاہ عبد السلام
قلندر قدس اللہ سرہ بجونپور آمدہ عرض کردند کہ من چند چلہ دعوت برای ہلاک شیر شاہ
بادشاہ افغان بر آوردہ ام بر لشکرش اثر معلوم شدہ اما بر بادشاہ مذکور ہیچ اثر نشدہ

شکایت این نزد حضرت شما آورده ام توجه نموده این کار را بر آرید حضرت قلندر قدس الله سره
فرمودند که تو عالم بوقت نیستی اگر بسیار چله تمام کنی دو وقت موت او نرسیده باشد چگونه هلاک شود پس
آنحضرت قلندر فرمودند که در فلان وقت حق سبحانه تعالی موت بادشاه مذکور بموجب آیه کریمه
اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون نهاده است هلاک
خواهد شد و چون وقت معلوم شد احتیاج چله نیست آخرش بادشاه مذکور در وقتی که آنحضرت
فرموده بودند هلاک شد و نیز مرقوم است که روزے جماعتے مهمان بخدمت حضرت شاه عبد السلام
قلندر قدس سره آمدند آنحضرت بخانه رفته پرسیدند که جماعتے مهمان رسیده اند براے
ایشان طعام چه باید پخت مردمان خانه گفتند که برنج آثار آرد جو و دو آثار دال ماش موجود است
همین پخت شود مهمانان بخورند چیزی دیگر موجود نیست آنحضرت فرمودند که آب گرم کرده جو را عقده ها از کف های خود دست بستن نیز یا...
همین طور پخته شد آنحضرت در حال جوش و خروش و جذب و بسط با مهمان فرمودند
و پیش نهادند که امروز بخانه من طعامی عجیب و لذیذ پخت شده است که گاهے طعام باین
لذت نخورده باشید پس دال ارهر و آرد جو در آب گرم پخت و عقده ها شده دلیه و پیش مهمان
نهاده شد همه با خوردند هر شخصے لذت هر طعامی که در دل اراده کرد و خیال آورد دران عقده
یافت و نهایت خوش شده تصدیق آن کلام مشاهده نمودند آن چنان لذات طعام گاهی
نیافته بودند بدانکه از جمله مریدان و خلفاء مشاهیر حضرت شاه عبد السلام قلندر قدس الله سره
حضرت شاه عبد الرحمان جانباز قلندر لاهرپوری قدس الله سره و حضرت شاه عبد القدوس
قلندر قدس سره جونپوری و حضرت شاه محمود قلندر لکهنوی اند که ایشان نهایت صاحب
تصرف و صاحب کرامات بودند و گوناگون از ایشان کشف و کمال ظاهر شد چنانکه حضرت
شاه محمد قلندر لاهرپوری برخی حال کشف حضرت شاه عبد الرحمان قلندر در مکتوب خود
بدینگونه تحریر فرمایند که آگاه باشید هر که با درویشان آن کند که نشاید کرد البته آن
بیند که نباید دید چنانچه از خدمت شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمان جانباز قلندر

لاهوری قدس الله سره شیخ عبدالصمد نامی مشایخ عداوت پیدا نمود و همیشه بد میگفت
و بد میخواست بد گفتن سهل است و بد خواستن بدتر تا بجدی که محضر قتل حضرت شیخ عبدالرحمن
جانباز قلندر قدس الله سره در تحریر آورد و خواست که چون تیار شود پیش شیر شاه که بادشاه
افغان بود ببرد چون شنیده بود که میان حضرت شیخ قدس سره و شیر شاه ناخوشی واقع
است البته شیر شاه حضرت شاه عبدالرحمن جانباز قلندر را زنده نخواهد گذاشت و سبب
ناخوشی اینست که همایون بادشاه از خدمت حضرت شاه عبدالرحمن جانباز قلندر قدس
الله سره اعتقاد و اخلاص و نیاز بسیار میداشت بواسطهٔ آن شیر شاه از خدمت ایشان خوش
نبود عند الملاقات از حضرت شاه عبدالرحمن جانباز قلندر پرسید که هنوز مغلان هستند
حضرت قدس سره فرمودند که خدا مالک الملک است هر کرا خواهد بدهد با مغلان بود بادشاه او
عنقریب است که باز مغلان خواهد داد هر چند که شیر شاه آزار بسیار کشید و خواست که حضرت رساند
آنوقت دو شیر خونخوار هولناک از چپ و راست حضرت شاه عبدالرحمن جانباز قلندر قدس الله
سره پیدا شدند ازین معنی ترسیده معذرت تمام شیر شاه پیش آمد عنقریب حق سبحانه تعالی
باز بادشاه مغلان را ملک مرحمت کرد و چون بد خواستن عبدالصمد بدین غایت و حد رسید
حضرت قدس سره فرمودند که عبدالرحمن بحضرت حق سبحانه خواسته است که عبدالصمد با جان و
مال انداخته شود و تا قیامت بر سینهٔ ایشان آمد و رفت خلق الله باشد عرض حضرت بدرگاه
حق سبحانه تعالی قبول افتاد اندک مدت گذشته بود که هر یک در بلا گرفتار شده مردند
خانهٔ ایشان خاک سیاه شد که هیچ مردی از اولاد ایشان باقی نماند اگر ماندند دیر نگذشته
متفرق شدند جای دیگر متوطن شدند و مقبرهٔ اولاد ایشان زیر آستانهٔ حضرت قدس سره
واقع است آمد و رفت خلق الله بر سینهٔ ایشان جاریست رحمت خدا بر جانش باد که گفته
پروانه از ان سوخت که با شمع در افتاد + با سوختگان هر که در افتاد بر افتاد + وفات حضرت
شاه عبدالسلام قلندر قدس الله سره در رسالهٔ مسعودی می نویسند که بتاریخ پانزدهم ماه ذیقعده

وقوع یافت و قبر شریف آنحضرت بموضع علن پور ملحق جونپور نزد قبر پدر و جد آنحضرت است

بیان حال حضرت شاه قطب الاقطاب شیخ المشایخ عبد القدوس قلندر جونپوری قدس الله

سره بر ضمیر مهر تنویر ظاهر گردد که حضرت ایشان مرید و خلیفه و جانشین پدر بزرگوار خود حضرت
شاه عبد السلام قلندر قدس الله سره اند گوناگون کمالات طرح بطرح کشف و کرامات حضرت
شاه عبد القدوس قلندر قدس الله سره را حاصل بود از انجمله دو یک حال از رساله سلسلة الاولیا
می نویسد که آنحضرت در اوائل حال کمالات خود اخفا می نمودند و اظهار نمی کردند یکبار نوکر دیوان
حاکم جونپور شده بودند و حضر دیوان را بر سید داشتند آن دیوان و تنگ [illegible] آنحضرت [illegible] خود
عیال خود بیاختند روزی زنی ضعیفه برای کار خود نزد آن دیوان آمده بود چند بار جهت کار خود عرض نمود دیوان [illegible] متوجه
نشد حضرت قلندر قدس سره نیز چند مرتبه براه سعی از دیوان گفتند هیچ التفات نکرد هر گاه
دیوان گفته حضرت را خیال نکرد آن وقت حضرت قلندر قدس الله سره را حالت جلالی و جذبه الهی
طاری گردید آن را بلفظ سخت و درشت خطاب نمود گفتند که چرا حاجت این ضعیفه را
تاخیر میکنی همین وقت چیزی او نوشته بده و از باطن خود حاکم را جذب کردند فی الفور بهمان وقت
آن حاکم سر و پا برهنه نزد دیوان خود آمده و بر چیزی ضعیفه دستخط نموده بجای خود رفت آنحضرت
چیزی ضعیفه را داده بخانه خود تشریف آوردند پس مردمان شاه را گفتند که شما امروز چه قوت
خود بنما دادید آنحضرت متوجه عالم الغیب شدند از عالم غیب معلوم شد که شما تا این مدت اخفای
کمالات خود نموده اید الحال اظهار نمائید و طالبان را تربیت و تلقین کنید حضرت شاه محب قلندر
قدس الله سره در بیان معراج های اولیاء الله در مکتوب خود فرموده اند که معراج قدوة السالکین
شاه عاشقان شاه عبد القدوس قلندر جونپوری قدس سره بلا تفاوت و تجاوز بعینه معراج
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام شیخ [illegible]
[illegible] می [illegible] التصلوة معراج المومنین میگویند و لقوم اشعار

قاضی صدرالدین از پدر خود نقل کرده است که شیخ عبدالرحمان جانباز قلندر قدس سره
خود امام بودند و جماعت کثیر بود در رکعت اول الحمد لله خوانده والضحی را تا آخر رسانیده
بودند که از خود گذشته تا دیر بهمین ماندند بعضے مردمان از مقتدیان بخانه رفتند و بعضی
بیرون مسجد و بعضے در مسجد بودند چون حضرت شیخ قدس سره در افاقت آمدند فرمودند که
قاضی اسمعیل دوات و قلم بیار من آورد م انچه که بر شیخ قدس سره در عالم محو و سکر گذشته بود
نوشتند و میر سید عنایت الله بهرائچی آن نوشته دیده بودند و بسیار مطالعه کرده بودند
و پیش این درویش آن احوال دقیق را بیان میکردند و یک دو عبارت که در آن واقعه دقیق
مندرج بود نیز میخواندند حق سبحانه همه طالبان راه خویش را ازین احوال روزی کناد و در همه
دوستان جلوه گر کناد و نیز در مکتوبے حضرت شاه مجا قلندر قدس الله سره فرموده اند
که درویشے بود سیاه همراه من چندگاه بوده است که از دیوار بیرون می آمد بی خرق والتیام
و شیخ قطب العالم شیخ عبدالقدوس جونپوری قدس الله سره دریکساعت بخارق عادات
بکعبه رفته و حج گذارده است و حاجیان ایشان را مبارکبادی گفته اند همدران ساعت بخانه
رسیده بی آنکه یک دو قدم برزمین نهد و در یار گردش افلاک تغیری پدید آید تا اینجا است
عبارت مکتوب حضرت شاه مجا قلندر لاهرپوری قدس الله سره وفات حضرت شاه عبدالقدوس
قلندر جونپوری قدس الله سره بتاریخ دوازدهم شهر شوال یکهزار و پنجاه و دو ۱۰۵۲ هجری وقوع یافته
و قبر آنحضرت در علن پور ملحق جونپور نزدیک قبر پدر و جد آنحضرت است۔

بیان حال حضرت شاه مجتبے بن حضرت شاه مصطفے بن حضرت شاه امین الدین
ابن حضرت شاه عبدالرحمان جانباز قلندر لاهرپوری ابن حضرت شاه
علاء الدین شاه ولایت قصبه لاهرپور ابن شاه نصیرالدین عطاء الله
بن شاه ظهیرالدین ثانی بن شاه خیرالدین بن شاه ظهیرالدین اول بن شاه
سلیمان عباسی بغدادی قدس الله سرهم

بدانکہ حضرت شاہ سلیمان عباسی سلطنت خراسان گذاشتہ بحکم خیر خدا کرم اللہ وجہہ راہ فقر
اختیار کردہ بہند آمدہ در قصبہ کنتور قیام فرمودند وازاولاد ایشان حضرت شاہ علاالدین
سہروردی قدس سرہ العزیز ترک سکونت کنتور فرمودہ در لاہور استقامت ورزیدند چنانچہ
آبادی لاہور از ذات شریف ایشان است پس حضرت شاہ مجتبی عرف مجا قلندر
لاہوری مرید واز خلفاء کبار قطب الاقطاب حضرت شاہ عبدالقدوس قلندر جونپوری قدس سرہ اند
در سلسلۃ الاولیا از رسالہ فصول مسعودیہ آوردہ است بدانکہ حضرت شاہ مجا قلندر خواندن
کتب علوم درسیہ تا ہدایہ فقہ رسانیدہ بودند چون کتاب ہدایہ شروع کردند شب ہمان روز کہ ہدایہ
شروع شد در مطالعہ آن مشغول بودند ناگاہ یک از غیب آواز رسید کہ وقت خود را
چرا ضائع می کنی برای رسانیدن اسرار آلہی ما منتظر نشستہ ایم ہدایہ را بگذار و خود را پیش
من رسانیدہ نعمت خود دریاب آنحضرت در جستجو شدند کہ کدام کس است
کہ آواز می دہد سہ بار ہمین طور آواز غیب آمد بعدش خواندن کتاب ہدایہ موقوف نمودہ برای
تلاش پیر و مرشد شدند تا قریب لاہور رسیدند در اثنای راہ از شخصی سبز پوش پیر اسپ
عراقی سوار نیزہ در دست ملاقات شدان سوار سبز پوش پرسید کہ ای مجا کجا میروی آنحضرت
فرمودند کہ نزد حضرت شاہ لاہوری در جستجوی پیر و مرشد میروم آن سوار بدو گفت کہ
درین بادیہ فقیری است آنجا بروداو ہرچہ گوید بران عمل کن بموجب فرمودہ آن سوار سبز پوش در آن
بادیہ رفتند فقیری دیدند کہ ہیچ اسباب ظاہری نداشتہ بود آن شب نزد آن فقیر گذرانیدند
فقیر از کرامات خود آنحضرت را طعام خورانید و پرسید را دہ کجا ست دراں وقت حضرت شاہ مجا اللہ اظہار
مطلب خود نمودند فقیر گفت کہ وقت خود ضائع مکن کہ پیر و مرشد تو شاہ عبدالقدوس جونپوری ست آنحضرت
در دل خود خطرہ کردند کہ با من خرچ یک تنکہ ہست و جونپور دور است چہ طور برسم آن فقیر فی الفور جواب خطرہ فرمود
کہ تا بہ قنوج دریچ گھڑی خواہی رسید آنحضرت دریچ گھڑی در قنوج بجای مجذوبی رسیدند و شب
آنجا گذرانیدند صبح باز ہمان خطرہ در دل آمد کہ جونپور دور است آن مجذوب گفت کہ

کرد در چهار گهڑی بجونپور خواهی رسید آنحضرت در چهار گهڑی بجونپور رسیدند و بپابوس پیر و مرشد مشرف شدند
و از جمله کرامات شاه عبدالقدوس قلندر یکی این است که هرگاه حضرت شاه مجا قلندر نزدیک نواحی
جونپور رسیدند در دل خطره کردند که پیر من مرجع است برای من اگر نان بشکر و روغن زرد تیار کرده باشند بمجرد رسیدن
من مرا بخورانند همان وقت حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره بر خطره ایشان آگاه گردیده باهل خانه خود
فرمودند که من مجا قلندر را از لاهور بجونپور کشیده ام و در نواحی جونپور رسیده اند و در دل خود خطره آورده اند
که پیر و مرشد من بمجرد ملاقات نان و شکر و روغن زرد مالیده کرده مرا بخوراند فکر این باید کرد الهانه حضرت شاه
عبدالقدوس قلندر فرمودند که اینهم موجود است آنحضرت قدس سره تیار کنانیده در یک دست طعام و بدست دیگر سبوچه پیر آب گرفته
از خانه بیرون آمدند همدران حین که حضرت شاه مجا قلندر قدس سره بر مکان رسیدند ملاقات کرده
پیش ایشان نهادند و بعد فراغ طعام بدرون حویلی تشریف بردند بعد از ساعتی از اندرون بیرون آمده
فرمودند که در وقت مطالعه کتاب هدایه شما را که آواز داد بدان که آن من بودم که ترا آگاه کردم و باز گفتند که
در قرب لاهور از سوار سبز پوش مشرف شدی بدانکه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی امیر سید
محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس الله سره بودند بفقیری که در بادیه با حضرت محبوب سبحانی اشاره
فرمودند بدانکه مربخ این فقیر بود پس حضرت شاه مجا قلندر قدس الله سره حضرت شاه عبدالقدوس
قلندر قدس سره نعمت بیعت حاصل نموده تا چهارده یوم بخدمت پیر و مرشد خود
مقیم بودند و بهمه وجوه تلقین اذکار و افکار و مراقبات و رموزات اسرار الهی شده واصل بحق
گردیدند و باجازت و خلافت کبری مشرف شده رخصت شدند وقت رخصت حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس
الله سره نسخه کیمیا را بحضرت شاه مجا قلندر قدس سره معاینه نمودند ایشان عرض کردند که از توجه حضرت
پیر و مرشد من از تمام بدن اکسیر شده ام چه احتیاج این کیمیاست پس حضرت شاه عبدالقدوس قلندر
قدس سره همان وقت نسخه کیمیا را در دریا انداختند و بر وقت رخصت آستین خود افشاندند
باشاره اینکه تو خلیفه آخرین با من هستی بخلافتی که آخر کمالات من از آن همیشه جاری یعنی این علم این
بعینها از تو سرایت کرده بدیگران خواهد رسید پس حضرت در لاهور تشریف آوردند هرگاه که بمکان

رسیدند با زوجهٔ خود فرمودند که من در یاد خدا مشغول می‌شوم شما نیز در یاد خدا مشغول باشید از آن وقت
حضرت بآنجا نرفتند و قبل از مرید و فقیر شدن آنحضرت را یک دختر شده بود و نیز زوجهٔ خود خطاب نموده
فرمودند که در نصیبهٔ من یک پسر است مگر از شما نیست اگر فقیر زوجهٔ دیگر میکرد و البته آن پسر پیدا می‌شد باعث
ملال خاطر شما فقیر زوجهٔ دیگر نکرد بهتر این است که من در یاد حق مشغول باشم و شما نیز در یاد الٰهی مشغول
باشید پس آنحضرت در خانقاهی که شیخ یٰسین قدس سره برادر حقیقی آنحضرت برای آنحضرت ساخته بودند
استقامت فرمود و شب و روز در یاد حق و ذکر و فکر و مجاهدات و اشغال اشغال و تلقین و ارشاد خلائق مشغول
میبودند و منقول است که وقت وفات حضرت شاه مجا قلندر قدس الله سره رسید مردمان خانهٔ آنحضرت
بگریه و زاری نهایت در آمدند باینکه حضرت ازین عالم فانی رحلت می‌فرمایند کسی فرزندی نیست
که جانشین حضرت باشد دران وقت حضرت شاه مجا قلندر قدس الله سره برادر خود حضرت یٰسین
قدس الله سره را طلبیده و دست خود بر دست اوشان نهاده فرمودند که در نصیبهٔ من یک پسر
است آنرا بشما میدهم هرگاه که آن پسر تولد شود نام او الدیه احمد خواهید نهاد و نصیبهٔ بیعت و
نشو و کار از زبان شاه فتح قلندر خلیفه من است بعد وفات حضرت شاه مجا قلندر قدس سره حضرت
شاه الدیه احمد قلندر که در لوح محفوظ پسر حضرت شاه مجا قلندر بودند بمقتضای تختهٔ محو و اثبات که ان
الله یمحو ما یشاء و یثبت بسبب عطا آنحضرت از صلب شیخ یٰسین قدس سره متولد شدند حال
کشف و کرامات شاه مجا قلندر قدس الله سره اشهر من الآفاق و اظهر من الشمس است تا کجا نوشته آید
که سه نفر طالب علم نزد آنحضرت آمدند و هر سه در دل خود خطره آوردند یکی خواست که مرا برگ
تنبول و هندو دیگری شیرینی لڈو خواست و سومی گل گلاب بی موسم خواست بخدمت آنحضرت هر طالب علم
نشسته بودند همان وقت یک مهاجن برگ تنبول و لڈو بنظر حضرت آورد و بنهاد آن وقت حضرت
از باغبان فرمودند که چند گل گلاب از باغ بیار باغبان در دل خود اندیشید که موسم گل گلاب نیست
چه کنم و از کجا آرم لیکن حسب فرمودهٔ حضرت در باغ رفت دید که چند گل گلاب شادابی نهایت در درخت
گلاب موجود است چیده پیش آنحضرت آورده حاضر ساخت حضرت شاه مجا قلندر قدس سره هر سه چیز بهر طالب

عطا کرد و دیگر آنکه فاضلی محمد رفیع نامی بخدمت آنحضرت آمد و در آن وقت حضرت شعری از اشعار بهار خزینه
آن فاضل بسبیل انکار شعری بمضمون شراب خواند پس آنحضرت فرمودند که دهید دهید دهکه دهید
دهکه دهید همان وقت آن فاضل مجنون شد و در مجنونی بمرد غرضکه اکنون زبان قلم را طاقت
نیست که کیفیت کشف و کمالات و تصرف و کرامات آنحضرت قلندر قدس الله سره بیان نماید
بلکه تصرف و کرامات حضرت قدس الله سره را چه ذکر حال کشف و کرامات مریدان و خلفاء
مشاهیر و صاحب کمال آن حضرت قدس الله سره بیان کردن نمی توانند و در تحریر نمی گنجد اسامی
مریدان و خلفای مشاهیر و صاحب تصرفات که حضرت شاه مجا قلندر لاهرپوری هستند این است که در تحریر
می آید از مناقب الاصفیا حضرت شاه عبد الرسول بجهند و حضرت شاه عبد الرسول سترکهی و شاه
عبد الرسول بنارسی حضرت شاه فتح قلندر جونپوری حضرت شاه محمد ماه قلندر اله آبادی شاه یوسف
قلندر ساکن امیٹهی شاه عاشق قلندر شاه ابو نجیب ساکن امیٹهی مذکور و شاه و قاضی مینا ساکن
مهونا و شاه عبد الغنی اکبرآبادی و شیخ محمد مشهود بهیان شیخی و محمد رفیع و شاه محی الدین
بلگرامی شاه مظفر اودهی و امیر سید اقبال هرگامی و میر سید مسعود ابن سید اقبال مذکور و محمد رضا و شاه
محمد قطب از قانونگویان لاهرپور و شاه محمد آفاق متوطن تلانه و شاه قاسم دهلوی شاه
بهاء الحق ابن حضرت شاه فتح قلندر قدس الله سره اگرچه مریدان و خلفای حضرت
شاه مجا قلندر قدس الله سره اهل کشف و کمال بسیار اند مگر آنچه که در مناقب الاصفیا
تحریر ساخت نوشت وفات حضرت شاه مجتبی المعروف مجا قلندر لاهرپوری پانزدهم ماه ربیع الآخر
سنه ۹۹۲ یعنی یکهزار نود و دو هجری وقوع یافت در روضه منوره و مقدسه آنحضرت واقع لاهرپور است
بسری مند استقند و عرس مبارک آنحضرت از وقت وفات تا حال که حضرت شاه حاجی مولوی
سید شاه رکن الدین صاحب قلندر اولاد صاحب وی صاحبزاده آنحضرت قدس سره سجادی حضرت شاه
مجا قلندر قدس الله سره صاحب سجاده اند جاری است و می شود ان شاء الله تعالی همیشه
جاری دارد و این سجادگی تا قیام قیامت قائم و مستمر طریقه تلقین و ارشاد و هدایت خلق الله

یونانی نام زیاده جاری باشند بمنه وکرمه **بیان حال پیر یازدهم** حضرت شاه فتح قلندر قدس الله
سره ابن حضرت شاه یسین بن حضرت شاه مظفر بن شاه ملک بن حضرت شاه محمود قطب بن
حضرت شاه قطب الدین بنیا دل قلندر جونپوری قدس الله سرهم و در سلسلة الاولیا که احوال
مناقب الاصفیا اورده مرقوم است که حضرت شاه حسین پدر بزرگوار حضرت شاه فتح قلندر
در موضع جهلکه که نزد موضع سیدوه واقع است و از توابع جونپور است استقامت کرده بودند
و حضرت شاه فتح قلندر قدس سره از ایام طفلی در علن پور نزد عم بزرگوار خود حضرت شاه
عبد القدوس قلندر می بودند و تربیت می یافتند و گاهی بجونپور در میان شهری مانند
و کتاب های علم ظاهری می خواندند و حضرت شاه عبد القدوس قلندر قدس سره بتربیت
آنحضرت بسیار توجه می داشتند و منقول است که روزی حضرت شاه فتح قلندر در ایام صغر سنی
بجائے میرفتند در اثنای راه از فرقه جوگی اهل استدراج ملاقات شد آن جوگی گفت که بمن
ارادت بیارد چیله من شو آنحضرت انکار فرمودند بعضی رسیدت گفتند آن جوگی در باطن کمان
راست کرده تیر راست نموده است که بوی آنحضرت رازند آنحضرت دریافت نموده توجه
بطرف عم بزرگوار خود کرد حضرت شاه عبد القدوس قلندر قدس سره دران وقت فوراً حاضر شده کمان
باطنی جوگی را بشکستند چون کمان باطنی جوگی شکست شد گفت اے طفل در تو چیزی نیست
اما حامی مددگار سر پی تو قوی زبردست بسیار است و نیز منقول است که حضرت قاضی عبد الرحمن
کمال پوری قدس الله سره و آنحضرت شاه فتح قلندر یکجا در میان شهر جونپور می خواندند بلکه آنحضرت از
قاضی مذکور چیزی می خواندند روزی حضرت شاه فتح قلندر علیحده تنها شده شغلی و ذکر میکردند تفحص
قاضی آنجا رفتند و دیدند که آنحضرت در ذکر مشغول اند گفت عم شما حضرت عبد القدوس قلندر قطب الاقطاب
زمان هستند و شما از و تربیت و تلقین بیابید و از ما مخفی میدارید با اینهمه طرح از این علم مطلع بسازید
آنحضرت گفتند که هنوز به تکمیل نرسیده ام بعد تکمیل و اجازت و خلافت و ارشاد شمارا تلقین این
علم خواهم کرد قاضی مذکور درین امر از آنحضرت عهد بستند و حضرت شاه فتح قلندر قدس سره

بدستور از عم بزرگوار خود تربیت می یافتند و چون وقت وفات حضرت شاه عبدالقدوس
قلندر قدس سره رسید حضرت شاه فتح قلندر قدس سره عرض کردند که یا عم بزرگوار مرا بعد از این
واقعه کدام شخص تربیت امور باطنی خواهد کرد آنحضرت فرمودند که این فقیر بعد وفات خود در فلان
مکان نزد شما خواهد آمد و تربیت خواهد نمود هرگاه حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره وفات
یافتند روح آنحضرت مجسم شده در جائیکه فرموده بودند آمده حضرت شاه فتح قلندر را تربیت و
تعلیم می نمودند این کیفیت تا چهل روز بوده پس درین چهل روزه براه تصرف و کشف
بالکل در علوم باطنی و مورات فقر غنی کردند و بعد تربیت و تعلیم روحی فرمودند که شما نعمت
خاندان خود از خلیفه من شاه مجا قلندر بگیرید در لاهور رفته از وی بیعت ارشاد و تلقین
و اجازت و خلافت حاصل نمائید چرا که بقیه نعمت تو حق سبحانه تعالی بر دست او نهاده است
از من نیست چون بموجب فرموده عم خود حضرت شاه فتح قلندر در لاهور رفته بخدمت حضرت
شاه مجا قلندر قدس سره رسیدند و جهت حصول نعمت خاندانی التماس نمودند حضرت شاه مجا
قلندر قدس سره بمقتضای آنکه حضرت شاه عبدالقدوس قلندر در وقت رخصت حضرت شاه مجا
قلندر آستین افشانده بودند و حضرت شاه مجا قلندر تعبیر افشاندن آستین این فهمیده بودند که علم
فقر از خاندان پیر و مرشدم رفت بنا بر آن با حضرت شاه فتح قلندر قدس الله سره گفتند که علم فقر
که در خاندان شما بود بموجب اشاره و گفته پیر و مرشد ختم شده اگر شما را طلب علم فقر است پیش حضرت
شاه میر لاهوری بروید حضرت شاه فتح قلندر فرمودند که اگر من آستین افشانم سه صد و شصت
هیچو شاه میر لاهوری بیرون آیند من برای علم خاندانی خود بموجب امر عم بزرگوار نزد شما آمده ام بعدش
از خدمت حضرت شاه مجا قلندر قدس سره مرخص شده و بیرون لاهور بمسافت قریب یک کروه
رفته بتالاب نشستند و در یاد عم بزرگوار خود مشغول شدند و گریه آغاز کردند بجبر دل این حضرت شاه مجا
قلندر قدس سره را در دهگر طاری شده و نهایت غلبه ترقی نموده لوکی مصر یا می آشنای آنحضرت بوده آمده
نبض حضرت دیده گفت که هیچ امراض بدنی در نبض شما معلوم نمی شود بباطن رجوع باید نمود شاید که

چیزی از طرف بزرگان شما باشد آنحضرت متوجه عالم باطن شدند پیر و مرشد خود حضرت شاه
عبدالقدوس قلندر قدس سره را دیدند بمجرد دیدن پیر و مرشد در جگر دور و فرح شد و دیدند که پیر
و مرشد ایشان می فرمایند که شاه فتح قلندر فرزندم بموجب حکم من برای اخذ نعمت خاندان خود
نزد شما آمده بودند چرا تلقین و ارشاد نه نمودند و من که وقت رخصت شما آستین افشاندم
مقصود من آن بود که شما خلیفهٔ آخری من هستند و بعد از این مردمان بوساطت شما بمن خواهند
رسید نه آنکه این علم از خاندان من رفته بلکه این علم از خاندان من هرگز هرگز نخواهد
رفت فوراً همان وقت حضرت شاه مجا قلندر قدس سره برای جست و جوی حضرت شاه فتح
قلندر قدس سره خود برخاستند و جائیکه ایشان نشسته بودند آمده تسلی داده در کنار
کردند و همراه خود بر مکان برده و تربیت و تلقین کما ینبغی کرده مثل خود ساختند و بعد تربیت و
تلقین و ارشاد برای تحصیل علم کتب ظاهری نزد حضرت شاه عبدالرسول کچھندوی قدس سره
خلیفهٔ خود فرستادند و وقت فرستادن امری دقیق از اسرار توجه با حضرت شاه فتح قلندر بیان
کردند و به تکرار آوردند اما حضرت شاه فتح قلندر را اطمینان و ذهن نشین نمی شد آن وقت مخصوص
برای حل امر اسرار الهیه فرستاده فرمودند که این امر حل از شاه عبدالرسول خواهد شد حضرت
شاه فتح قلندر بموجب فرموده حضرت شاه مجا قلندر قدس الله اسرارهم عازم آن طرف
شدند در میان راه روح حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره رسیده نزد حضرت شاه فتح قلندر
ظهور فرموده گفت که این عقده این طور حل می شود و حل کردند و گفتند که چند مرتبه مجا قلندر با شما
بیان واضح نمودند در دل شما نشست سخن همان درست است که اوشان بیان کرده اند و گفته اند
مگر نشست سخن در دل شما موقوف بود بر بیان من پس حضرت شاه فتح قلندر نزد شاه عبدالرسول نرفته از میان
برگشتند و نزد حضرت مجا قلندر آمده بیان کردند که باین طور این سخن در دل من نشست حضرت شاه مجا قلندر قدس
سره نهایت از بیان ایشان پسند داشتند بعد از آن چندی بخدمت حضرت شاه مجا قلندر قدس سره
مانده علم باطن و ظاهر و جمله امور فقر حاصل نمودند و رخصت شده در ضلع جونپور تشریف آوردند و منقول

ست که هرگاه در خدمت حضرت شاه مجا قلندر قدس سره تکمیل تمام یافته عازم جونپور شدند حضرت شاه مجا قلندر
قدس سره از حضرت شاه فتح قلندر پرسیدند که شما را قدرت این حاصل شده است که حضرت شاه عبدالعزیز مکی
علمدار رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بیدار کنید یا نه حضرت شاه فتح قلندر عرض کردند که یا حضرت بیدار کردن
یک کس را میگوئید اگر حکم شود از لاهرپور تا بجونپور همه مردگان را بیدار کنم و از اینجا تا آنجا حشر برپا نمایم
حضرت شاه مجا قلندر فرمودند که بس کنید حق تعالی شما را این مرتبه عطا فرموده اما اظهار این نباید کرد مصلحت
نیست و نیز فرمودند که شما را حکم سیر است سیر البته خواهید کرد چون حضرت شاه فتح قلندر قدس سره داخل
جونپور شدند پدر بزرگوار آنحضرت میان شاه حسین قدس سره گفتند که علم فقر حاصل کردید الحال از مردمان
پرگنه مثل قانون گویان و چودهری وغیره ملاقی شوید چرا که جبکه مسکن ماست در صدمه بعض متمردان
واقع است آن رها شود فرمودند که مرا ملاقی شدن با پادشاه عار است مرا میفرمائید که با اینچنین مردمان ملتجی
شوم میان شاه حسین گفتند که شما چنین سخن میگوئید گویا که بعینه حضرت قطب الدین بینا دل قلندر قدس
سره شدید حضرت شاه فتح قلندر فرمودند البته میان شاه حسین گفتند که بچه طور شناسم آنحضرت فرمودند
که بچه طور شناسید میان شاه حسین قدس سره گفتند که باین طور بشناسم که امیری نو درین ملک
آمده است فردا نزد شما بیاید و فرمان موضع سیدعیه که نزد جبکه است نذر شما کند آنحضرت فرمودند که همین خواهد شد
اما را عجلت یکروز بدهید انشاء الله تعالی پس فردا همین خواهد شد آخر فردا آن روز آن امیر حسبت وجگرده بخدمت
آنحضرت آمده ملاقات نموده فرمان موضع سیدعیه نذر آنحضرت نمود نقل است که در موضع علن پور که ملحق جونپور
است با شیخ حبیب الله دادا حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره و از حضرت شاه فتح قلندر روزی ناخوشی
ابتدای آمد باین وجه که حضرت شاه فتح قلندر قدس سره با شیخ فیض الله که صاحب سجاده بجای حضرت
شاه عبدالقدوس قلندر شده بودند گفتند که شما حصه خود بحسب شریعت بگیرید و خلافت واقعی و صاحب
سجادگی حضرت شاه قطب الدین بینا دل و حضرت شاه عبدالقدوس قدس اسرارهم مراست نه شما را
و آن متمردان شهر جونپور طرفداری شیخ فیض الله نمودند مجوز استقامت سجاده حضرت
شاه فتح قلندر قدس سره از راه حسد و عناد که بآن حضرت میداشتند نشدند

دران وقت حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ گفتند کہ اگر من در بیشہ خواہم نشست
مثل ملن پور بسیار موضع و دیہا پیدا خواہم کرد از راہ صفت جلالی و حالت کشفی
فرمودند کہ شیخ بھوج را رحلت عنقریب است فاتحہ روز سیوم ایشان خواندہ از جونپور
روم آخر کار شیخ بھوج ازین جہان رحلت کرد و فاتحہ سیوم خواند بعد فراغ این امر از جونپور
در بیشہ رفتہ استقامت فرمودند و ہمہ جا بنام قلندر پور نہادند در مدت چند روز آن قریہ معمور شد
و دیہات بسیار در تحت تصرف آنحضرت و فرزندان آنحضرت در آمد و منقول است
کہ چون حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ موضع قلندر پور را کہ پرگنہ نظام آباد د نواح
جونپور است آباد کردہ استقامت فرمودند در آن زمان راجہ اعظم خان و بابو عظمت خان
بر راج اعظم گڈھہ تسلط مید اشتند روزے بابو عظمت خان برائے شکار نزدیک
قلندر پور آمدہ بود و حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ نیز با فقیران و معتقدان خود
برای شکار رفتند خواہر زادہ حضرت قدس سرہ را سگی مادہ شکاری بود کہ بہ نہج مرغوب
شکار میگرفت و وقتیکہ سگان دیگر بر شکار حملہ میکردند مادہ سگ نمی جنید و چون سگان
از شکار جدا میشدند آن مادہ سگ حملہ بر گرفتن شکار میکرد و زندہ شکار را گرفتہ نزد
صاحب شکار می آورد چون مادہ سگ را بابو مذکور باین طور بچشم خود دید از
حضرت شاہ فتح قلندر التماس نمود کہ این سگ مادہ مرا مرحمت فرمایند آنحضرت فرمود کہ این
از آن خواہر زادہ من است اگر ترا بہم خواہر زادہ من ناخوش خواہد شد مرا ناخوشی
و منظور نیست بابو مذکور دانست کہ آنحضرت بہانہ می آرند ناراض شدہ قصد
ایذای آنحضرت کرد آنحضرت از موضع قلندر پور برخاستند جاے دیگر رفتند و
فرمودند کہ ان شاء اللہ تعالے وقتیکہ این ظالم ہلاک خواہد شد در آب
غرق خواہم کرد آن وقت خواہم آمد چون چند روز بگذشت از جناب حضرت خاتم الانبیا
صلعم حکم شد کہ عدو تو اعظم خان در ہفتدہ ماہ در آب غرق خواہد شد پس آنحضرت

بکان قاضی که آشنا بود ہفت دہ ماہ ماندند بعد بروز میعاد معینہ نواب ہمت خان بہادر شبا شب راہ را قطعہ کردہ از الہ اباد باعظم گڈھ رسید دران وقت بابو عظمت خان بر کشتی سوار شدہ خواست کہ بجای پناہ برود کشتیش با اسباب غرق شد وبعد چون حضرت شاہ فتح قلندر بعد انہلاک او در قلندرپور تشریف آوردند پسران بابو عظمت خان راجہ اکرام خان بابو مہابت خان بخدمت حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ حاضر شدہ بسیار در بندگی و اخلاص پیش آمدند وچند مواضع و دیہاء ضلع ہاندر را آنحضرت بفرزندان ومریدان ومعتقدان آنحضرت قدس سرہ نمودند وآنحضرت درحق بابو مہابت خان صغیر سن بود فرمودند کہ این راجہ باشوکت خواہد شد وملک بسیار در دخل خود خواہد آورد پس ہم چنان شد کہ آنحضرت قدس سرہ فرمود و نقل است کہ آنحضرت در اوائل اشواق بر کوہی رفتہ تکیہ بسنگی نمودہ بریاضت مشغول شدند تا آنکہ صورت استغراق پیدا شد مدتی ہمبرین نہج برہمان سنگ تکیہ کردہ بودند و ازانجا گاہی نجنبیدند حتی کہ مشہور است در وقتیکہ پیغمبر علیہ السلام حکم کردند کہ ای قلندر ازین کوہ بزیر آی مردمان را ارشاد بکن وہم پیر مرشد ایشان حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ حکم سیر و سفر دادہ بودند پس آنحضرت بموجب حکم جناب رسول خدا صلعم وہدایت پیر مرشد خود حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ عظیمت سیر و سفر نمودند خواستند کہ پشت را از سنگ کہ بران تکیہ کردہ بودند جدا سازند مگر پوست پشت بآن سنگ چسپیدہ بود جدائی شد بتکلف تمام گونہ جدا ساختہ آخرش زیر کوہ آمدند دران وقت بسیار تشنگی غالب شد و تمنای شربت در دل آمدہ و قبل تشنگی اللہ تعالی برای ایشان اسباب شربت نوشیدن کردہ بود کہ ہندوی متمول در دامن کوہ سکونت میداشت و پسرش بمرض شدید مبتلا بود در خواب او شان را الہام شد کہ فردا مہادیو بشکل انسان نزد تو خواہند آمد تشنہ خواہند بود

وشان را شربت بنوشان که بدعای او شان فرزند تو صحت خواهد یافت چون
ن هندو از خواب بیدار شد خمها و سبوچه ها پر از شربت پیش خود نهاده هر مسلمان و هندو
می آمد مینوشانید چون حضرت شاه فتح قلندر قدس سره نزد آن هندو رسیدند
شربت زیاده از آنچه که معتاد دیگر مردمان بود نوشیدند آن هندو گفت که شما
مهادیو هستند آنحضرت فرمودند که مطلب تو از مهادیو چیست هندو حال خواب خود
بیان نمود و عرض کرد که فرزند مرا دعا کنند که صحت یابد آنحضرت قدس سره پسر او را
دعا کردند فوراً صحت یافت پس از آنجا بجای دیگر رفتند و سیر ممالک شروع نمودند
منقول است که حضرت شاه محمد ماه قلندر قدس سره جد امجد این فقیر که پیر بهائی
حضرت شاه فتح قلندر بودند در اکثر سفر و حضر باهم حضرت شاه فتح قلندر رشد و سیر عالم
میکردند چنانچه هر دو قلندران قدس سرهما با قلندران دیگر همراهی در موضعی رسیدند
که آنجا یک جوگی خونخوار می ماند و بسیار فقیران را بیجان کرده بود مردمان آنموضع
از قلندران گفتند که ازین راه مروید جوگی خونخوار را بجای میباشد هر کس که آنجا
برود زنده نمی ماند قلندران قدس سرهما گفتند که همین راه باید رفت و جوگی را باید
دید ضابطهٔ آن جوگی بود که چوبے گدا از قریب مسکن خود نهاده بران چوب صد ها بر
شیاطین نشانیده بود هر فقیرے که آنجا وارد میشد جوگی او را میگفت که این چوب
برداشته نزد من آئی هر گاه آن فقیر آنجا میرفت و برداشتن چوب نمی توانست
از چوب شیاطین بیرون شده او را هلاک میکردند و نیز آمده است که بسبب
نه برداشتن چوب جوگی او را قتل میکرد و چون حضرت شاه فتح قلندر و حضرت شاه
محمد ماه قلندر قدس سرهما مع فقرا همراهی آنجا رسیدند جوگی حسب معمول خود گفت
آن چوب را که امتحاناً بود برداشته نزد من آئید حضرت شاه فتح قلندر جانب حضرت
شاه محمد ماه قلندر اشاره برداشتن چوب کردند امیر سید شاه محمد ماه قلندر قدس سره

فی الفور آن چوب را بر داشتند و از جوگی مذکور فرمودند که این چوب را کجا اندازم آن جوگی آمده بر قدم قلندران افتاد و دین محمدی قبول نموده گفت که من فقیران را قتل میکردم و میدانستم که اینها خالی اند امادرین وقت مرا یقین واثق شد که دین محمدی مستقیم و حق است چون بحست جو حضرت شاه فتح قلندر بود دانستم که شما فتح قلندر هستند حضرت شاه فتح فرمودند که نام من همین است امابا این نام فقرا در عالم دیگر خواهند بود معلوم نیست که آنرا که میجوئی منم یادیگر هم اسم من است جوگی گفت اوصافی که شنیده بودم در شما یافتم مطلوب من شما هستید مسلمان شده مرید حضرت شاه فتح قلندر شد و نیز مسطور است که آنحضرت در سفر بجای تشریف بردند و دیدند که جماعتے کثیر از هنودان بریاضت خودها مشغول اند آنحضرت قدس سره ازان جماعت پرسیدند که مقصود شماهان ازین ریاضتها چیست آن جماعت گفت که مقصد مایان دیدار بھوانی است آنحضرت فرمود که گاہے بھوانی را دیده اید گفتند پس آنحضرت بر خزف ریزه چیزے خوانده در حوض که پر آب بود انداختند تمام آب حوض در جوش و جنبش آمد مانند آب جوشیده از آتش بعده یک رتھه ازان حوض نمودار شد و یک زن نهایت خوبصورت بر رتھه نمود شد جمله هنودان چنانکه اوصاف بھوانی اند کتبهای هندیه خود شنیده بودند دیدند بسیار خوش شدند درانوقت بھوانی عرض کرد که یا قلندر درین طور که مرا طلبیدید بسیار رنج برداشتم الحال عرض می نمایم و چند تار موئے از سر خود میدهم وقتیکه آنحضرت را طلب کردن من منظور باشد این موها بر آتش نهید هما نوقت و همان زمان حاضر خدمت خواهم شد و احکام بجا خواهم آورد پس چند تار موی از سر خود داده رخصت شد بعدش جمله هنودان عرض کردند که یا قلندر شما این رتبه از کجا حاصل شد آنحضرت فرمود که از برکت گفتن کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله هنودان هما نوقت بشرف اسلام مشرف شدند و احکام دین را

از آنحضرت آموختند و آنحضرت را در دعوت اسما و ادعیه نهایت قدرت بود
ستاره زهره را که در فلک سوم است آنحضرت روبرو مردمان طلبیدند و مردمان
آنرا دیدند باز بمکان آن او را فرستادند و اهل دعوت ستارهٔ سبعه را بر زمین می طلبند
و او بشکل انسانی حاضر شده بیعت اختیار میکند پس تصرفات و کشف و کرامات
آنحضرت که مندرجهٔ کتاب است تا کجا نوشته آید و این قدر طاقت ندارم که
تحریر سازم شهرهٔ آفاق است در رساله مسعودیه از مناقب الاصفیا می نگارد که در
زمان سیاحی ممالک عالم حضرت شاه فتح قلندر قدس سره را چهار هزار مرید صاحب
کشف و تصرفات و کرامات بوده اند و از جمله مریدان و خلفاء آنحضرت قدس سره
اسماء گرامی مشاهیر ایشان و بهترین آنها تحریر می یابد حضرت قاضی عبد الرحمن[۱]
شریحی ساکن موضع کمال پور رکنی و حضرت ابو محمد[۲] ساکن دندوه و حضرت شیخ محمد[۳] اعظم
حسنی گردیزی ساکن گڈھه مانکپور و حضرت امیر ابراهیم[۴] حسینی زیدی و حضرت سید
غلام حسین[۵] حسینی ترمذی عرف سید بهاؤن و حضرت سید ظهیر الدین[۶] محمد حسینی ترمذی
و حضرت محمد عرب[۷] حسینی ترمذی ساکنان سرای میر و حضرت الهدیه[۸] احمد قلندر لاهرپوری
و حضرت شاه بهاء الحق[۹] خیرآبادی و حضرت شاه نصیب[۱۰] و حضرت شاه ابوالقاسم[۱۱]
و حضرت سید شاه محمد عیوض[۱۲] حسینی داماد آنحضرت و حضرت شاه صفت اسد[۱۳] چرپاکوٹی
و حضرت شاه فیض الله[۱۴] ساکن قصبه سرای میر و حضرت شاه محمد فاضل[۱۵] ساکن نروه
و حضرت نور الله[۱۶] و حضرت شاه جان محمد[۱۷] و حضرت شاه مظفر[۱۸] و حضرت محمد امین[۱۹] ساکن
بهار سپرزاده راجه اکرام خان راجه اعظم گڈھه و حضرت سلطان ابویزید[۲۰] ساکن اتهی
و حضرت شاه غلام[۲۱] قلندر ساکن سنبهل مراد آباد و حضرت شاه علی صمد[۲۲] پوری و حضرت
شاه مفتی غلام رسول[۲۳] برادر زاده شاه قاضی عبد الرحمان عارف مذکور و شیخ
عبد الصمد[۲۴] برادر قاضی عبد الرحمان و درویش محمد[۲۵] عم زاده برادر خورد الله احمد

قلندر وحضرت شاه رحمت الله حکیم وحضرت شاه عشق الله سونارگاؤن چنانچه
احوال ایشان در مناقب الاصفیا مسطور است از جمله خلفاء کبار مشاهیر حضرت شاه
الله یا محمد قلندر لاهرپوری قدس سره اند پس بعد از سیاحی وهدایت تلقین ا
ارشاد خلایق واجرای فیضان واسلام آنحضرت قدس سره رونق افزای آستانه
قلندرپور شدند وشب وروز در ذکر وفکر وغیره گرم ریاضت بوده باخدا مشغول می بود
وهدایت تلقین وارشاد خلق الله می ماندند ویوماً فیوماً تصرفات وکشف وکرامات
تا حین حیات بظهور می آمد وفات آنحضرت قدس الله سره بتاریخ بست ودوم ماه
شعبان المعظم در ۱۱۱۳ھ هجری یعنی یکهزار ویکصد وسیزده هجری قدسی وقوع یافته
وتاریخ آنحضرت لفظ دخل الجنه است وقبر شریف آنحضرت در قلندرپور است
اکنون برخی احوال فرزندان حضرت شاه فتح قلندر قدس سره بیان میکن
بدانکه آنحضرت را چهار فرزند بودند حضرت شاه بهاء الله وحضرت شاه پیرن
وحضرت شاه محمد فاضل وحضرت شاه علیم الله فرزند کلان همراه پدر بزرگوار خود د
لاهرپور رفته مرید حضرت شاه مجا قلندر قدس سره شدند وبتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک
وفات یافتند وحضرت شاه پیر محمد عرف شاه پیرن مرید وخلیفهٔ پدر بزرگوار خود بودند کشف
کرامات ایشان بسیار وقوع یافته چنانچه از جمله مریدان حضرت شاه پیرن سب
شاه محمد وارث برادر بزرگ جناب مستطاب حضرت سید شاه باسط علی قلند
قدس سره ابن سید شاه محمد ماه قلندر قدس سره اند وفات حضرت شاه پیر
بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول است وحضرت شاه محمد فاضل مرید پدر بزرگو
خود بودند وصاحب کشف وکرامات بودند وفات این حضرت بتاریخ بست ودو
ماه شعبان روز وفات والد بزرگوار آنحضرت است وفرزند چهارم حضرت شا
علیم الله مرید وخلیفه والد بزرگوار خود بودند وحضرت ایشان بعد وصال جناب حق

در روضهٔ متبرکهٔ حضرت والد خود فتح شاہ قلندر قدس سرہ در قلندر پور معہ
ہر سہ برادران خود مدفون شدند نور اللہ قبورہم و قدس اسرارہم

بیان حال حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری قدس اللہ سرہٗ

ابن حضرت شیخ لیسین ابن حضرت شاہ مصطفےٰ بن حضرت شاہ امین الدین بن حضرت
شاہ عبد الرحمان جانباز قلندر لاہرپوری قدس اسرارہم باید دانست کہ حضرت
شاہ الہدیہ احمد قدس سرہ برادرزادہ حضرت شاہ مجا قلندر ابن حضرت شاہ مصطفےٰ
قلندر قدس سرہم مرید و خلیفہ رشید حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ ہستند حضرت شاہ
الہدیہ احمد قلندر بعد وفات شاہ مجا قلندر قدس سرہ بخانہ حضرت شیخ لیسین قلندر
قدس سرہ متولد شدند و چون بسن بلوغ رسیدند بخواندن کتابہاے عربی و
فارسی مشغول شدہ علم کما ینبغی چنانکہ باید و شاید حاصل نمودند بعد حصول جمیع
علوم در جستجوی پیر و مرشد خود شدند پیش ہر فقیرے کہ برای طلب ارشاد
و تلقین و بیعت میرفتند یا آن فقیر ازین عالم رحلت میکرد یا اندوناخوشی پیدا میشد چون چند
جا ہمین طور اتفاق افتاد و مردمان گفتند کہ حضرت شاہ مجا قلندر در وقت وفات خود
فرمودہ بودند کہ در نصیبہ من پسرے بود او را برادر خود شیخ لیسین را دادم و نام
آن الہدیہ احمد نہادم و نصیبہ بیعت و کشود کار او از فتح قلندر کہ خلیفہ من است
باستماع این کلمہ حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر نزد حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
رفتہ بیعت ارادت بجا آوردہ تربیت و تلقین کماحقہ شدہ و رخصت گردیدہ در لاہرپور
تشریف آوردند و در ریاضات مثل بزرگان خود مشغول شدند جناب مستطاب
قطب الاقطاب حضرت سید شاہ باسط علی قدس سرہ ابن شیخ الاسلام والمسلمین
حضرت سید شاہ محمد ماہ قلندر بدگامی الہ آبادی قدس سرہ جد این فقیر کاتب الحروف
فرمودہ اند کہ از جملہ کرامات حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر پیر و مرشد من این ست

نالایق ام که برای دیدن بادشاه آمده ام و از بزرگان سن گاهی نشده که کسے
برای ملاقات بادشاه می آمد بادشاه ازین کلام رنجیده خاطر شده باز گشت
دو چهار روز گذشت که بملازمت بدستور سابق نیامد پس خادمان عرض کردند که
با بادشاه چنین حرف گفتن و از ملاقات باز داشتن و کار ما یان برهم ساختن خوب نشد
آنحضرت فرمودند که آنچه از زبان مبارک حضرت شاه محمد یار قلندر سر زد شده همون
بوقوع آمده تا چار ام همدران اثنا آنحضرت را صفت جلالی طاری گردید فرمود
که بادشاه کجاست که بیاید در لوح محفوظ می بینم که دستگیر شده و بشکل مرده پیدا
گشته این سخن گفته فرمودند که اینجا ماندن خیر نیست آنحضرت همان وقت از دهلی
بسمت لاهور روانه شدند چون بفرید آباد رسیدند خبر دستگیر شدن بادشاه
یافتند پس آنچه که از زبان مبارک سر زد شده بود عنقریب همون بوقوع آمد و آنحضرت
رفته رفته در لاهور پور تشریف شریف آورده بر مکان استقامت فرمودند بطریق بزرگان
عالی مقام خویش باشتغال ریاضات ذکر و فکر وغیره و هدایت تلقین و ارشاد
خلق مشغول شدند و حضرت شاه فتح قلندر قدس سره می فرمایند که من در حضور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه دیدم که خلعت قطبیت
شاه الله دیه احمد قلندر را پوشانیده شد همگاه این کیفیت حضرت فتح قلندر
قدس سره را رو نمود این حال بطور مبارکبادی نزد حضرت شاه بهاء الحق خیر آبادی
که برادر رضاعی حضرت شاه الله دیه احمد قلندر بودند گفته فرستادند که حضرت شاه الله دیه احمد
قلندر را رتبه قطبیت از جناب رسول خدا صلعم و علی مرتضی کرم الله وجهه مرحمت شد
و در آن وقت حضرت شاه الله دیه احمد قلندر قدس سره در ظاهر از حضرت شاه
فتح قلندر بعید بودند غرضکه آنچه کشف و کمال از حضرت شاه الله دیه احمد قلندر بظهور
رسیده و منزه کتاب است از تحریر حال کل قلم را باز داشته مختصر نزد جناب مستطاب

حضرت سید شاه باسط علی قلندر قدس الله سره چند ابیات در نشان و صفت
حضرت شاه الهدیه احمد قلندر پیر و مرشد خود فرموده اند و نیز وصف هر سه پسران
آنحضرت میان شاه عبد الرحمان و میان شاه محمد امین الدین و میان شاه غلام مجتبی احمد
گفته اند آن ابیات مذکوره در تحریر می آید این است

در بیان صفت حضرت الهدیه احمد قلندر

عمر ها رفته شد بعلم دوئی	او فتاده بدام ما و توئی
ناگهان رو نمود عشق الله	پیر و مرشد زهی الهدیه شاه
یک نگاهم نمود رفت دوئی	شد هویدا خدا نه ما نه توئی
ما و من تو نه بود جز اسما	هم چو دریا و موج آن دریا
موج دریا کجاست جز دریا	یک مسمی است اسمهاش جدا
چون مصفا شده ترا سینه	بین جمال خدا در آئینه
ای برادر تو کو و نام تو کو	جز جمال خدا مبین هر سو
چون درین شغل گشت مستغرق	گشت تابان جمال حق مطلق
هر چه بیند جمال حق بیند	گل ز باغ جلال می چیند
دمبدم این شهود شد طاری	این سخن را شنو ز بیداری
جمله اشیا نه بود غیر خدا	که نخواندی خدا از وهم جدا
فکر کن فکر کلمهٔ توحید	تا رسی زود بر نتیجهٔ تفرید

وله مد ظله العالی

بشنو اکنون چند حرف دلپذیر	در صفات ذات و نام پاک پیر
وصف پیر خود چه گویم از زبان	بود پیر من احمد کز کس بیان
ظل او اندر زمین چون کوه قاف	روح او سیمرغ بس عالی طواف

دستگیر و بندهٔ خاص اله
طالبان را می برد تا پیشگاه

کثرت اندر وحدت او را شهود
وحدت اندر کثرت او را ازو نمود

از خودی رسته بحق پیوسته بود
عاشق و معشوق خود خود گشته بود

در بشر روپوش کرد است آفتاب
فهم کن واللہ اعلم بالصواب

شاه اللہ یا احمد نام پاک
برکتِ نام مبارک مشت خاک

از خودی رسته بحق پیوسته تام
در مقام بیخودی دارد مقام

گر بگوییم تا قیامت شرح او
هیچ آنرا مقطع و غایت مجو

دربیان صفت فرزندان آنحضرت قدس سره

بشنو اکنون وصف فرزندان پیر
هر یکی مانند خورشید منیر

عارف و کامل و هادی هر یکی
خلق شان بسیار و بیحد بیشکی

نام فرزندیکه باشد چون پدر
در هدایت در سخاوت مشتهر

عبد رحمان شاه چه صاحب کمال
بهره ور از لطفهاے لایزال

مقتدا و هادی جمله انام
از ریاضت شاه شد صاحب مقام

چونکه والد دیدش اندر کائنات
ذات مالامال از جمله صفات

در سلاسل سبعه کرد او را مجاز
از خلافت ساخت او را سرفراز

نام فرزند دگر اے دلربا
شه امین الدین زهی اهل صفا

نام فرزندیکه از هر دو صغیر
آن غلام مجتبی روشن ضمیر

وصف شان بیرون است از حد قلم
ختم کردم بر دعا شان لاجرم

تاکه سقف آسمان فوق زمین
تاکه بے جنبش بود عرش برین

ظل شان بادا مخلد بر دوام
بر رؤس طالبان چه خاص و عام

پس حضرت شاه اللہ یا احمد قلندر قدس سره سه پسر موصوفه بالا و یک دختر کدخدا شد

بامیر سید غلام رسول ہرگامی خواہر زادہ آنحضرت از اولادشان مولوی حاجی
سید شاہ رکن الدین قلندر سجادہ نشین تاحال کہ ۱۲۹۴ یعنی یکہزار دو صد
نود و چہار ہجری است بر مسند سجادگی زینت بخش اند گذاشتہ ازین عالم
فانی بجوار رحمت الٰہی پیوستند قبر شریف آنحضرت نزد قبر حضرت شاہ مجا قلندر
قدس سرہ واقع است در رسالہ سلسلۃ الاولیا می نگارد کہ حضرت شاہ اللہدیہ احمد
قلندر قدس سرہ باز بار دیگر بشاہجہان آباد رفتند و بعد چند روز فرمودند کہ وقت من
آخر رسیدہ بوطن مراجعت میکنم و روانہ سمت لاہرپور شدند در میان راہ در فریدآباد
رسیدہ از مشیت ایزدی بتاریخ بست و دوم ماہ ذی الحجہ ۱۱۴۷ یعنی یکہزار
و یکصد و چہل و ہفت ہجری وفات یافتند تابوت آنحضرت قدس سرہ در لاہرپور
آوردہ برابر قبر حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ دفن کردہ شد رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

بیان حال جناب مستطاب حضرت امیر سید شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی قدس سرہ

بدانکہ جناب مستطاب حضرت سید شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ مرید و خلیفہ
اعظم حضرت شاہ اللہدیہ احمد قلندر بودند در مناقب الاصفیا از رسالہ تحفہ نیشاپوری
تصنیف جناب مستطاب حضرت سید شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ مسطور است
کہ جناب قدس سرہ می فرمایند کہ باتصال الٰہی پیر و مرشد را بے جست وجو یافتم
و سبب عدم جست وجو آنست کہ روزے در الہ آباد وقت طالب علمی من شخصے
از دوستان بخدمت والد بزرگوار حضرت سید شاہ محمد ماہ قلندر قدس سرہ
عرض نمود کہ ہم چو حضرت را مناسب و مہتر است کہ فرزند خود سید باسط علی را
مرید کنید و تلقین و تربیت علم باطنی نمائید زیرا کہ بر ایشان شفقت و محبت بسیار
بسیار دارید و شفقت نام ہمین است کہ علم اسرار باطنی را تعلیم نمائید

حضرت شاه والد بزرگوار شاه محمد ماه قلندر قدس سره فرمودند که مرا از خودی و
خودپرستی و خودنمائی کاری نیست من محکوم امر الهی ام هر چه از غیب حکم شود چنانکه نصیبه
ایشان معلوم شود آنجا بیعت و ارادت بجا آرند پس شبی والد بزرگوار قدس سره
در مراقبه برای دریافت نصیبهٔ بیعت من متوجه شدند و در عالم ارواح سیر نمودند
در میان عالم ارواح شخصی نورانی صورت که از سر تا پا نور بارش میکرد ظاهر شد
حضرت قدس سره پرسیدند که نام شما چیست از اسم خود آگاه نمائید آن شخص
نورانی فرمود که نام الهدیه احمد دارم و برادرزاده حضرت مجا قلندر لاهرپوری هستم
بلکه در حقیقت فرزند ایشان ام که از نصیبهٔ ایشان بودم برادر خود شیخ یسین را
طلبیده بخشیدند که بخانهٔ ایشان متولد شدم شما هم ازین معنی اغلب که آگاه باشید
بفرمائید که مقصود شما ازین سیر عالم ارواح چیست درانوقت حضرت والد بزرگوار
فرمودند که نصیبهٔ ارادت بیعت فرزندم سید عبد الباسط را درین عالم ارواح
می جویم که بدست کیست حضرت شاه الهدیه احمد قلندر بدیهی فرمودند ؎
گفت پیر پور تو باسط علی * من منم اندر خفی و در جلی * پس امانت ایشان
نزد من است وقتیکه خواهند بگیرند و بحکم ایزدی پیر منم از من امانت خود حاصل
نمایند چون والد بزرگوار قدس سره از مراقبه باز آمدند این حقیقت را بیان فرمودند
بعد گذشتن چند مدت ازین مراقبه والد بزرگوار قدس سره لقای جسمانی ظاهری نیز
در اله آباد با حضرت شاه الهدیه احمد قلندر قدس سره نمودند چنانکه در عالم ارواح
مرا بحضرت پیر و مرشد سپرده بودند در عالم ظاهری نیز سپردند هرگاه که عمر شریف
حضرت والد بزرگوار یکصد و بست سال رسیده بود بتاریخ بست و ششم
ماه رمضان المبارک روز دوشنبه وقت صبح صادق سنه ۱۱۴۰ یعنی یکهزار و یکصد و
چهل هجری قدسی وفات یافتند قبر شریف آنحضرت قدس سره [illegible] بگاوان پهنچ

سورام که زمینداری آبائی است گرده شده آن موسوم به لکهنا پاری زیر و سیه
موضع بدگاؤں خاص جانب جنوب واقع است پس بعد وفات والد بزرگوار و فراغ
رسوم ظاهری فاتحه سیوم و چهلم وغیره بخدمت پیر و مرشد قطب العارفین امام المحققین
حضرت شاه انهدیه احمد قلندر لاهرپوری قدس سره بشوق وصول الی الله در
آستانه لاهرپور رفت حضرت پیر و مرشد این فقیر را همراه خود گرفته بآستانه سیر المیر بردند
و بتقریب فاتحه والد میر منعم عرف کهیسا بر مکان اوشان نزول فرمودند و همون
جا آنحضرت جلسه اذکار و اشغال وغیره تعلیم نمودند اما بوجه احسن طریق ذکر و
جلسه ضرب و کوب و برداشت وغیره ارکان آن از من بصدور نمی پیوست شبی
در نصف شب روح حضرت والد بزرگوار قدس سره بجسمه حاضر شده فرمود که انچه
پیر و مرشد شما شما را ذکر تعلیم نموده اند صحیح و برحق است از وقت حضرت شاه
عبد العزیز مکی قدس سره تا این وقت همه قلندران همین طریق کرده آمده اند و شما
را در نمی آید پس بفرط شفقت خود ذکر کردند و جلسه و ضرب و کوب وغیره مرا بوجه
احسن نمودند بهمان وقت جمیع ارکان ذکر و جلسه وغیره ذهن نشین شد و روبروی
حضرت والد بزرگوار بوجه احسن بعمل آمد چون برزخ روح والد ماجد رخصت
شده همو وقت نزد پیر و مرشد رفته بیان نمودم حضرت پیر و مرشد فرمودند که بحضور
من بکنید تا بینم بحضور آنحضرت با جلسه وغیره صحیح ارکان ذکر کردم فرمودند که الحال
شما را عمل ذکر بوجه احسن آمد بیکسی گونه ارکان فرق نیست روزی در
مقام سیر المیر در عالم رؤیا دیدم که یک دریای عظیم جاری است و در آن کشتی
افتاده است اما ملاح موجود نیست این رؤیا بخدمت پیر و مرشد بایی تعبیر
بیان نمودم که دریا معرفت الهی است و کشتی امور طریقت و اسرار است این بار
اول که بخدمت حضرت شما در عقد بیعت و ارادت رجوع کردم وقت بیعت نیست

حضرت شاه الهدیه احمد قلندر قدس سره فرمودند که راست گفتی وقت بیعت
بیست و نه آمده که در آمدن این بار اول بیعت نمائی بر و در اله آباد بکسب علم
مشغول باش بعدش آمده امانت خود از من بگیرید پس از پیر و مرشد رخصت
شده از مقام سرای میر و اله آباد آمدم تا سه سال مشغول بعلم ظاهری بودم و نیز
بنور باطنی اشتغال میداشت در مدت حالات عجیبه و غریبه مشاهده میکردم روزی
تاریخ بیست هشتم ماه رمضان المبارک وقت نصف شب در ذکر مشغول بودم
در عین مشغولی آفتاب را بالا در حجره مشاهده کردم و روشنی آن در تمام مکان یافتم
این را نور شاه دریافتم و بخدمت پیر و مرشد نوشته فرستادم پیر و مرشد قدس سره
بجواب آن فرمودند که این مقدمه بحضور تعلقدار و نه از نوشتن من بعد که در
دائره شاه حبیب الله قدس سره بودم بعد تمام شدن روز عید وقت نماز مغرب
این فقیر در جوش و خروش بود و نماز مغرب را در آن جوش و جذبه ادا نمود و در آن
وقت همه نور مشاهده میکرد تا نماز عشا این حالت رو نمود که در خود نبود چون اذان
نماز عشا شد قدری جوش و خروش طبیعت فرو گردید شاه حبیب الله سه بار مرا گفتند
که برای نماز بیائید بعد سه بار از گفتن او شان فقیر در همان حالت که هنوز طبیعت باقی
نه آمده برخاست و شامل نماز گردید شاه مذکور پیش امام شدند و پس او شان تکبیر
ایستاد و در آن وقت خیال اینما تولوا فثم وجه الله رو داده در دل نشست
تکبیر تحریمه بسوی هر جهت از جهات می بستم چنان حالت طاری گردید که تقید کسی
سمت و جهت شعور نداشتم شاه مذکور چون بحالت من مطلع شدند نماز گزرانیده
مرا در حجره بردند و نشانیده باز به نماز مشغول شدند همان حالت من تا نصف شب بود
بعده طبیعت در افاقت آمد وقت صبح چون بر حال خود مطلع شدم روانه
مکان شدم و رسیدم تا دو ماه این حالت بود که گاهی طبیعت در جوش

خروش می بود گاهی در افاقت و هوش درین مدت دو ماه شغل کتاب و اشغال
ذکر وغیره موقوف بود هرگاهیکه این حالت فرو شد و مزاج بدستور بحال گردید
در الهٰ آباد رفته بکسب علم ظاهری مشغول شدم و تا بهدایه خواندم ناگاه شبی
در عالم رؤیا پیر و مرشد را دیدم که می فرمایند که در راه خدا تاخیر چرا میکنی بیائید و
امانت خود از من بگیرید و من تا کجا درین عالم فانی منتظر شما باشم و چون پی در پی
این کلام هدایت پیر و مرشد برین نمط در گوش من رسید عزم مصمم نموده و خدمت
آنحضرت پیر و مرشد که دران ایام در اعظم گڈه تشریف میداشتند رسیدم
آنوقت پیر و مرشد قدس سره فرمودند که امانت خود از من بگیرید و در انتظار سال
آینده مباش که این فقیر را در سال آینده نخواهی یافت وعده عمر من باخر رسید
پس چند روز مرا همراه گرفته بر مکان تشریف آوردند و اذکار و افکار و اشغال
دیگر همه با تعلیم فرمودند همواره اسرار توحید و سلوک و عروج و نزول و جذب و
استغراق و دیگر امورات اسرار الهیه بعبارت فصیح و واضح و بیانهای شافی
تلقین و تعلیم می فرمودند و نیز طریق دم کشی و ذکر ثلاثی گنبدی و ذکر غوثیه و دیگر طرق
اذکار و مراقبات و مجاهدات و مشاهدات قلندریه و دیگر مشارب عالیه تلقین نموده
رساله مرآة العارفین و رساله غوثیه و رساله انیس العاشقین و دیگر رسائل
تامی تعلیم نمودند و یک رساله که خود بعبارت مختصره و بیان کافی تصنیف نموده بودند
و نیز تعلیم کردند و همچنین هر چیز در شبانه روز آنچه مناسب حال و استعداد من
بودی تعلیم و تلقین میفرمودند و این فقیر بورزش اذکار و کسب ریاضت وغیره
مشغول می بود تا آنکه باز از عالم غیب این ندا شنید مشاه باسط علی قلندر
از خود رسته و بحق پیوسته از برکت پیر و مرشد باین رتبه فائز شدم بعد ازان
پیر و مرشد فرمودند که در کدام سلسله قصد بیعت و ارادت داری عرض کردم که من

بجز حضرت شما دیگری را نمی دانم انچه حضرت بحال من مراد مناسب بینند بفرمایند
حضرت پیر و مرشد فرمودند که حضرت غوث الاعظم قدس سره را در مراقبه دیدی
و دستگیری شما کرده اند من ملاحظه احوال سابق نموده تصمیم بیعت و ارادت در
سلسله قادریه می نمایم و احوال سابق این بود که چون بار اول از پیر و مرشد
مرخص شده در اله آباد آمده و بامر معمور شده مشغول بودم روزی بخاطر من آمد که
تصحیح قصیدهٔ غوثیه اگر از جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره شود نهایت بهتر
است پس در مراقبه رجوع بآن جناب آوردم دیدم که حضرت غوث الاعظم قدس سره
بلباس سفید نورانی حاضر شده قصیده خود را خواندن شروع نمودند و هر بیت را
باعراب صحیح و واضح میخواندند و معنی آن بعبارت واضح و فصیح بیان میفرمایند تا آنکه
باین بیت رسیدند وما منها شهور او دهور تمر وتنقضی الا اتالی بعدش
آنحضرت بعالم ارواح رفتند و این فقیر از مراقبه باز آمد پس این فقیر تا هفت ماه
بخدمت پیر و مرشد مانده در ذکر و فکر و کسب ریاضت مشغول بوده در ماه هشتم
از پیر و مرشد بیعت ارادت در سلسلهٔ قادریه رضویه حاصل شد و اجازت و
خلافت کبری سلاسل سبعه معه اشغال آن از حضرت پیر و مرشد مرحمت شد
وقت صبح روز دیگر حضرت پیر و مرشد قدس سره این فقیر را مرخص فرمودند در الوقت
این فقیر را دو خطره در دل آمد یکی آنکه مابقی علم ظاهری حاصل کنم و دویم آنکه حضرت
پیر و مرشد سیر فرمایند که در نواحی اله آباد استقامت نمایم حضرت پیر و مرشد از راه
کشف عرفان بر هر دو خطره واقف شده فرمودند که بخیر آباد نزد حاجی صفت الله محدث
رفته علم مابقی ظاهری از او شان حاصل کنید و بشغل معرفت مشغول باشید و جوش و
خروش و جذب وغیره که در قالب من بود محو کردند تا که در حصول علم مابقی خلل نه آید
و باز فرمودند که مبارکباد به نواحی اله آباد رفته استقامت نمائید پس از حضرت پیر و مرشد

رض شده درسنه ۱۱۴۴ یعنی یکهزار و یکصد چهل و چهار هجری بخدمت حاجی الحرمین
حاجی صفت الله محدث قدس سره خیرآبادی به خیرآباد رسیده جلدین آخرین
ہدایہ و بقیہ کتب درسیه مانند شرح مواقف و حاشیه میر زاهد برامور عامه
شرح مذکور وغیره کتب معقولات و منقولات و تفاسیر و احادیث تا پنجسال
بخدمت حاجی الحرمین بوده سند حاصل نموده به تحصیل علوم دیگر آنچه که می بایست
مشغول بود پس بموجب ارشاد حاجی الحرمین قدس سره فراغ علوم نموده جشن
برانداخته شد و بعد فراغ از علوم یک ماه بخدمت حاجی الحرمین مقیم بودم
بعد یک ماه برادر کلان این فقیر سید محمد وارث در خیرآباد رسیده این فقیر را
بتقیید تمام و آرزوی مالاکلام درسنه ۱۱۴۹ یعنی یکهزار و یکصد و چهل نه هجری
بسمت الهآباد آورده بود در آنوقت صوبه الهآباد در عمل نواب شیر بلند خان بهادر
بود و چون به الهآباد رسید بموجب فرموده پیر و مرشد به نواحی الهآباد در موضع
دگدو پرگنه سمه ضلع الهآباد که آبادی آن نهایت قلیل بود رسیده استقامت
ورزید دران زمان ماه ماگهه بود و در ماه ذی الحجه هندی ماه بیساکهه سنه ۱۱۴۹ یعنی یکهزار
یکصد و چهل نه هجری قدسی که خدائی فقیر بظهور آمده در آنوقت عمر فقیر سی و شش
سال شده بود و بعد ازان از ماه اساڑهه عازم ریاضت چله گردیده طعام [illegible]
آب و نمک دو چند انداخته و گاهے بے نمک کرده برای نفرت طبیعت [illegible]
و چون از استعمال طعام این طریق خوراک نهایت قلیل گردید خوردن نا خوردن
یکسان شد در ماه کاتک روزه طی سه شبانه روز شروع کرد و هیچ ماندگی برین
ظاهر نشد یک حجره تیار کرده در چله نشست بشرائط مانند روزه طی و غسل هر روز
بوقت آخر پاس است و روزه هر روز بلا انفصال و افطار آن به آب دریا و
خوردن نان جوین بے نمک بقدر یک یا دو فلوس و در ریاضت و مجاهدات [illegible]

شب در اعمال شرعیه و ادعیه و اذکار و افکار قلندریه و مراقبات و اذکار خفی و جلی
مشغول می بودیکدم ازین امورات تغافلی نمیکرد و گاہے تا پشت بر زمین برائے
استراحت نہ نہاد بہمین طریق این چله اول تا ہفتاد و دو روز کشید و انچه درین چله
از اسرار غیبیه و امور لاریبیه مشاہده کرده و فتوحات غیبیه امداد شده به تحریر نمی آید مگر
قدری ازان نوشته میشود که درین چله اول تا بست پنج روز در بیداری حضوری
برزخ والدی بزرگوار سید شاه محمد ماه قلندر قدس سره می بود چون روز بست پنجم
رسید بوقت عصر حضرت پیر و مرشد قدس سره ببرزخ ظاہر در عالم بیداری آمدند
و جه بر آمدن خود فرمودند بعده فرمودند که بنگرید جمیع قلندران حاضر اند ہر یکے را بچشم
مشاہده کنید دیدم که حضرت شاه فتح قلندر و حضرت شاه عجا قلندر و حضرت شاه
عبد القدوس قلندر و حضرت شاه عبد السلام قلندر و حضرت شاه محمد قطب قلندر
و حضرت شاه قطب الدین ہنا دل قلندر و حضرت سید نجم الدین شاه قلندر و
حضرت امیر سید شاه خضر رومی قلندر و حضرت شاه عبد العزیز مکی علم بردار و اصحاب
پیغمبر صلعم بشکل نوری مانند آفتاب نصف نہار که نظر بران قیام نمی کرد حاضر اند
و حضرت پیر و مرشد بشکل روح ببرزخ اصلی حاضر اند و ہمه قلندران را می شناسانند
اسم باسم دیدم و شناختم بعدش حضرت پیر و مرشد باز فرمودند که بنگرید روح حضرت
قطب ربانی محبوب سبحانی امیر سید شاه محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه
از طرف میان مغرب و شمال می آید و روح جناب امامین حضرت امام حسن و
حضرت امام حسین رضی الله عنهما از طرف مابین مغرب و جنوب می آید فی الفور
ہر دو روح رسیدند مشاہده نموده بقدم بوسی حضرات امامین علیهم السلام و حضرت
قطب ربانی رضی الله عنه مشرف گشته کامیاب گردیدم دران وقت جمله حضرات تسلی
و تشفی این فقیر فرموده مراجعت فرمودند پس این فقیر مست شده ایستاده

چهار طرف رو کرده تسلیمات بجا آورد و تا دیر در عالم ... ش و خروش
و بعده مدهوشی فرو شد و مزاج بحال گردید مگر حضوری پیر و مرشد همه وقت میسر
ی بود که هر امور تلقین میفرمودند چنانچه طریق فنافی الشیخ و فنافی الرسول و فنافی الله و غوامض
سرار ارشاد و تلقین تعلیم میفرمودند و هرجا که در اذکار و افکار و مراقبات و حرکات
و سکنات ادعیه و اسماء الهی سهوی واقع میشد بیدار میکردند بافضال الهی و توجه
مرشد با سرار محمدی و مرتضوی مالامال گردید و مقصد اصلی ابدی سرمدی فائز شد
و در حالت چله و بعد چله بسیار قوت و توانائی در بدن پیدا شد و هرگز هیچ اثر
ضعف و ماندگی معلوم نشد و بهمین طریق چله ها سال بسال مثل چله حرز آمانی معروف
بدعاء سیفی و چهل اسما و دعاء الشیخ و دعاے بانت العظمت و چهل کاف و سوره
مزمل و قصیده حضرت پیران پیر محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره و
اسم نادعلی وغیره ادعیه و اسما بموجب فرموده حضرت پیر و مرشد قدس سره بسلسله
کشید و بخیر و خوبی بتوجه مرشد بانجام رسانید و در هر یک چله حضور پیر و مرشد موجود
می بود و خبر گیران می ماندند آخرش در اخیر چله حضرت پیر و مرشد فرمودند که اکنون
چله کردن و نه کردن یکسان است شما همیشه در چله هستید و از هر یک مراتب و
عملیات ادعیه و اسماء مالامال گشتند حاجت کشیدن چله نیست موقوف کنید
و بهدایت تلقین و ارشاد خلق متوجه شوید آن زمان حسب الحکم مرشد قدس سره
چله موقوف کردم چون چله اخیره بانجام رسید وقت آمدن بیرون چله از پیر و مرشد
پرسیدم که حضوری حضرت شما تا کی خواهد ماند بجواب آن فرمودند که حضوری ما
همیشه روز بروز زیاده خواهد بود و حضوری ما با شما همیشه تا ابد است پس از چله
بیرون آمدم بموجب امر مرشد بهدایت خلق الله متوجه شدم هر کس که ارادت می آ
نعمت بیعت و هدایت تلقین و ارشاد حاصل می کرد با وجود برآمدن این امر که کثرت

عوام اکثر می ماند لیکن این فقیر کدامی وقت از اشتغال ذکر و فکر و مراقبات و تصورات وغیرہ غفلت نمیداشت واز توجہ مرشد ہمیشہ بصد اوندا الہام غیبی واز حضوری عالم ارواح در بیداری مسرور می بود چنانچہ روزی بتاریخ دہم ماہ محرم الحرام روز عاشورہ ۱۲۶۴ یعنی یکہزار و یکصد و شصت و چہار ہجری جائے از اغیار خالی کردہ و حجرہ مصفا ساختہ در حجرہ بند نمودہ بیاد جناب پنجتن پاک در مراقبہ رفت بامید اینکہ عقدہ و چند خطرات از چند روز کہ در دل فقیر خطور کردہ بود بحضور حضرات پنجتن پاک علیہم السلام حل کردہ شود تا تسلی خاطر گردد چون روز قریب پاس رسید بجمال جہان آرای حضرات علیہم الصلوۃ والسلام پرنور گردید مجلس نشستگاہ جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بدین طریق دید کہ جناب پیغمبر خدا صلعم پشت بقبلہ کردہ نشستہ بودند و حضرات امامین علیہم السلام بطرف دست راست و حضرت خاتون جنت سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا علیہا السلام و حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ دست چپ و نیز حضرت پیر و مرشد و جمیع بزرگان حاضر اند چون چشم فقیر بر جمال جہان آرای حضرات پنجتن پاک علیہ الصلوۃ والسلام افتاد و منور گردید وقت را غنیمت دانستہ بدستگیری پیر و مرشد بمطلوب مرغوب پرداختہ عرض نمود در خور ہر سوال بجواب شافی وکافی فیضیاب شد از انجملہ یک سوال این است کہ از پیر و مرشد این فقیر مجاز ہفت سلسلہ و شجرہ ہر یک بہجی خاص ارشاد شدہ و بعد از ان معلوم شد کہ در سلسلہ امناج دیگر ہم ہست چنانچہ سلسلہ قادریہ کہ بحضرت امام علی رضا علیہ السلام میرسد و ہم بحضرت داود طائی قدس سرہ و ہم چنین سہروردیہ و چنانچہ سلسلہ ادہمیہ بحضرت امام جعفر صادق علیہ السلام میرسد و ہم بحضرت حبیب عجمی قدس سرہ و علی ہذا القیاس در ہر سلسلہ مذکور امناج بسیار است پس

ین فقیر در تحیر و تفکر افتاده است که در اهناج دیگر دست بیع کردن مرا روا است
ہ درین باب ہر چہ امر شود حکم از جناب پنجتن پاک علیہ الصلوۃ و السلام
صادر شد کہ تو مجاز ہر ہفت سلسلہ بجمیع اہناج ہستی از طرف ما و از جمیع
زرگان و از طرف پیر و مرشد خود ہفت سلسلہ کہ این سلسلہ ہا منسوب بآنہا
ست چنانچہ قادریہ منسوب بحضرت عبد القادر جیلانی و چنانچہ مداریہ منسوب بشاہ
مدار بدیع الدین ہم چنین غیرہ پس دست بیع کردن در ہر ہفت سلسلہ بہر نہج کہ خواہی
عمل آر و یا باسط علی قلندر و یا اسرار اللہ قلندر و یا اسرار اللہ کہ این از ہر دو لقب
از عالم ارواح از ایام پیشین ترا بودہ تو خلیفہ رشید قطب العارفین غوث العالمین
شاہ الہدیہ احمد قلندر ہستی کہ او بالقاب قطب العارفین و غوث العالمین است بر حق بر حق
کنون ترا نیز ہمین القاب است و عرض دیگر این بود کہ خرقہ فقر از دست پیر و مرشد باید پوشید و این فقیر
خرقہ را بحکم پیر و مرشد از عالم ارواحی پوشیدہ بود درین باب ہر چہ ارشود از جناب اعلیٰ حکم صادر شد کہ خرقہ بحکم پیر و مرشد باید پوشیدم
خواہ حکم بحسب ظاہر باشد خواہ بحسب باطن پس خرقہ پوشیدن تو بحکم پیر و مرشد است
نہ غیر بعد ازان از راہ کرم و نوازش بسیار برای تسلی و تشفی خاطر این فقیر خاکسار
پیر و مرشد را حکم شد کہ خرقہ بحضور ما از دست خود بپوشان حضرت پیر و مرشد ہمو وقت
بحضور جناب حضرات پنجتن پاک علیہ الصلوۃ و السلام و جمیع بزرگان و پیران کہ خرقہ
پوشیدہ بودم از تن من بدر کردہ و بر آوردہ باز از دست مبارک خود بپوشانند
چونکہ بحضور جناب پنجتن پاک و جمیع پیران نامدار خرقہ پوشیدم جمیع حضرات مبارکبادی
دادند و توجہ بلیغ نمودند روز دیگر ارشاد فرمودند چون سوالہا کردہ شد و جوابہا کافی و
شافی مرحمت شد و جمیع عقدہ کما ینبغی حل گردید فرمودند کہ حالا دیر شد ما بکار خود رویم و
تو بکار خود مشغول باش فقیر ہمان وقت در مجلس خاص الخاص برخاستہ بآئین
شایستہ تسلیمات و کورنش در ہر چہار طرف نمودہ سجدات شکرانہ بجا آوردہ و از جام

این عطیات بینایات چنان مست ومدهوش گردید که درخود نه مانده وکیفیت هوش و
حواس نه آمد تا اینجا است حال مرقومه بالا مندرجه رساله تحفه نیشاپوریه من تصنیف
جناب مستطاب قطب الاقطاب حضرت سید شاه باسط علی قلندر قدس سره اکنون
آنچه تصرفات وکشف وکرامات حضرت قدس سره حضرت سید شاه مسعود علی قلندر
پسر بزرگ صاحب سجاده وجانشین جناب مستطاب والد بزرگوار این فقیر کاتب
الحروف بچشم خود مشاهده نموده رساله مسعودیه تصنیف خود ارقام فرموده اند تا کجا نوشته
آید یک کتاب ویک دفتر باید لیکن موجب برکت درتحریر وتبرک ذکر الاولیاء ضیاء القلب
تمهید دو سه حال مشتمل بر کشف وکمال جناب قدس سره از رساله مذکوره نوشته می آید
باید دانست که شیخ مبارک محی الدین ساکن آستانه ویکی از مریدان جناب مستطاب
قدس سره بود روزی بحضوری در حجره متبرکه مشرف بود جناب مستطاب قدس سره
فرمودند که ای مبارک محی الدین درین وقت چنان معلوم میشود که سوای آن زن که
در نکاح داری زن دیگر در نصیبه تست ونام ونشان تو از زن دیگر باقی خواهد ماند وولد
فرزند از بطن اهلیه که داری از ایشان نام ونشان تو باقی نه خواهد ماند بهتر آنست که
نکاح دیگر کنی شیخ مذکور باستماع این کلام مبارک در نهایت حیرت آمد وجواب گفتن
نه توانست وبنقص اعتقاد دریافته بخاطر خود گذرانید که پیر ومرشد چه فرمودند این چگونه
خواهد شد چندان کلام مبارک جناب قدس سره بر شیخ مذکور موثر نگردید بعد روز چند
بحسب اتفاق فرموده جناب قدس سره پیش آمد که هر دو پسران شیخ در آتش
زندگی سوخته شدند از وقوع این حال شیخ مذکور فرموده جناب را بدل تسلیم نموده
بعد از غم ذالم روزی از روزهای سعید باز بشیخ مذکور در حضور اقدس مشرف بود
آنوقت عقیدت را بار یافته عرض نمود که یا حضرت پیر ومرشد آنچه بحق این غلام برای
نکاح دیگر ارشاد شده بود آثار آن بظهور آمد الحال امیدوار فضل وکرم آنست جناب

قدس سره فرمودند بهتر است نکاح دیگر بکن لشیخ مذکور عرض کرد که یا حضرت
مرشد پاک بنکاح یکے از سیارهٔ آسمان میخواهم چون وقت رحمت وبخشش بود
حضرت قدس سره فرمودند که شما را همان سیاره بخشیدم شیخ مذکور آداب بجا آورده
بشادگی تمام مرخص شد و تعبیر از سیاره سخنے از محال است و آنرا قصهٔ غریبه
وعجیبه است و آن چنان ماجرا بود که یک همشیره خورد اهلیهٔ شیخ مذکور بود آنرا شیخ
مذکور میخواست که بنکاح خود آرد اما آن صبیه از حین خورد سالگی وطفلی در موضع
دملگڈهه در برادری قریهٔ خود منسوب بود ازین باعث مجال گفتن و اظهار شیخ مذکور
را نمی شد عاقبت بعد چند بوارثان طفل که با صبیه منسوب بود مرکوز خاطر شیخ مذکور
اطلاع شد او شایان انجانب شیخ مذکور عداوت پیدا کردند وخواستند که وقت یافت
بکشند و شیخ محی الدین ازین ارادهٔ او شایان خبر یافته مخوف بوده شب و روز
خود را از حفظ وحفاظت میداشت پس در چند روز سوال وجواب شادی از
جائیکه صبیه منسوب بود در پیش شد بلکه اسباب شادی از طرفین مهیا شدن
گرفت وساعت وروز عقد تقرر یافت وروز بروز قریب ساعت نکاح می شد
شیخ محی الدین ودیگر همراز ان جناب مستطاب قدس سره در حیرت وتشویش
میشدند چون روز برات وعقد رسید ایشایان را بالکل عقیده فسخ گردیده دانستند
که اکنون چه خواهد شد از عالم غیب آگاهی نداشتند و از حکم وامر خاصان خدا
خبری نه که درشان ایشان مولانا روم قدس سره فرموده اند رحمة الله تعالے علیه

اولیاء را هست قدرت از اله	تیر جسته باز آرندش زراه
حین اسرافیل وقت اند اولیا	مرده را زایشان حیات است ونما
مطلق آن آواز از خود شه بود	گرچه از حلقوم عبد الله بود

هرگاه بر قلب پاک مردان واولیاء الله که عبارت از لوح محفوظ است مکشوف شود

خلاف آن چگونه بوقوع آید چون وقت بر آمد قدری شب جناب مستطاب از
حجرہ رونق افزا در مکان شدند و برای نماز عشا تحریمہ بستند بحاوج آنحضرت
اہلیہ سید شاہ محمد وارث نزدیک آنحضرت قدس سرہ آمدہ عرض کردند کہ یا حضرت
سلامت خود بدولت در نکاح مبارک محی الدین با زن معلومہ چہ فرمودہ اند و آن
زن را امروز نکاح با شوہر منسوب میشود و فرمودہ آنحضرت بحق محی الدین نزدیک
ہر خاص و عام ظاہر شد پس این چنین سخن ارشاد فرمودن چہ ضرور بود جناب مستطاب
قدس سرہ تحریمہ را گذاشتہ جواب باصواب باین خطاب دادند کہ ای بی بی
شمارا آگاہی نیست در یہوقت لوح محفوظ پیش نظر فقیر است در ان می بینم
کہ با زن معلومہ نکاح مبارک محی الدین خواہد شد و اسباب شادی و تیاری برات
کہ میشود این ہمہ برای نکاح مبارک محی الدین میشود بحاوج آنحضرت در حیرت
آمدہ خاموش شدند و جناب مستطاب قدس سرہ در نماز مشغول دو سہ گھڑی
نگذشتہ بود کہ بیک ناگاہ درد جگر شوہر منسوب پیدا شد ہر چند ادویہ کردند لیکن
ہیچ سودمند و فائدہ پذیر نگردید بلکہ ساعت بساعت درد در ترقی رو آورد حتی کہ
قریب بہلاکت رسید پس مادر عروس نالہ و فریاد چنان برداشت کہ اکنون دختر
خود را باین بیمار کہ قریب بہلاکت است ہرگز ہرگز نکاح نخواہم کرد ہر کس کہ دیدہ و
دانستہ بمردہ دختر را خواہد داد ما با او در دنیا و آخرت دامنگیر خواہم شد چونکہ طعام
وغیرہ اسباب برات تیار است و مبارک محی الدین طفل من قدیم است با او
دختر خود را نکاح کردہ خواہم داد وقتیکہ مردمان برادری فریاد و زاری و مرکوز خاطر ما
عروس چنان دیدند و فی الحقیقت شوہر منسوب را مردہ پنداشتند لاچار شدند
و بجز نکاح شیخ مذکور ہمہ طرح آفت دانستند خواستہ ناخواستہ شیخ مذکور
کہ در انوقت در گڈھی موضع ربوتھوا متعلقہ تعلقہ اترانون پرگنہ مہتھانہ دار بود طلب

شتہ بہمان حالت کہ بود تجویز نکاح کردند چون ساعت عقد بستن آمد
ے از معلم بہ سبب ہیبت برادران شوہر منسوب جہتہ نکاح خواندن جرأت
یلر دہر گاہ این خبر بسمع مبارک جناب مستطاب قدس سرہ رسید فرمودند کہ
نجا کار خود است و این کار را از اہم کارہاست و موجب قیام ایمان مومنان است
د جناب قدس سرہ در حویلی شیخ مذکور قدم رنجہ فرمودہ و از زبان مبارک کلمہ نکاح
لیم نمودہ بمسکن بر مکان شریف تشریف آوردند شوہر منسوب از یوم برات تا
وز دویم مثل مردہ افتادہ بود و اقاربش شمار دم میکردند روز دوم از درد مہلک جگر
نجات یافتہ خوش حال و با صحت و آرام گردید و شیخ مبارک محی الدین با شادی
رسندگی تمام معہ عروس خود بسعادت قدمبوسی بہرہ وری و کامیابی حاصل ساختند
ن وقت جناب مستطاب قدس سرہ فرمودند کہ ای مبارک محی الدین یاد دار کہ ترا
نج پسر ازین عروس مقسوم است بفضل خدا خواہی یافت حسب فرمودہ جناب
قدس سرہ حق سبحانہ تعالی پنج پسر شیخ مذکور را اعطا کرد و دو پسر روبرو شیخ مذکور
متوفی شدند و سہ پسر را الی الان اولاد موجود اند و شیخ مذکور در ۱۲۹۵ یعنی یکہزار
و یکصد و نود و پنج ہجری لباس فنا پوشیدند ازین عالم رفت کشف دیگر حضرت قدس سرہ
چنین آوردہ اند کہ باوجودیکہ جملہ ہا ہمہ ادعیہ و اسماہا کشیدہ حاکم و عامل کامل
شدند لیکن جملہ بزرگان کہ اخذ عمل و نسبت ہر یک دعاہای و اسم ہاے وغیرہ
از ذات بابرکات او شایان است آمدہ و در عالم ارواح تشریف آوردہ
حضرت قدس سرہ را از طرف خود ہا عمل ہر یک دعا و اسما معہ شرایط نصاب و زکوٰ
و خواص از فرط توجہہ معہ فرزندان بخشیدند بدانکہ جناب مستطاب را از والد بزرگو
خود حضرت سید شاہ محمد ماہ قلندر قدس سرہ چنانکہ بظاہر در قید حیات ارشاد
و بخشش بودہ در عالم ارواح نیز بتاریخ بست و پنجم ماہ ذی الحجہ ۱۱۶۶ ہجری

ارشاد شده که نصاب و زکوٰۃ سورۂ مزمل بچند نوع است یکے بطریق چله وآداب
وشرائط آن ارشاد فرمودند دوم بغیر چله در یکسال عمل تمام شود وطریق آن ارشاد فرمودند
وسوم در مدت کم از یکسال تمام شود اگر محنت خوانند وشرائط آن نیز ارشاد فرمودند بعد از ان
فرمودند که بابا باسط علی عمل سورۂ مزمل بحکم شاہ مردان شیر یزدان کرم اللہ وجہہ بحضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہٗ
در ظاہر ترا بخشیده بودیم الکنون بحضور پنجتن پاک علیہ الصلوٰۃ والسلام وبحضور حضرت
شاہ مجا قلندر وجمیع قلندران وحضرت غوث الاعظم رضی اللہ که برزخ این حضرت
درینوقت موجود است ترا عمل سورۂ مزمل معہ عمل اسم یا باسط بخشیدیم وترا عمل حکم
ما کافی است وبجای نصاب وزکوٰۃ است واز جمیع تکلیف اربعین که مشہور و
معروف است ترا معاف نمودیم از عطیات عظمی شاد باش وگاہے غافل مباش و
حق را بهر لباس بشناس ونیز بتاریخ مذکورہ طریق خاص بجناب مستطاب در حق
فرزندان فرزندان از حضرت شاہ محمد ماہ قلندر مرحمت شده عمل سورۂ مزمل
وبتاریخ دہم ماہ ربیع الآخر ۱۲۶۶ہجری روز پنجشنبه وقت یکپاس وچہار گھڑی روز
بر آمده بود که از جناب غوث الثقلین امیر سید محی الدین عبد القادر گیلانی رضی اللہ عنہ
عمل قصیدۂ تصنیف آنحضرت بسه طریق معہ شرائط آن ارشاد شد نصاب اصغر
ونصاب صغیر ونصاب کبیر بعد از ان حضرت غوث الثقلین از نہایت توجہات
فرمودند که یا باسط علی قلندر ترا این عمل قصیده از حکم جناب کبریا بخشیدم چنانچه مہتر
داؤد علیہ السلام را دعاے سریانی حق بخشیده بود وترا وہمه فرزندان
وطالبان ترا عمل قصیدۂ من کافی است برای جمیع مہمات دینی ودنیوی وترا حکم ما
بس است ہمین بجای نصاب وزکوٰۃ اکبر است واصل عمل حکم ما است واین قصیده
بخشیدم بلکه نعمتہائے دینی ودنیوی ہمه ترا بخشیدم خدا شاہد وترا وظیفه یکبار روز
مره خواندن کافی است وترا از ہمه تکلیف معاف نمودم ہر چہ که خواہی بخوان و

ہر کرا خواہی بقدر استعداد و محنت بفرمائی بعدہ ازچند خواصہا قصیدۂ مذکور بتاریخ
بست چہارم ماہ ذی الحجہ سنہ ہجری روز دوشنبہ ارشاد فرمودہ سرفراز ساختند
و فرمودند کہ برای مطالب دارین ترا کفایت خواہد شد و بتاریخ نوزدہم ماہ جمادی الآخر
روز چہارشنبہ سنہ ہجری مقدسہ از جناب حضرت غوث الثقلین قطب ربانی
محبوب سبحانی قدس سرہ در بیان اسم اعظم امداد شدہ کہ اسم اعظم یعنی اسمی
لہ در وتاثیرات اسماء اللہ مندرج باشد و ہیژدہ ہزار مراد دینی و دنیوی یافتہ شود
و اسم اعظم ہر دو قسم است یکے اسم اعظم در اسمای الٰہی چنانکہ اختلاف آن
در کتب حدیث و کتب مشایخ مسطور است دویم اسم اعظم در اسمای ولی خواہ
مشہور خواہ غیر مشہور اما دانستن مشکل است و در سنہ مذکورۂ بالا از جناب
حضرت شاہ شرف ابو علی قلندر قدس سرہ ارشاد شد عمل یا بدیع العجائب بالخیر
دیلطفہ بطریق و آداب آن و نیز فرمودند کہ یا بابا باسط علی قلندر ترا حکم ما بجای
نصاب و زکوٰۃ است و ہم طریق حصار علیقا ملیقا الی الآخر عطا کردہ فرمودند کہ نیاز
سہ منی من کن و ایکار دیگر ہرگز خرچ نہ باید کرد و نیز در سنہ مذکورۂ بالا از جناب
حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ طریق نصاب و زکوٰۃ دعا ربانت العظمت معہ
شرایط و آداب آن ارشاد شدہ و فرمودند کہ ترا عمل بانت العظمت بخشیدم
و حکم ما بجای نصاب و زکوٰۃ است و بتاریخ پنجم شہر جمادی الآخر روز دوشنبہ سنہ
یعنی یکہزار و یکصد و ہفتاد ہجری از جناب غوث اعظم قدس سرہ عمل معہ خواص و
شرایط نصاب و زکوٰۃ اسم یا شیخ عبد القادر شیئاً للہ امداد شد و در ہمین ماہ
و ہمین روز و ہمین سنہ مذکورہ بالا بتاریخ مختلف از جناب حضرت امیر المومنین
علی مرتضی شیر خدا کرم اللہ وجہہ عمل اسم ناد علیا معہ طریق نصاب و زکوٰۃ و دیگر
آداب آن امداد شد و فرمودند کہ درین وظیفہ ترا مراد ہر دو جہان حاصل است

پس آن ہمون ساعت ہمون روز عمل دعای صیفی ویاباسط وچہل اسما ونیز طریق
نصاب وزکوۃ معہ اعتصام واہتمام آن مرحمت شد وامداد گردید وفرمودند کہ ترا
یکبار بعد فرض فجر کافی است وترا حکم ما نصاب وزکوۃ است کہ عمل آن بخشیدم ونیز
ارشاد فرمودند کہ زکوۃ اسم یاباسط مشتمل بر شرایط وآداب چنانکہ از مرشد خود شنیدہ
ودیدہ جملہ صحیح ودرست است بعد ازان درہمون ساعت وہمون ماہ وسنہ
ازجناب حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ عمل تکبیر قلندریہ کہ مشہور است مع طریق
نصاب وزکوۃ وہم علیقاً ملیقاً مع شرایط نصاب وزکوۃ ونیز عمل دعاء اللہم یا ولی الولا
معہ شرایط زکوۃ وخواص تکبیر قلندریہ امداد شد وبتاریخ بست ہفتم ماہ جمادی الآخر
سنہ ۱۲۷۰ ہجری ازجناب حضرت قطب ربانی رضی اللہ عنہ عمل دعاء السیفی معہ نصاب
وزکوۃ اکبر الاکبار واکبر واصغر الاصغار واصغر مرحمت شد وفرمودند کہ ترا حکم ما بخواندن السیفی نصاب
زکوۃ است واز مزید توجہ وکرم چند خواص آن فرمودند ونیز فرمودند کہ اللہ تعالی
طالبان وفرزندان این عمل بہرہ ور وکامیاب گرداند بحرمۃ النبی والہ الامجاد ودر شروع
ماہ رجب المرجب سنہ ۱۲۷۱ ہجری ازجناب امیر المومنین مرتضی علی کرم اللہ وجہہ و
حضرت میران عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ اجازت عمل سورہ یسین و جمیع
سورہ ہائے قرآنی وطریق نصاب وزکوۃ دعای سریانی مرحمت شدہ وفرمودند کہ
ترا ہزار بار کافی است ارباب ایقان واصحاب عرفان کہ نسبت ازخدا دارند
تصور نمایند کہ این ہمہ مراقبہ وتوجہات ونوازشات وخاطرداری ودلجوئی وحضوری
ہر وقت حضرات پنجتن پاک علیہ الصلوۃ والسلام وجملہ بزرگان عالی شان
وقلندران علیہ المقام باعث کشف وکمالات وتصرف کرامات جناب مستطاب
قدس سرہ بودہ کہ از صحبت بابرکت روحی حضرات ایشایان بمرتبہ علیہ و
منزلت کبری رسیدند۔ دیگر کشف وتصرف جناب مستطاب قدس اللہ سرہ

آن چنان است که شیخ منگا ساکن قصبۂ مؤ قاضی طیب مرید حضرت قدس سرہ بود پسر ایشان بوجہے در بندیخانہ فوجدار مقید گردید و شیخ مذکور بصدمۂ ہمون فوجدار کہ پسر ایشان را قید کردہ بود از مکان خود آوارہ شدہ بخدمت جناب مستطاب قدس سرہ آمدہ شب روز خدمت گزاری میکرد چون حضرت قدس سرہ از آستانہ موضع دمگڈھہ جہت دفع قصہ و خرخشہ کہ فیما بین از برادران موضع بدگانون پرگنہ سورام پور سکنائی در موضع مذکور تشریف بردہ بودند و آن خرخشہ باعث شرارت مردمان سکنائی موضع بدگانون طے نگردید و خرخشہ و قصہ دفع نشد آنوقت جناب مستطاب قدس سرہ ملول خاطر مراجعت سمت آستانہ دمگڈھہ فرمودند ہرگاہ دو سہ کروہ از موضع بدگانون تشریف آوردند در اثنای راہ برزخ حضرت شاہ محمد ماہ قلندر والد بزرگوار حضرت جناب مستطاب و میران صدر جہان شہید کہ قبر ایشان در موضع بدگانون خاص سمت شمال عین در تالاب موسومہ شہیدان واقع است و میران سید مطلب کہ زیارت گاہ ایشان در موضع سیوتھہ است نزدیک میانہ کہ در سواری جناب قدس سرہ بود حاضر شدہ فرمودند کہ مایان کار شمارا درست و آراستہ گردانیدیم و جملہ موذیان را خجل و مخذول ساختیم ہرگز ہرگز در مزاج کدورت نباید آورد و ملول خاطر نباید شد و مایان برای محافظت و نگہبانی فرزندان شما بموضع بدگانون استقامت میداریم خاطر جمع دارند این فرمودند و رخصت شدند آنوقت جناب مستطاب قدس سرہ یک وجد و جذبۂ جوش و خروش طاری گردید در انحالت شیخ منگا را کہ ہمراہ رکاب مبارک بود فرمود کہ اے منگا تو خدمت و رفاقت این فقیر بسیار کردی عوض آن بحکم خدا پسر ترا کہ در قید فوجدار است بلکہ مع مقیدان ہمراہی او رہا کردیم

تا بمکان تو آباد ساختیم بعده در افاقت آمدند آنوقت شیخ منگار اسمت قصبۂ
جو بر مکان ایشان رخصت فرمود خود بدولت بر آستانہ دلگڈھہ تشریف آوردند
یک ہفتہ نگذشتہ کہ نواب امیر خان صوبہ دار شہر الہ آباد در شہر دہلی کشتہ شد
اہل قصبہ ہنگامہ برپا کردند ہمہ فوجداران کہ از طرف نواب مقرر بودند گریختہ بمکان
خود ہا رفتند فرزند شیخ مذکور و ہمراہی ایشان کہ قید بودند از بند سخت رہائی یافتہ
بخانہ خود ہا آمدند و شیخ مذکور ہم بمکان خود آباد گردید و باندک فرصت وقت حسب
فرمودۂ شہدا و حضرت شاہ محمد ماہ قلندر معاملہ موضع بدگانوئن ہم بخوبی آراستہ
شدہ انتظام یافتہ و حق بحق دار عاید گردید اکنون ہم بافضال الٰہی از توجہ بزرگان
دران موضع مذکورہ ہر کس کہ سر میبر دارد سبقت نمی برد دیگر کشف و تصرف
جناب مستطاب چنان ظہور یافت کہ یک ہمشیرہ خالہ زاد حضرت قدس سرہ
مسماۃ بی بی راحت بودند ایشان را پسرے بود و ارادہ کردند بخاطر آوردند
کہ این طفل را بخانۂ حضرت جناب مستطاب قدس سرہ منسوب خواہم نمود مگر ازین
ارادہ ایشان کسے واقف نہ بود ہرگاہ کہ شادی اول سید شاہ مقصود علی
ولد سید شاہ محمد وارث برادر زادہ جناب مستطاب و نانا این فقیر کاتب
حروف باصبیۂ کلان جناب مستطاب قدس سرہ کہ پھوپھی این فقیر بودند بموضع
دمہ گدا در پیش گردید آنوقت بی بی راحت بتقریب شادی معہ لوازم
چنانچہ رسم در برادری است بموضع دم گدا آمدند و بعد فراغت کار شادی
ارادہ کردند کہ چند مستورات معتبر از اہل سلیقہ و اہل شعور کہ در کار خیر مجتمع
بودند گرفتہ جناب مستطاب قدس سرہ رفتہ بیان و درخواست نسبت صبیہ
دیگر جناب مستطاب قدس سرہ کنند حضرت قدس سرہ آنوقت کیفیت
ای ضمیر مسماۃ موصوفہ از کشف عرفان دریافتہ فرمودند کہ انچہ خیال دردل

داری منظور خدا نیست وفقیر در لوح محفوظ می بیند که این هرگز هرگز شدنی
نیست پس بهتر این است که این خطره از دل دور کنید بی بی موصوفه باستماع
کلام حضرت قدس الله سره نهایت ملول خاطر شدند باز حضرت حال خاطرش دریافته
فرمودند که خاطر جمع دارید فقیر عوض این درخواست چیزی بهتر خواهد داد بعد رخصتی برادر
مردوزن حضرت قدس الله سره بی بی راحت را معه آن زنان که بی بی موصوفه بنابر
سعی درخواست نسبت مقرر کرده بودند در حجره متبرکه خود طلب فرمودند چنانچه بی بی
راحت وهمگین مستورات در حجره که آنحضرت قدس سره اجلاس میداشتند حاضر شدند
آنوقت جناب مستطاب قدس سره فرمودند که ای بی بی راحت فرزند شما که نام او
رحمت علی است در قید بابو پرتهی پت افتاده است او را زنده میدانی یا مرده بی بی
موصوفه عرض کردند که یا حضرت سلامت او را مرده میدانم چرا که هر کس که در قید بادشاه
وزیر یا راجه بابو می افتد آن نفس از قید خانه بیرون نمی آید یقین است پسر زنده نخواهد
او مرده است جناب مستطاب قدس سره سه بار پرسید بی بی راحت هر سه مرتبه همین
جواب دادند که او مرده است آن زمان حضرت قدس سره فرمودند که بحکم خدا فرزند شما را
از قید بابو پرتهی پت رها کردیم و پس او همه بندیان را رهائی بخشیدیم از فرزند خاطر
شما که بود این عوض افضل تر است ایشان و جمیع مستورات که حاضر بودند شادان
و فرحان شدند روز دیگر جناب قدس سره بی بی راحت را جوڑه وغیره که لازم
شادی بود مرحمت کرده رخصت طرف مکان ایشان فرمودند بعد ارشاد
حضرت قدس سره بعرصه پنج شش روز بابو پرتهی پت را نواب ابو المنصور خان
بلشت ویرتاب گڈهه را که بابو پرتهی پت دران قیام میداشت تاخت و تاراج نمود میر
رحمت علی و جمله بندیان از قید خلاصی یافته بخانه خود ها آمدند درمیان همون سال
بی بی راحت مع زوج خود بمردند و رحمت علی در آتش افتاده سوخته شد

دتر ابمکان تو آباد ساختیم بعده در افاقت آمدند آنوقت شیخ منگار اسمت قصبۂ
مؤبر مکان ایشان رخصت فرمود خود بدولت بر آستانہ دیگدھہ تشریف آوردند
یک ہفتہ نگذشتہ کہ نواب امیرخان صوبہ دار شہر الہ آباد در شہر دہلی کشتہ شد
اہل قصبہ ہنگامہ برپا کردند ہمہ فوجداران کہ از طرف نواب مقرر بودند گریختہ بمکان
خودہا رفتند فرزند شیخ مذکور و ہمراہی ایشان کہ قید بودند از بند سخت رہائی یافتہ
بخانہ خودہا آمدند و شیخ مذکور ہم بمکان خود آباد گردید و باندک فرصت وقت حسب
فرمودۂ شہدا و حضرت شاہ محمد ماہ قلندر معاملہ موضع بدگانون ہم بخوبی آراستہ
شدہ انتظام یافتہ وحق بحق دار عاید گردید اکنون ہم بافضال الٰہی از توجہ بزرگان
دران موضع مذکور ہر کس کہ سر میبر دارد سبقت نمی برد دیگر کشف و تصرف
جناب مستطاب چنان ظہور یافت کہ یک ہمشیرہ خالہ زاد حضرت قدس سرہ
مسماۃ بی بی راحت بودند ایشان را پسرے بود و ارادہ کردند بخاطر آوردند
کہ این طفل را بخانۂ حضرت جناب مستطاب قدس سرہ منسوب خواہم نمود مگر ازین
ارادہ ایشان کسے واقف نہ بود ہر گاہ کہ شادی اول سید شاہ مقصود علی
ولد سید شاہ محمد وارث برادر زادہ جناب مستطاب و نانا این فقیر کاتب
حروف با صبیۂ کلان جناب مستطاب قدس سرہ کہ پھوپھی این فقیر بودند بموضع
دم گدا در پیش گردید آنوقت بی بی راحت بتقریب شادی معہ لوازم
چنانچہ رسم در برادری است بموضع دم گدا آمدند و بعد فراغت کار شادی
ارادہ کردند کہ چند مستورات معتبر از اہل سلیقہ و اہل شعور کہ در کار خیر مجتمع
بودند گرفتہ جناب مستطاب قدس سرہ رفتہ بیان و درخواست نسبت صبیہ
دیگر جناب مستطاب قدس سرہ کنند حضرت قدس سرہ آنوقت کیفیت
انی ضمیر مسماۃ موصوفہ از کشف عرفان دریافتہ فرمودند کہ آنچہ خیال دردل

داری منظور خدا نیست و فقیر در لوح محفوظ می بیند که این هرگز هرگز شدنی
نیست پس بهتر این است که این خطره از دل دور کنید بی بی موصوفه باستماع
کلام حضرت قدس الله سره نهایت ملول خاطر شدند باز حضرت حال خاطرش دریافته
فرمودند که خاطر جمع دارید فقیر عوض این درخواست چیزی بهتر خواهد داد بعد رخصتی برادرے
مردوزن حضرت قدس الله سره بی بی راحت را معه آن زنان که بی بی موصوفه بنابر
سعی درخواست نسبت مقرر کرده بودند در حجره متبرکه خود طلب فرمودند چنانچه بی بی
راحت و همگین مستورات در حجره که آنحضرت قدس سره اجلاس میداشتند حاضر شدند
آنوقت جناب مستطاب قدس سره فرمودند که ای بی بی راحت فرزند شما که نام او
رحمت علی است در قید بابو پرتھی پت افتاده است او را زنده میدانی یا مرده بی بی
موصوفه عرض کردند که یا حضرت سلامت او را مرده میدانم چراکه هرکس که در قید بادشاه
و وزیر یا راجه بابو می افتد آن زنده از قیدخانه بیرون نمی آید یقین است پسر زنده نخواهد آمد
او مرده است جناب مستطاب قدس سره سه بار پرسیدند بی بی راحت هر سه مرتبه همین
جواب دادند که او مرده است آنزمان حضرت قدس سره فرمودند که بحکم خدا فرزند شما را
از قید بابو پرتھی پت رها کردیم و پس او همه بندیان را هم بخشیدیم از هرگونه خاطر
شما که بود این عوض افضل تر است ایشان و جمیع مستورات که حاضر بودند شادان
و فرحان شدند روز دیگر جناب قدس سره بی بی راحت را جوڑه وغیره که لازم
شادی بود مرحمت کرده رخصت طرف مکان ایشان فرمودند بعد ارشاد
حضرت قدس سره بعرصه پنج شش روز بابو پرتھی پت را نواب ابوالمنصور خان
بشکست و بیرتاب گڈھه را که بابو پرتھی پت در آن قیام میداشت تاخت و تاراج نمود میر
رحمت علی و جمله بندیان از قید خلاصی یافته بخانه خود ها آمدند در میان همون سال
بی بی راحت مع زوج خود بمردند و رحمت علی در آتش افتاده سوخته بمرد

آنچه کہ در عالم غیب معلوم شد و مکشوف گردید بوقوع آمد

بیان دیگر حال انتہای کشف و کمال قطب اعظم غوث المعظم جناب مستطاب سیدنا و مولانا حضرت سید شاہ باسط علی قلندر قدس اللہ سرہ

بر دل معرفت منزل اصحاب و معرفت اسرار خدا پیرو احکام رسول ہدی صلعم و دیگر ناظران ارباب صدق و صفا واضح و لائح باد کہ ہرگاہ والد شریف این فقیر قدوۃ السالکین و زبدۃ العارفین حضرت سید شاہ مسعود علی قلندر قدس سرہ از تصنیف رسالہ مسعودیہ فراغت کردند و رسالہ مذکورہ تمام گردید جہت ملاحظہ آن بخدمت والد بزرگوار خود جناب مستطاب حضرت سید شاہ باسط علی قلندر قدس اللہ سرہ بردند باسید اینکہ ہر جا کہ سہوی و نسیانی در حالات قلندران و دیگر بزرگان واقع شدہ باشد بقلم اصلاح راست و درست فرمایند جناب قدس سرہ در آنوقت چند اوراق آن ملاحظہ فرمودہ پسند نمودند و وقت ملاحظہ آن رسالہ مذکورہ بعد فراغ از ہمہ مشغولی و اوقات خود وقت شب معمول ہا مقرر نمودند پس در حجرہ آرام گاہ و مشغولی خود کہ اندر مکان بود نشستہ ہر جا کہ دران سقم می یافتند از کتب ہای تواریخ و ہم از عالم ارواح صحیح و درست می فرمودند چون تاریخ ہفتدہم ماہ ذی الحجہ شب شنبہ روز وفات جناب مستطاب قدس سرہ رسید بعد دران روز حسب معمول خود در ملاحظہ رسالہ مذکورہ مشغول بودند و جا بجا کہ نقص می یافتند و کمی و بیشی حالات می دیدند درست می فرمودند کہ دختر بزرگ جناب قدس سرہ پھوپھی این فقیر در حجرہ مذکورہ تشریف آوردہ عرض کردند کہ یا حضرت شب زیادہ گذشت طبیعت حضرت ملکہ خواہد شد دریں وقت آرام فرمودہ شود

جناب مستطاب قدس اللہ سرہ بجواب فرمودند کہ قدری انتظامی ملاحظہ باقی است
تمام کردہ بدلجمعی آرام کردہ خواہد شد جناب پھوپھی صاحبہ از حضرت قدس سرہ
رخصت شدہ بخدمت والدۂ خود یعنی مکرمہ مخدومہ دادی این فقیر تشریف بردند
کہ طبیعت جناب مخدومہ از بروز چند علیل بود بلکہ روز انتقال ہم او چنان بود و جناب
مستطاب قدس سرہ از اصلاح رسالہ مذکورہ فراغت فرمودہ و تمام کردہ بر
بستر آرام گاہ رضائی کہ ایام سرما بود بر جسد مبارک کشیدہ آرام فرمودند
درین ضمن عم بزرگوار پسر خورد جناب مستطاب سید شاہ خدا بخش قدس سرہ
از خواب گاہ خود در حجرۂ خوابگاہ جناب مستطاب تشریف بردند دیدند کہ جناب
قدس سرہ آرام میفرمایند چون جنبش و حرکت نہ یافتند باز آمدند بعد یک لحظہ باز
تشریف بردند آنوقت جناب قدس سرہ از اندر رضائی پرسیدند کہ خدا بخش
اند جناب عم بزرگوار عرض کردند کہ منم خدا بخش جناب قدس سرہ فرمودند کہ
دریں وقت آمدن شما چیست عم بزرگوار فرمودند کہ کشش حضرت آورد فرمودند کہ
خوب کردید بروید و خبر والدۂ خود بگیرید چون عم بزرگوار بخدمت جناب مخدومہ مکرمہ
دادی صاحبہ رفتند و رضائی از روے مبارک برداشتند دیدند کہ روح مطہر
از عالم فنا بعالم بقا پرواز نمودہ در فردوس برین جا گرفت انا للہ وانا الیہ راجعون
فورا از ہمشیرۂ خود یعنی پھوپھی صاحبہ کہ موجود بودند خبر کردند چون ایشان ملاحظہ
کردند معلوم شد کہ فی الحقیقت است آنگاہ عم بزرگوار نزدیک والد شریف
این فقیر حضرت سید شاہ مسعود علی قلندر آمدہ خبر انتقال جناب مخدومۂ معظمہ
رسانیدند والد بزرگوار باستماع این خبر وحشت اثر فی الفور بخدمت جناب
معظمہ رفتہ ملاحظہ حال فرمودند اگرچہ از وقوع این حادثہ والد قدس سرہ و دیگر
اطفال عزیزان را چنان حالتے غم و الم رو نمود کہ طاقت ضبط و صبر نماند لیکن

بسبب مکدرے خاطر و تنغص مزاج جناب مستطاب ہمہ را تسلی دادہ از
گریہ و بکا مانع شدہ بخدمت جناب مستطاب آمدند آنوقت جناب مستطاب
را دیدند کہ بر بستر رو بقبلہ مراقب وار نشستہ اند و از وقوع این حادثہ ہیچ
نمی فرمایند و باز از یک لحظہ از حجرہ بیرون تشریف آوردند والد و عم ہر دو بزرگوار ہمراہ
بودند درین مدت سید شاہ مظفر علی خویش خورد جناب مستطاب موسی این فقیر
کاتب الحروف در رسیدند آنوقت جناب قدس سرہ فرمودند کہ ای مظفر علی
آب و کلوخ بیارید کہ فقیر از حاجت بشری فراغت شدہ نماز فجر ادا نماید بموجب
فرمودہ حاضر کردند جناب قدس سرہ فراغت از حاجت بشری کردہ و طہارت نمودہ
نماز ادا ساختند بعد از ادای نماز در دہلیز خانہ کہ مابین ایوان خانہ و مکان سکونت مستورات واقع است
برای نشستن آنجا فرمودند عم بزرگوار یک چارپائی آوردہ گسترانیدند کہ جناب اقدس بران اجلاس فرمودند و جناب والد
عم بزرگوار و سید شاہ مظفر علی حسب معمولی آداب زیر چارپائی نشستند آنزمان جناب مستطاب قدس سرہ بازوی راست والد
شریف سید شاہ مسعود علی قلندر گرفتہ بربالین چارپائی نشانیدند و فرمودند کہ اکنون
مقام شما اینست بعد ازان سر مبارک خود در کنار والد شریف نہادہ و ہر دو پای
مبارک دراز ساختہ دوپٹہ از پا تا سر مبارک کشیدند والد شریف مفہوم نمودند
کہ شاید بسبب شب بیداری کہ در درستی رسالہ مشغول بودند درینوقت
خواب خواہند فرمود چون ساعتی بگذشت و ہیچ حس و حرکت بظہور نہ آمد
دریافت گردید کہ روح مقدس بمجرد نہادن سر مبارک در کنار و کشیدن ردا
بعالم علیین بسیر لاہوت پرواز نمود انا للہ و انا الیہ راجعون درانوقت آنچہ صدمہ
غم و الم بر جمیع طفلان و عزیزان و جمیع کسانے از کہ تا مہ گزشت طاقت تحریر
ندارد چون روز روشن گردید ہمہ طفلان جناب قدس سرہ در تجہیز و تکفین
پرداختند چنانچہ والد بزرگوار فرمودند کہ مدفن شریفین ہمون کوٹھری خام کہ عبادتگاہ

جناب مستطاب است وہمیشہ در انجا از اذکار و افکار وغیرہ اشغال بودہ است
ونیز آنجناب قدس سرہ قبل از چہار و پنج روز کوٹھری مذکورہ را صاف کنانیدہ بودند
وعصاے خود کہ ہمیشہ در دست مبارک میداشتند آنرا جہت نہادن دران
کوٹھری فرستادند کردہ آید چرا کہ از صفائی کوٹھری و فرستادن عصا کنایہ دفن
جناب قدس سرہ در انجا بودہ است پس برای کندیدن ہر دو گور یک جا
مردمان مقرر شدند باین خیال کہ زمان وفات واحد بود مکان مدفن ہم واحد باید
چون مردمان رفتہ بکندیدن قبرین شریفین مشغول شدند بوی کافور پیدا شد
وساعت بساعت در ترقی بود وہرگاہ ہر دو جنازہ مقدس تیار کردہ بر گور شریف
بردند آنوقت ہجوم مردمان کہ قریب پنج شش صد بود ہمہ از خوشبوی کافور
محو شدند آخرش والد بزرگوار سید شاہ مسعود علی قلندر و عم بزرگوار سید شاہ
خدابخش ہر دو پسران جناب مستطاب قدس سرہ در قبر شریف آمدہ نعش
پاک جناب مستطاب قدس سرہ را دفن کردند و برابر ان در پہلوے چپ لاشہ
جناب مخدومہ معظمہ الیہ جناب مستطاب قدس سرہ را مدفون ساختہ مزار والدین
شریفین را آراستہ نمودند پس آن فاتحہ خواندہ بر مکان تشریف آوردند و ہمہ
کسان کہ مجمع عظیم بود نیز بر مکان خودہا رفتند بعد فراغ از کار چہلم وغیرہ کہ رسوم
ظاہر است والد شریف این فقیر کاتب الحروف سید شاہ مسعود علی قلندر
قدس سرہ حال وفات جناب مستطاب قدس سرہ و جناب مخدومہ مکرمہ و انچہ
حال کہ بعد وفات جناب مستطاب قدس سرہ بوقوع آمدہ تحریر فرمودہ بود قطع
آن درج رسالہ مذکورہ تصنیف خود ساختہ و بہ پیرایہ تکمیل آوردہ اند
و مولانا عارف و کامل و صاحب کشف و کرامات ابو محمد عبد القادر قلندر
سوکھرپوری متعلقہ ضلع جونپور مرید با اعتقاد و خلیفہ رشید جناب مستطاب قدس سرہ

برای دریافت فرزندان وعزیزان وطالبان صادق الاعتقاد ومحبان مستوثق العقیدت فرموده اند آن این است که نوشته مے شود

بیان قطعۂ تاریخ مشتمل تاریخ جناب مستطاب قدس سرہ مخدومہ صاحبہ اش سلام اللہ علیہما

حضرت غوث زمان در عقب صاحبہ اش	بدمے چند ز دنیا شدہ وا لا مرعظم
وقت و روز و مہ و سال از تو بپرسند بگو	شب بشنبہ سحر ہفدہم عید دوم ۱۲۹۶

تاریخ وفات صرف جناب مستطاب قدس سرہ

حضرت مظہر حق قطب زمان غوث جہان	رخت از دار فنا بردہ وا لا مرعظم
وقت و روز و مہ و سال از تو بپرسند بگو	شب بشنبہ سحر ہفدہم عید دوم ۱۲۹۶

تاریخ وفات صرف مخدومۂ مکرمہ سلام اللہ علیہما

حضرتِ صاحبۂ قطب زمان	آنکہ نام از صفتِ عصمت یافت
چند دم پیشتر از قطب جہان	لیلۃً احدۃً رحلت یافت
اتحاد از پے دا عئے بود	در مکان ہمچو زمان وحدت یافت
سال اگر میطلبی باید گفت	پہلو قطب زمان جنت یافت

۱۲۹۶

باید دانست کہ در ۱۲۹۵ ہجری بارادت نواب آصف الدولہ بہادر بہ اہتمام راجہ ٹکیت رای برہمون کوٹھری خام عبادت گاہ جناب مستطاب قدس سرہ بنای روضۂ مقدس و پہلوی آن مسجد پاک افتاد بفضلہ تعالی و تقدس روضۂ مقدس

زیارت گاہ و مسجد پاک جاے نماز بموضع دمگدہ پرگنہ منہ ضلع الہ آباد تیار است

تاریخ مسجد پاک و روضہ زیارتگاہ اینست

حاتم وقت خادم فقرا	کارفرماے ملک و مال بداد
راجہ حق پرست ٹکیت رای	عمر و اقبال روز افزون بادا
روضہ باسطیہ کرد بنا	از کمال نیاز صدق و داد
بہر زائران و معتکفان	پہلوش مسجد عظیم نہاد
سال تعمیر ہر دو باید گفت	روضہ و مسجد ابد بنہاد

وقتیکہ روضہ مقدس و مسجد پاک و معظم تیار شد و اطلاع این معنی براجہ ٹکیت رائی شد کہ از معتقدان صادق بود آنوقت راجہ موصوف مع یک جفت چادر کمخاب سنگین برنگ سبز جہت غلاف مرقد شریفین بوجہ زیارت روضہ مقدس و مسجد معظم از بلدۂ لکھنو بر آستانہ موضع دمگدہ آمدہ و از والد شریف و دیگر کسان ملاقات نمودہ مقیم شدند روز دیگر تیاری مالیدہ نمود چنانچہ مالیدہ صد من پختہ آرد نخود و روغن زرد خوب مرغن براے نیاز تیار کنانید ہرگاہ مالیدۂ مذکورہ تیار شد آنوقت از عم بزرگوار سید شاہ خدابخش صاحب قدس سرہ عرض نمود کہ اگر از دست مبارک صاحبزادہ حضرت سید شاہ مسعود علی قلندر قدس سرہ کہ صاحب سجادہ و جانشین جناب پیر و مرشد ہستند چادر وغیرہ نیاز مزار شریف جناب پیر و مرشد شود عین آرزوی این خادم است عم بزرگوار تمنای مرکوز خاطر راجہ موصوف از والد شریف بیان فرمودند والد شریف آرزوے راجہ موصوف منظور فرمودہ بر پالکی راجہ موصوف کہ

موجود بود سوار شده با ہمه عزیزان مع راجه موصوف بر روضۂ مقدس تشریف
شریف ارزانی فرمودند و چادر وغیره نیاز مزار شریفین نموده بسبب نه بودن کسے
جائی دیگر قابل نشست و در روضه مقدس اجلاس فرمودند دو چار گھڑی ذکر قال الله
وقال الرسول بود دران وقت بحسب اتفاق بر آسمان ابر غلیظ پیدا شد
وقدرے قدرے ترشح باران شروع گردید آنوقت کسے از مصاحبان
بخدمت والد شریف عرض نمود که یا حضرت درینوقت ترشح باران می شود
والد قدس سره فرمودند که درینوقت ترشح باران خالی از حکمت الٰہی نیست
راجه ٹکمیٹ راے که امیر عاقل بود طرف مسمی ہردی رام که یکے از اہل کار راجه
موصوف بود متوجه شده گفت که روضه پیر و مرشد و مسجد هم تیار گردید مگر خانقاه
جای نشست صاحبزاده نیست آنهم تیار کرده شود بعد ازان محفل برخاست
گردید و راجه موصوف جائیکه قیام پذیر بودند رفتند و والد شریف قدس سره
ہم و با ہمه عزیزان بر مکان تشریف آوردند و ہر یک نوع سامان ضیافت
کرده نزدیک راجه موصوف فرستادند روز دیگر راجه ٹکمیٹ رای نهایت خوش و
محظوظ شده با خوشی و خورمی رخصت شده سمت مکان خود روانه شدند و
حسب الحکم راجه موصوف بناے خانقاه متصل روضۂ مقدسه و مسجد معظمه جانب
جنوب افتاده تیار شد و بافضال الٰہی موجود است و چاه پخته بگوشه مسجد تیار
کنانیده راجه است بدانکه باوصف این معنی که خاطر مبارک جناب مستطاب
قدس سره گاہے مائل بطرف سیر و سفر نگردیده تاہم ہزارہا مردم از مشرق تا
مغرب و از جنوب تا شمال آمده ارادت بعیت آورده مرید شدند و از تلقین
ارشاد فیضیاب گردیدند و چند در چند خلفای با تصرف و فقرا شدند اگر اسامی
ایشان نوشته شود یک کتاب گردد فی الجمله اسامی خاص الخاص اہل کشف

وکمالات ومشاهیر صاحب کرامات شده اند نوشته می آید۔
حضرت شاه محمد واصل عرف شاهنشاه قلندر برادر خورد حقیقی جناب
مستطاب قدس سرهم حضرت شاه عطا علی قلندر برادرزاده جناب مستطاب
قدس سرهم جامع علوم مولوی فضل علی قلندر ابن شیخ محمد علی ساکن مرده(؟)
پرگنه نظام آباد سرکار جونپور۔ شیخ الاسلام والمسلمین مولانا مولوی ابو محمد
عبدالقادر قلندر ابن خیر الدین الصدیقی العمادی سوکهر پوری متعلقه سرکار
جونپور۔ مقبول حق عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر ابن شاه محمد کاشف ساکن
قصبه کاکوری متعلقه سرکار بلده لکهنؤ شاه کونین قلندر مستوطن آدم پور متعلقه بهرائچ سرکار صوبه
اوده۔ شاه حفیظ ساکن امیٹهی اگر حال تصرف وکمال ایشان در تحریر آید محنت
عظیم گردد بناءً علیه بخیال کثیر المحنت نموده صرف بر تحریر اسمای بزرگان مذکوره بالا اکتفا نموده
اسامی خدام جناب قدس سره که همیشه در خدمت شریف بودند عاشق شاه اودهی معشوق شاه
بلگرامی روشن علی شاه زمیندار موضع ملتهوا(؟) ابن شیخ فیض الله یتیم شاه ساکن شاهجهانپور
قوم افغان اینقدر از اسامی خدام جناب مستطاب قدس سره این فقیر کاتب الحروف واقف بود تحریر نمود

بیان حال پسر چهاردهم والد شریف حضرت شاه مسعود علی قلندر پسر بزرگ وصاحب سجاده وجانشین والد خود جناب مستطاب سید شاه باسط علی قلندر

بر خاطر عاطر طالبان این فن گل چینان این چمن ظاهر و باهر باد۔ که حضرت ممدوح از ایام
طفولیت تا ایام بلوغ بخدمت والد بزرگوار خود جناب مستطاب حضرت
قدس سره حاضر می ماندند وگاهی از خدمت عالی جدا نمیشدند که لیل ونهار بحصول علم ظاهر
مستعد ومشغول می بودند بعد از فراغ علم ظاهر جناب مستطاب قدس سره که بنهایت شفقت وتوجه
بلیغ مستفید از علم باطن چنانکه باید وشاید کما حقه تعلیم وتربیت فرمودند چنانکه علم معموله خاندان

اکتساب فکر وفکر وجلسه ومراقبات ومجاہدات وغیرہم ظاہراً وباطناً وغیبۃً وحضوراً تلقین ساختہ
باجازت خلافت سرفراز نمودند وفرمودند کہ بیعت شما بردست حضرت شاہ عبدالرحمان قلندر
این بزرگ پیر ومرشد حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لہرپوری قدس سرہ فقیر تجویز کردہ است تاکہ
رشتہ راہ ورسم بیعت ازان خاندان عالیشان باقی ماند بعد از چندے روز چنان توجہ وکشش
فرمودند کہ حضرت شاہ عبدالرحمان قلندر کشان کشان تشریف آوردند جناب مستطاب از حضرت
ممدوح فرمودند کہ این فقیر بابو را کہ ہمین لقب والد شریف را میگفتند از علوم ظاہری وباطنی وجمیع طریقہ
خاندان تعلیم کردہ است احتیاج تلقین وارشاد نیست صرف حضرت شما ہمراہ تبرکاً بیعت گیرند حضرت
شاہ عبدالرحمان قلندر فرمودند کہ یا حضرت ذات بابرکات حضرت شما بجای ذات حضرت شاہ مجا
قلندر است وہمہ نوع حضرت شما را بزرگی حاصل است بہتر ومناسب کہ آنحضرت این امر بجا آرند
باز جناب مستطاب قدس سرہ فرمودند کہ فقیر بوجہ ابقای راہ ورسم وبیعت از خاندان عالیشان
حضرت شما میخواہد آن زمانی حضرت شاہ عبدالرحمان قلندر بموجب ارشاد جناب مستطاب در خاندان عالیہ
قلندریہ علویہ بیعت والد شریف گرفتہ سند اجازت وخلافت از طرف خود نوشتہ عنایت فرمودند وبعد
ہفتہ عشرہ بآستانہ لہرپور تشریف بردند ودرباب ترک لباس دنیاوی وعطیہ لباس شاہی خود از
والد بزرگوار جناب مستطاب قدس سرہ در رسالہ تصنیف خود فرمودہ اند کہ یکہفتہ قبل از وفات
جناب مستطاب بروز عید الضحی بنا بر نماز دوگانہ بر تکیہ عبادتگاہ خود رونق افزا شدند در آنوقت
حضرت والد شریف وعم بزرگوار سید شاہ خدا بخش پسر خود جناب قدس سرہ وسید شاہ مظفر علی
وسید غضنفر علی ابنا سید مقصود علی ابن سید شاہ محمد وارث برادر کلان جناب مستطاب وسید
فضل امام ولد شاہ عطا علی قلندر ابن سید شاہ محمد وارث موصوف ودیگر ہر یک طفلان وہمگین
دوستان ومریدان ہمراہ رکاب سعادت بودند وعلاوہ این ہمہ مردمان گردو نواح بانتظاری جناب
مستطاب قبل از یک ہفتہ بر تکیہ مجمع عظیم بود چون جناب قدس سرہ از مکان تشریف بردہ بر تکیہ
مذکور اجلاس فرمودند ہمہ مردمان نواحی بملازمت مشرف شدند آنوقت جناب مستطاب قدس سرہ

مخاطب بطرف والد شریف شده فرمودند دستارها که جهت طفلان تجویز است کجا است
بیارید چونکه دستارها همراه بودند والد شریف بخدمت جناب قدس سره حاضر کردند پس یک دستار
بر سر عم بزرگوار و یک دستار بر سر سید شاه مظفر علی و یکدستار بر سر سید غضنفر علی و یکدستار بر سر
سید فضل امام از دست مبارک خود بسته بسیار نوازشها فرمودند بعد از آن ردای پاک از سر مبارک
خود وا کرده بر سر والد شریف که در پهلوی راست نشسته بودند از دست مبارک بسته فرمودند
که این لباس شاهی است شما را مبارکباد و نهایت بدعا و عنایت مشمول ساختند والد
شریف قدس سره آداب قدمبوسی و تسلیمات بجا آورده بهمون لباس متبرکه با جماعة کثیر ماموریه
نماز عید الضحی شدند بعد ادای دوگانه جناب مستطاب قدس سره با همه کسان که همراه رکاب
سعادت بودند بر مکان قدم رنجه فرمودند چون بتاریخ هفتدهم ماه ذی الحجه جناب قدس سره ازین
جهان فانی رحلت فرموده بعالم وصال الٰهی پیوستند بتاریخ نوزدهم ذی الحجه والد بزرگوار لباس
دنیاوی ترک کرده لباس شاهی عطیه جناب مستطاب قدس سره پوشیده جلوس محفل فاتحه
سیوم فرمودند صاحب سجاده و جانشین جناب مستطاب والد بزرگوار خود شدند و بطریقه جناب
مستطاب قدس سره در هدایت و تلقین و ارشاد خلق الله مشغول گردیدند و تا حین حیات
یک فیض عام جاری بود وفات این حضرت قدس سره بتاریخ بست و پنجم ماه جمادی الاول
سنه ۱۲۲۱ یعنی یکهزار دوصد بست و یک هجری قدسی بوقت باقی ماندن یک نیم پاس شب شنبه
بر آستانه دمگده پرگنه مئو وقوع یافت و نیز مدت سن وفات والد شریف قدس سره
در نظم کتبه نوشته می آید قطعه تاریخ منظومه مدت سال وفات حضرت والد شریف قدس سره

شاه مسعود علی ره تکمیل	یافت انده الدرس نه قال و قیل
شغل و اشتغال کان چنان کرده	شد حبیب خدای رب جلیل

۱۲۲۱

صبح روز دوشنبه تجهیز و تکفین نموده قریب برآمد دوپهر روز بر روضه مقدسه حضرت شاهنشاه قلندر
برابر قبر حضرت شاهنشاه قلندر عم بزرگوار حضرت ایشان جانب مشرق عزیز دیوار احاطه

روضه مقدسه سمت گوشه مشرق وشمال روضه مقدسه دفن کرده شد۔
مرید وخلیفه اول حضرت ایشان شاه تراب علی قلندر ولد شاه محمد کاظم قلندر ابن شاه
محمد کاشف متوطن قصبه کاکوری متصل بلده لکهنؤ اند چنانچه شاه تراب علی قلندر پسر بزرگ
شاه محمد کاظم قلندر در عالم نو پا باجازت والد خود برآستانه موضع ومگدهه پرگنه مه تشریف
آورده از والد شریف حضرت سید شاه مسعود علی قلندر قدس الله سره مرید شدند وباجازت و
خلافت سرفراز شده در قصبه کاکوری رفته بر تکیه بجای والد بزرگوار خود استقامت
نمودند وحال دیگر مریدان وخلفا مختصر کرده شد۔

بیان حال پیر پانزدهم برادر بزرگ عالی گهر ثانی غوث الدهر پیر ومرشد برحق حضرت سید شاه علی مظهر قلندر قدس سره ابن حضرت سید شاه مسعود علی قلندر ولد قطب الاقطاب جناب مستطاب حضرت سید شاه باسط علی قلندر قدس سرهم

بدانکه حضرت پیر ومرشد سید شاه علی مظهر قلندر در علم فارسی استعداد کامل پیدا شتند وهم در علم
عربی طالب علم با استعداد بودند چنانچه راجه خوشحال رای وقتیکه صوبه دار اله آباد بود بسیاست
نفس خود از خاندان این فقیر قریب برخاست عملداری نواب وزیر وآمد امانگریز در اله آباد دهنایت
عداوت پیدا کرد حتی که جمله علاقه معافی موضع بدگانون پرگنه سورام ونواب گنج وموضع
ومگدهه پرگنه مه را زیر وزبر کرد وزر یافتنی با فقیران تحصیل کرده گرفت پس برای پیروی استرداد
زر علاقه مذکوران وبدستور بحال ماندن پروانه جات معافی مواضعات مستوران والد
بزرگوار حضرت سید شاه مسعود علی قلندر عم بزرگوار سید شاه خدا بخش برادر خرد خود
وسید شاه مظفر علی قلندر برادرزاده خود وسید صاحب علی برادرزاده خود را بسمت بلده
لکهنؤ روانه کرد این صاحبان در بلده لکهنؤ رفته بدربار نواب وزیر مستغاثی شدند در انوقت
راجه تکیت رای که خادم این خاندان ومعتقد جناب مستطاب حضرت سید

شاه باسط علی قلندر قدس سره بودند و در عارضهٔ فالج مبتلا بودند بلکه درین عارضه
وفات یافتند بعد وفات راجه مذکور حضرت عم بزرگوار وغیره از دیگر اهلکاران نواب وزیر
رجوع نموده چند سال مقیم بوده پروانه جات علاقه معافی مذکوران بحدود تحصیلی راجه
خوشحال رای مسترد کنانیدند درین عرصه چند سال حضرت پیر و مرشد سید شاه علی مظهر قلندر
قدس سره هم همراه عم بزرگوار که از حضرت پیر و مرشد کمال محبت میداشتند و شفقت میفرمودند
تشریف برده بودند چونکه حضرت قدس سره را ذوق و شوق در نوشت و خواند بغایت بود
بعد رسیدن در لکهنو کتب عربی شروع کردند از مولوی عبدالستار متوطن لکهنو که در خوش نویسی
عدیل بودند مشق حروف میکردند چنانچه بامداد الهی در علم عربی هم استعداد کامل گردید و در
خوش نویسی نیز چون استاد شدند همرگاه عم بزرگوار قدس سره و سید شاه مظفر علی ابن سید مقصود علی
ولد سید شاه محمد وارث و سید صاحب علی ابن سید شاه عطا علی قلندر ولد سید شاه
محمد وارث موصوف برادرزادگان والد بزرگوار حضرت سید شاه مسعود علی قلندر قدس سره
معامله درست کرده از بلدهٔ لکهنو بر آستانه دمگده تشریف آوردند حضرت پیر و مرشد هم
رونق افزای آستانه شدند بعد از چندروز که از علاقه جات طمانیت حاصل شد والد شریف
قدس سره حضرت پیر و مرشد را از جمیع کسب و اکتساب خاندانی یعنی ذکر و فکر و جلسه و مراقبه و مشاهده
مجاهده وغیره تربیت و تلقین نمودند چونکه حضرت پیر و مرشد قدس سره از علم باطن هم کامیاب
گردیدند آنوقت والد شریف پیر و مرشد را باجازت و خلافت کبری از
طرف خود سرفراز فرموده بیعت پیر و مرشد به مشیئت ایزدی و حسب الرسوم
بزرگان خاندان موصوف بلاهرپور آستانه حضرت شاه مجا قلندر قدس سره
داشتند بعد وفات حضرت والد شریف قدس سره برادر کرم گستر ثانی غوث الدهر
حضرت سید شاه علی مظهر قلندر بعد از فاتحه چهلم والد شریف بهمراهی سید شاه
سلطان مهدی و سید احسان مهدی ماموی خود در لاهرپور تشریف بردند

بود از حضرت شاہ عبد اللہ قلندر نواسۂ حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہم
از اولاد دختر ایشان حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر ثالث عرف حضرت حاجی
میان صاحب قدس سرہ العزیز جانشین بودند و بتاریخ ہشتم ماہ ذیقعدہ
۱۲۸۰ہجری وفات نمودند پسرے نداشت بجائے ایشان حضرت مولوی
حاجی سید شاہ رکن الدین قلندر را از اولاد دختر ے حضرت شاہ سلطان مہدی
قلندر ابن حضرت شاہ عبد الرحمان قلندر ثانی خلف اکبر و جانشین حضرت شاہ
الہدیہ احمد قلندر و نیز از اولاد دختر ے حضرت شاہ غلام مجتبی قلندر خلف کوچک
حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر موصوف و ہم از اولاد دختر ے حضرت شاہ مجا قلندر
و حضرت شاہ عبد السمیع قلندر و حضرت شاہ عبد الرحمان جانباز قلندر قدست اسرارہم
صاحب سجادہ شدند و الحال کہ ۱۲۹۴ہجری است بفضلہ تعالے بر مسند
سجادگی حی و قائم اند نعمت بیعت و اجازت و خلافت کبری و لباس متبرکہ فقر
حاصل کردند و اذکار و افکار و چلہ قلندریہ و طریق مراقبات وغیرہ از پیر و مرشد
خود حضرت شاہ عبد اللہ قلندر قدس سرہ دیدہ و دریافتہ عازم بآستانہ دیگرہ شدند
و در اثنائے راہ در قصبہ کاکوری بر تکیہ شاہ محمد کاظم قلندر مرید و خلیفہ رشید جناب
مستطاب حضرت سید شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ مقیم گردیدند آنوقت شاہ
تراب علی قلندر مرید و خلیفہ رشید و الد شریف حضرت سید شاہ مسعود علی
قلندر پسر کلان خود حیدر علی را از پیر و مرشد حضرت سید شاہ علی مظہر قلندر قدس سرہ
مرید کنانیدہ اجازت و خلافت دہانیدند پس ازان حضرت پیر و مرشد قدس سرہ
از قصبہ کاکوری بر آستانہ دیگرہ آمدہ در خانقاہ متصل درگاہ جد امجد حضرت
سید شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ استقامت فرمودند و مشغول در ذکر و فکر
و عبادات و مجاہدات و مراقبات شدند و بعد چند ماہ بقوت و استمداد عالم باطن جناب

مستطاب قدس سره مشغول و آماده در چله کشی شدند چنانچه اول چله یا بدیع العجائب
بالخیر و بلطفه کشیدند و بفضله تعالی و بمدد جناب مستطاب بانجام رسانیدند و هیچ در شرائط
و ارکان چله تفاوت و تجاوز نگردید و کسے وقت کسے گونه مکروہے و مضرتی نرسیده و سال
دیگر همچنین چله سورهٔ مزمل کشیدند و بخیر و خوبی باتمام رسانیدند و جمله وظایف و ادعیه و اسما
معمولی خاندان در چله ها ورد بود گویا که همه دعا و همه اسما در چله در آمدند بعد فراغت از چله
بهدایت تلقین و ارشاد مردمانیکه ارادت آوردند مشغول شدند و مقبول عالم باطن و ارواح
گردیدند چنانچه هرگاه این فقیر ارادهٔ بیعت خود کرد و نصیبه بیعت خود جست آنزمان استخاره
نموده رجوع بجناب امیر المومنین علی مرتضی شیر خدا کرم الله وجهه آورد دوران چنین از
عالم رویا دریافت گردید که از سید شاه علی مظهر قلندر بیعت باید کرد پس این فقیر کاتب الحروف
بعد ملاحظه و مشاهده استخاره بتاریخ بست پنجم ماه جمادی الاول روز عرس والد شریف قدس سره
۱۲۵۴ھ فضلی نعمت بیعت در سلسله عالیه قلندریه علویه بواسطه والد شریف قدس سره
از برادر صاحب عالیقدر کرم گستر ثانی غوث الدهر حضرت سید شاه علی مظهر قلندر حاصل
نمود و از جناب فیض انتساب سند اجازت تامه و خلافت کبری و مثال سلسله های قلندریه
علویه و قادریه و چشتیه و طیفوریه و سهروردیه و فردوسیه و مداریه مع انهاج آن سرفراز گردید
و همون ساعت بعد از مرید شدن لباس متبرکه دوپٹه و تاج از سر مبارک و پیراهن از بر پاک خود
بدر آورده در بر این فقیر از نوازش بسیار و شفقت بیشمار پوشانیدند روز دیگر بعد فراغ از
مشغولی درود وظائف اجازت و خلافت بواسطه حضرت شاه عبد الله قلندر قدس
الله سره بخشیده فرمودند که هر کسے را خواهید بواسطه پیر و مرشد حضرت شاه عبد الله قلندر
بیعت گیرید و خلیفه و فقیر کنید و بفرط توجهات مثال بواسطه والد شریف و حضرت شاه
عبد الله قلندر قدس سرهما رقام فرموده هر دو مثال باین فقیر کاتب الحروف مرحمت فرمودند هزارها
هزار شکر و سپاس خالقی را که جمیع امور دنیا و دین در قبضه قدرت کامله اوست که این فقیر

ہیچمدان خاکسار علی اکبر بر طریقہ بزرگان خاندان خود بوده و از حرص و ہوا لا یحتاج دنیا و
خاطر شکستہ گوشہ گیر است وفات برادر عالیقدر ثانی غوث الدہر پیر و مرشد برحق سیدنا و مولانا
حضرت سید شاہ علی مظہر قلندر قدس سرہ بتاریخ بستم ماہ رجب سنہ ۱۲۶۹ یعنی یکہزار دو صد شصت
و نہ ہجری روز چہارشنبہ وقت نماز ظہر وقوع یافت چنانچہ این قطعہ منظومہ مدت سال
وفات حضرت پیر و مرشد گفتہ تحریر ساخت

قطعہ تاریخ مدت سال وفات حضرت سید شاہ علی مظہر قلندر

علی مظہر شدہ چو راغب		در بندگی خداے واہب	
او خالق خلد برین مسکن	....	دلش بحب خدا مقرب	

قبر شریف در باغ نصب کردہ آنحضرت قدس سرہ واقع موضع بدگانون پرگنہ سوروام
متصل مکان حضرت قدس سرہ جانب گوشہ مشرق و شمال است باوجودیکہ قبرستان این خاندان نیز
دیہ برگانون خاص جانب جنوب در گشت رسوم لکھناباری است و فرزند مقدس قطب الاولیا امیر حضرت سید
شاہ محمد ماہ قلندر قدس سرہم دران است لیکن بخیال اینکہ طبیعت حضرت پیر و مرشد قدس اللہ سرہ جانب
باغ مذکورہ نہایت مالوف و مرغوب بود و پسند خاطر مبارک بلکہ قریب وفات اکثر در باغ مذکورہ تشریف
بردہ تا دیر نشست سیر مودند و مشغول بدرود و وظایف می ماندند و بعض روز این ہم پیشد کہ طعام از
مکان طلبیدہ در انجا تناول سیر مودند بنا بران این فقیر باغ مسطورہ برای دفن حضرت پیر و مرشد
قدس اللہ سرہ تجویز کردہ دران دفن نمود ۞

الحمد للہ رب العالمین

کہ این رسالہ موسومہ صحیح البیان بتاریخ ہشتم ماہ ذی الحجہ روز جمعہ ۱۲۶۹ ہجری قدسی برآستانہ موضع دیگدہ
پرگنہ ضلع الہ آباد از دست مصنف فقیر علی اکبر تحریر یافت ۞

الٰہی بگشد اد این رسالہ را		نویسندہ خوانندہ دارندہ را	